بسم الله الرحمن الرحيم

نشریه چند زبانه علمی– تخصصی

PURE LIFE

ویژه‌نامه «قرآن و مهدین»

سال دوم، شماره دوم، تیر ۱۳۹۴، رمضان المبارک ۱۴۳۶، ژوئیه ۲۰۱۵

صاحب امتیاز: جامعة المصطفی ﷺ العالمیة

دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ، معاونت پژوهشی و تولید

مدیر مسئول: محسن قنبری

سردبیر: عابدین سیاحت اسفندیاری

دبیر علمی: توفیق اسداف

مدیر اجرایی: ابوالفضل ماندگار قلندری

هیئت تحریریه:

محسن قنبری	رییس دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (قم)
عابدین سیاحت اسفندیاری	معاون پژوهشی و تولید دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (قم)
توفیق اسداف	عضو هیئت علمی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (آذربایجان)
سید محمد علی عون نقوی	عضو هیئت علمی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (هند)
ییلدیز قدری	استاد دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (ترکیه)
یحیی عبدالحسن الدوخی	عضو هیئت علمی جامعة آل‌البیت ﷺ (عراق)
غلام جابر محمدی	استاد مجتمع آموزش عالی امام خمینی ؒ (پاکستان)

کارشناسان علمی– آموزشی: محمود نظری، مجتبی قاسمی

امور پشتیبانی و زیرساخت: احمدحسین فرجام‌فرد

نشانی: قم، خیابان ساحلی جنوبی، نرسیده به مصلی، بین کوچه ۴ و ۶ **صندوق پستی:** ۳۷۱۳۹۱۳۵۵۴

تلفن و نمابر: ۳۲۱۱۴۱۷۱ - ۳۲۶۱۳۸۷۵

تعداد صفحات: ۲۴۶ صفحه **شمارگان:** چاپ الکترونیکی

Web: http://journals.miu.ac.ir/content.php?pagename=journal&publication_id=117&journal_id=7

Email: research@almustafaou.com

براساس مصوبه:

جلسه بیست و دوم شورای نشریات المصطفی ﷺ (مورخ: ۱۳۹۲/۱۲/۱۹)،

و شناسه مجوز ۷۴۳۲۷ سامانه جامع رسانه‌های کشور (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) (مورخ: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱)

این نشریه در سطح نشریات علمی– تخصصی، تعیین شد.

این نشریه به صورت الکترونیکی است، که در نشانی زیر،

به صورت تمام متن، قابل دریافت است:

http://journals.miu.ac.ir/

راهنمای نویسندگان مقالات

۱) مقاله باید شامل قسمت‌های زیر باشد:

عنوان، چکیده و کلیدواژگان، مقدمه یا طرح موضوع، بدنه اصلی مقاله، نتیجه‌گیری، فهرست منابع.

۲) تنها مقاله‌هایی قابل بررسی است که قبلاً منتشر نشده باشد و نویسنده مسئول متعهد به نشر آن‌ها در جای دیگر نباشد.

۳) مسئولیت صحت و سقم مقاله به لحاظ علمی و حقوقی بر عهده نویسنده مسئول است.

٤) حق رد یا قبول مقاله‌ها برای نشریه محفوظ است. البته دبیرخانه نشریه موظف است ظرف حداکثر یک ماه (۳۰ روز) به نویسنده مسئول مقالات ارسالی، آخرین وضعیت مقاله را گزارش دهد.

۵) تأیید نهایی مقاله برای چاپ در نشریه، پس از نظر داوران با هیئت تحریریه نشریه است.

٦) حجم مقاله حداقل ۸ صفحه و حداکثر ۲۵ صفحه ۲۵۰ کلمه‌ای خواهد بود.

۷) نقل و اقتباس از مقاله‌های نشریه، با ذکر مأخذ آزاد است.

۸) چکیده فارسی و انگلیسی و عربی مقاله حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد.

۹) جهت نگارش مقاله فارسی، از فونت ١٤، و خط (B Lotus) استفاده شود.

✓ جهت نگارش مقاله به زبان عربی از فونت ۱۵ و خط (Traditional Arabic) استفاده شود. جهت نگارش مقاله به زبان اردو از فونت (١٤) و خط (Alvi Nastaleeq) استفاده شود، و جهت نگارش مقاله به زبان انگلیسی، از فونت ۱۳ و خط (Times New Roman) استفاده می‌شود.

۱۱) فهرست منابع به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر آورده شود:

✓ در مورد کتاب: نام خانوادگی، نام.، (سال نشر)، عنوان کتاب (به صورت Bold شده)، نام مترجم یا مصحح (در صورت وجود)، چاپ، محل نشر: نام ناشر.

✓ در مورد مقاله: نام خانوادگی، نام.، عنوان مقاله، مترجم (در صورت وجود)، نام نشریه (به صورت Bold شده)، دوره، شماره، مجموع صفحات مقاله: (سال نشر).

۱۱) درج ارجاعات مربوط به منابع در متن به صورت (نام مؤلف، سال نشر: صفحه) آورده شود؛ مثال: (طباطبایی، ۱۳۷٦: ۸۹).

۱۲) ارجاعات توضیحی هر صفحه، مانند صورت لاتین کلمات، شرح اصطلاحات و غیره در پاورقی همان صفحه آورده شود.

۱۳) نویسنده یا نویسندگان مقاله لازم است به همراه ارسال مقاله به نشانی رایانامه معاونت پژوهشی و تولید دانشگاه (*research@almustafaou.com*)؛ نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، نشانی، تلفن همراه و رایانامه خود را ارسال نمایند.

✓ با توجه به چند زبانه بودن نشریه، اندیشمندان محترم می‌توانند مقالات خود را به زبان‌های: فارسی، عربی، انگلیسی، اردو و... به دفتر نشریه ارسال نمایند.

١٤) پس از چاپ مقاله، دبیرخانه نشریه موظف است یک نسخه از نشریه الکترونیکی را به رایانامه نویسنده/ نویسندگان ارسال کند.

فهرست مطالب (بخش فارسی)

سخن مدیر مسئول ۷

سخن سردبیر ۸

بررسی توحید ذاتی در قرآن و عهدین ۱۱

آزاده کبیری، محمد علی رضایی اصفهانی

بررسی تطبیقی قصص در قرآن و عهدین ۵۱

فروغ فهیم، سید محمد طباطبایی

بررسی تطبیقی نبی در قرآن و عهدین ۷۱

اشرف‌سادات نوعی باغبان، مهدی سازندگی

تبیین مفهومی منجی در قرآن و عهدین ۹۷

نفیسه مرادی، محمد علی قیومی

فهرست مطالب (بخش آذری)

سخن مدیر مسئول 142

سخن سردبیر 143

وحی و نبوت در قرآن و عهدین 145

افضل‌الدین رحیم‌اف

خدا در قرآن و عهدین 197

توفیق اسداف

چکیده مقالات

چکیده‌ها 130

سخن مدیر مسئول

"PURE LIFE" دریچه‌ای به زندگی جاوید بشری خواهد بود. دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله، رسالت خود را معرفی آموزه‌های الهی برای انسان خاک‌نشین می‌داند تا از رهگذر دانشی که خداوند در اختیار او گذارده، زندگی جدیدی را پایه‌گذاری کند، به نحوی که آرامش دنیوی و سعادت اخروی را برای او به ارمغان آورد.

"PURE LIFE" فرصتی برای دانش‌پژوهان و دانش‌آموختگان دانشگاه است تا آموخته‌های علمی- معرفتی خود را بر پهنای فضای مجازی بگسترانند و با زبان عالمانه، معرفت دینی را در ساحت‌های مختلف زندگی بشری بازتاب دهند. امید که با همت جویندگان نور دانش، این پنجره هر چه پرفروغ‌تر گردد.

سخن سردبیر

پژوهش به عنوان شریان حیات در حوزه دانش و بینش عمل می کند، که پویایی آن می‌تواند به تحریک در رویش و گسترش مرزهای دانش انجامیده، و بی‌توجهی به این حوزه، ایستایی و نهایتاً میرایی دانش را رقم می‌زند، که جهل، اولین دستاورد آن می‌باشد. در دنیای امروز نیز شاهد جهالت مدرن هستیم، که محصول عدم پژوهش سلیم در حوزه‌های مختلف است.

امروزه پژوهش مجرای گسترش مرزهای دانش بوده، و جایگاه سترگی را در فعالیت‌های بشری به خود اختصاص داده است. تتبع در حوزه علوم انسانی و اسلامی، می‌تواند انسان را در فهم مسائل و دشواری‌های انسانی توانمند ساخته، و برای آن‌ها راه حل ارائه کند.

پیشرفت روزافزون حوزه‌های دانشی، ضرورت ورود به عرصه‌های علمی بیشتری را می‌طلبد؛ چه آن‌که امروزه بسیاری از حوزه‌های دانشی علوم اسلامی نیازمند تبیین و ارائه در عرصه جهانی است.

فصلنامه دانشجویی **"PURE LIFE"** به منظور ایجاد فضای ارائه مقاله‌های دانش‌پژوهان دانشگاه مجازی المصطفیﷺ، در تلاش است تا ضمن ارتقای سطح پژوهش‌های دانشجویی مرتبط با علوم اسلامی، بستر مناسبی برای توسعه ارتباط میان پژوهش‌گران عرصه علوم اسلامی- انسانی باشد.

"PURE LIFE" به صورت فصلنامه، چند زبانه، الکترونیکی و ترویجی منتشر می‌شود. شماره حاضر به موضوع «**قرآن و عهدین**» می‌پردازد، و ماحصل شش مقاله برتر به دو زبان فارسی و آذری می‌باشد.

فصلنامه **"PURE LIFE"** با عنایت کمیسیون نشریات **جامعة المصطفیﷺ العالمیة** و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران، به عنوان نخستین نشریه علمی دانشگاه مجازی المصطفیﷺ آمادگی انتشار مقاله‌های دانش‌پژوهان را دارد.

بررسی توحید ذاتی در قرآن و عهدین

نویسندگان: آزاده کبیری (ایران)[1]، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی (ایران)[2]

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۳۰

چکیده

از نسل حضرت ابراهیمعليه‌السلام، پیامبرانی به رسالت مبعوث شدند، که امروزه پیروان آن‌ها سه دین بزرگ و زنده جهان- یهودیت، مسیحیت و اسلام- را به وجود آورده‌اند. مشخصه مشترک این سه دین، در توحیدی بودن آن‌هاست. پیروان این ادیان، خدای ابراهیمعليه‌السلام را می پرستند، و او را خالق خود و جهان می‌دانند. با این حال وقتی به متون مقدس یهودیان و مسیحیان مراجعه می‌کنیم، تصویری که تورات و انجیل از خداوند ارائه می‌دهند، با توصیف قرآن از خداوند، کاملاً متفاوت و گاه شرک‌آمیز است. حال این پرسش مطرح می‌شود که علت این تناقضات چیست؟ در این مقاله، با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با رویکردی تحلیلی- توصیفی، به بررسی مبانی اعتقادی ادیان توحیدی بر پایه توحید ذاتی پرداخته شد، و تلاش شد توحید ذاتی در قرآن کریم، توحید ذاتی در عهدین و مواجهه قرآن با عهدین در خصوص توحید ذاتی، مرور شود. نتیجه تحقیق مبین این مطلب بود، که تورات و انجیل مورد پذیرش قرآن است؛ اما آن‌چه امروزه با نام این کتاب‌ها وجود دارد، دستخوش تحریف گشته، و عقایدی مغایر با توحید در آنان راه یافته است، که مورد انتقاد قرآن قرار گرفته، و آیات متعددی در رد آن نازل شده است.

واژگان کلیدی: توحید ذاتی، قرآن، عهدین، تورات، انجیل

۱- دانش‌پذیر دوره‌های کارشناسی ارشد، گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفیصلی‌الله‌علیه‌وآله العالمیة، قم، ایران، A-kabiri@whc.ir

۲- استاد گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفیصلی‌الله‌علیه‌وآله العالمیة، قم، ایران، rezaee@quransc.com

مقدمه

این پژوهش با موضوع بررسی و مقایسه توحید ذاتی در قرآن و عهدین، انجام شده است.

در این پژوهش سعی شده مبانی اعتقادی ادیان توحیدی جهان- سه دین بزرگ: اسلام، یهودیت و مسیحیت- مورد کنکاش قرار گرفته، و با تبیین عقاید هر یک از این ادیان در خصوص التزام و پایبندی به توحید و نقد و رد نظریه‌های منافی با حق و حقیقت، به شناخت جامعی از این ادیان و پیروان آنان، دست یابیم.

دیانت یهود و مسیح از جهاتی مورد توجه مسلمانان بوده است؛ چراکه انبیا علیهم‌السلام در سنت اسلامی و متون مقدس آن- به خصوص قرآن کریم- مورد توجه و احترام بوده‌اند. اسلام، منشأ این دو دین را الهی دانسته، و برای آن‌ها اعتبار و اصالت زیادی قایل است؛ هم‌چنین در قرآن و سنت اسلامی نیز به متون مقدس این دو دین اشاره شده، و گاه مطالبی نیز از آن‌ها نقل شده است؛ هر چند طی قرن‌ها دستخوش تغییر و تحریف گردیده، و مورد نقد قرآن کریم قرار گرفته‌اند.

از این رو، در این تحقیق سعی شده با مطالعه و تتبع در متون مقدس این دو دین، پیرامون موضوع محوری توحید ذاتی، اندیشه‌ها و عقاید آنان بررسی مناسبی انجام پذیرد، و نیز آرای صحیح و مورد پذیرش قرآن کریم، بیان شود.

۱- مبانی نظری

۱-۱- اهمیت موضوع

در عصر ارتباطات، آشنایی و شناخت پیرامون ادیان از باورها، آموزه‌ها و سنت‌های دینی یکدیگر و یافتن نقطه‌های همسو و ناهمسو، رخدادی طبیعی و ناگزیر است، که می‌تواند به نتایج مطلوبی منتهی شود.

دستگاه‌ها و ابزار اطلاع‌رسانی چنان گسترده و فراگیر شده، که هیچ ساحتی از حضور آن‌ها بی‌بهره نمانده، و آن‌چه در این وضعیت مهم است، یافتن پایه و تکیه‌گاهی استوار برای شناخت متقابل است؛ زیرا گسترش اطلاعات رسانه‌ای تا زمانی که از منبع و سرچشمه مطمئنی سیراب نشود، خطر آن دارد که به جای تصویر و ترسیم واقعیت‌ها و پدیده‌ها، چهره ناصحیح و انحرافی از آن ارائه دهد، و دین‌داران را گرفتار توهم و تصورات غلط نسبت به یکدیگر کند.

در میان منابع قابل استفاده برای شناخت پیروان ادیان، متون دینی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا اولاً دارای قداست هستند، و همین باعث می‌شود که در ایجاد هم‌گرایی یا واگرایی تأثیر بسزایی داشته باشند، و ثانیاً نسبت به رفتار و کنش‌های دینی دین‌داران از وضوح و خلوص بیشتری بهره‌مندند؛ چه این‌که آموزه‌های دینی از مرحله انتقال از متن به جان و رفتار دین‌داران، و انعکاس آن در زندگی و نهادهای اجتماعی گرفتار آمیختگی‌های گوناگون فرهنگی و انسانی شده، و خلوص‌شان را از دست می‌دهند.

۱-۲- پیشینه موضوع

اندیشیدن درباره توحید و ذات پروردگار از زمان پیدایش ادیان الهی، همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است.

آثار به دست آمده از انسان‌های نخستین، گواه آن است که بشریت در طول تاریخ به وجود خدا ایمان داشته، و به عبادت او پرداخته است؛ اما از آن‌جا که کنه ذات الهی به وسیله عقل کم‌ظرفیت بشری قابل درک نبوده، گاهی به خطا و انحراف رفته، و الهه‌های مادی را جانشین و یا شریک خدای یکتا ساخته است.

گاهی نیز تصوراتی مبهم و ناصحیح از خدا نموده، و یا نسبت‌های انسان‌گونه به او داده است. از این رو خداوند مهربان و حکیم، انبیای خویش را برای هدایت مردم به سوی حق، با براهین محکم و دستورات متقن فرستاده است، و برنامه هدایت آنان را در قالب متون مقدس، از طریق وحی ارسال نموده است؛ ولی متأسفانه برخی از این متون یا از بین رفته‌اند، و یا به کلی دچار تحریف گشته‌اند.

هر چند در زمینه اصول عقاید ادیان، دانشمندان و متکلمان هر دین به تبیین و اثبات و دفاع مبانی اعتقادی خویش پرداخته، و به نگارش متون دینی اشتغال یافته‌اند؛ اما در این میان کمتر اثری را می‌توان یافت، که ضمن پرداختن به بیان عقاید دیگر ادیان، نقدی منصفانه و حق‌گرایانه ارائه داده، و یا این‌که هر یک از این اصول اعتقادی را جزء به جزء مورد بررسی و ارزیابی قرار داده باشد.

در میان کتاب‌های مطالعه شده- اغلب- توحید به طور کلی و همراه با اصول دیگری هم‌چون نبوت، معاد و... بیان شده بود؛ کتاب‌هایی هم‌چون کتاب «اعتقادات» و «التوحید» *شیخ صدوق*، «الاعتقادات» *محمد باقر مجلسی*، «کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد» *علامه حلی*، و «شواهد الربوبیه» *ملاصدرا*.

هم‌چنین کتاب‌هایی از نویسندگان غربی مانند: «کلام مسیحی» نوشته توماس میشل[1]، «ادیان زنده جهان» از رابرت ارنست هیوم[2]، و «آیین‌ها و باورهای یهودی» نوشته آلن آنترمن[3] و... را در این زمینه می‌توان نام برد.

---

1. Thomas Michel
2. Robert Ernest Hume
3. Allen Anterman

۱-۳- متغیرهای تحقیق

با توجه به موضوع تحقیق، متغیر وابسته، توحید ذاتی؛ و متغیر مستقل، قرآن و عهدین است.

۲-ساختار و روش تحقیق

روش این تحقیق، توصیفی تحلیلی است، و برای بررسی، و جمع‌آوری مطالب مورد نظر از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. این تحقیق در سه بخش ارائه شده است:

توحید ذاتی در قرآن؛ توحید ذاتی در عهدین؛ مواجهه قرآن با عهدین در خصوص توحید ذاتی.

۳- توحید در قرآن و منابع اسلامی

۳-۱- تعریف عملیاتی توحید

توحید[1]، اصل اول در جهان‌بینی الهی و اصول دین است.

در بیان امام خمینی ﷺ چنین آمده است:

> حقیقت توحید، اصل اصول معارف است، و اکثر فروع ایمانیه و معارف الهیه، و اوصاف کامله روحیه، و صفات نورانیه قلبیه از آن منشعب می‌شود. (به نقل از رحیم‌پور, ۱۳۸۷, ص. ٤)

قرآن کریم به سه مسئله ریشه‌ای و اعتقادی، بیشتر از سایر مسائل می‌پردازد، و چنین بیان می‌دارد، که نظام هستی را مبدئی است که جهان از آن‌جا شروع شده، و معادی است که سرانجام حرکت جهان به آن سمت منتهی می‌شود، و مسیری است؛ یعنی رسالت که راه و اصل، بین آغاز و انجام است.

---

1. Tawhid

تمامی معارف دین- بدون واسطه یا با واسطه- به همین سه بخش بر می‌گردد؛ آغاز، توحید است؛ و انجام، معاد؛ و مسیر، رسالت است.

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل شده، که فرمودند:

«رَحِمَ اللهُ إمْرءً عَرَفَ مِنْ أیْنَ وَفی أیْنَ وَإلی أیْنَ»؛ (نقوی, ۱۳۰۸, ج۵, ص. ۳۳٦)
از رحمت خدا کسی برخوردار است، که بداند از کجا آمده، در کجا هست و به کجا خواهد رفت.

در این میان، جامع‌ترین موضوعی که قرآن درباره آن بحث‌هایی گسترده دارد، اعتقاد تحقیقی به توحید است؛ یعنی اعتقادی که بر محور علم، آگاهی و معرفت باشد، نه اعتقاد تقلیدی؛ زیرا خداوند اعتقاد تقلیدی را علم نمی‌داند.

از این رو خدای سبحان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (محمد، ۱۱۹) به توحید، علم پیدا کن.

از آن‌جا که حضرت در سیرت علمی و سنت عملی، اسوه همه سالکان کوی تحقیق است، دیگران نیز در پژوهش محققانه توحیدی باید به آن حضرت تأسی کنند؛ چنان‌که درباره افزون‌طلبی در علم نیز- حضرت- قدوه پژوهشگران ژرف‌بین است:

«رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا»؛ (طه، ۱۱٤) پروردگارا! بر علمم بیفزا.

این مسئله در درجه‌ای از اهمیت است، که کمتر آیه‌ای در قرآن یافت می‌شود، که در آن- مستقیم یا غیر مستقیم- به نکته‌ای درباره شناخت خدای سبحان، صفات و افعال و آثار او نپرداخته باشد.

قرآن، مبدأ و معاد جهان امکان را با «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» و ملک و ملکوت و غیب و شهادت هستی را با «وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»(حدید، ۳) تبیین می‌کند؛ و در یک کلام، روح معنای این کتاب الهی، توحید است و بس. (جوادی آملی, ۱۳۸۳, ص. ۲۳)

۳-۲- مراتب و درجات توحید

توحید در تقسیم‌بندی کلی، به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شود، که به تفکیک اشاره خواهد شد:

۳-۲-۱- توحید نظری

توحید نظری به سه قسم توحید ذاتی، صفاتی و افعالی تقسیم می‌شود، که در ادامه به معرفی هر یک- به صورت مختصر- پرداخته می‌شود:

توحید ذاتی: توحید ذاتی یعنی شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی. اولین شناختی که هر کس از ذات حق دارد، غنا و بی‌نیازی اوست، و به تعبیر حکما «واجب‌الوجود» است.

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»؛ (فاطر، ۱۵) ای مردم شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

توحید ذاتی یعنی ذات اقدس اله، دوئیت‌بردار و تعددپذیر نیست، یگانه بوده، و هیچ مثل و مانند و شریک و همتایی ندارد: «لَیسَ کمثله شَیء» (شوری، ۱۱) در مرتبه وجود او موجودی نیست: «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ»(توحید، ٤). (مطهری, ۱۳۸۳, صص. ۸۷-۸۶)

توحید صفاتی: توحید صفاتی یعنی درک و شناسایی ذات حق به یگانگی عینی با صفات و یگانگی صفات با یکدیگر.

توحید صفاتی مانند توحید ذاتی از اصول معارف اسلامی و از عالی‌ترین و پر اوج‌ترین اندیشه‌های بشری است، که به خصوص در مکتب شیعی تبلور یافته است. (مطهری, ۱۳۸۳, ص. ۸۸)

حضرت علی عليه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند:

«الحَمْدُللهِ الَّذِی لاَ یَبْلُغُ مِدْحَتَهُ القَائِلُونَ وَلا یُحْصِی نَعْمَاءَهُ العَادُّونَ ولاَ یُؤَدِّی حَقَّهُ الُمجْتَهِدُونَ الَّذِی لاَ یُدْرِکُهُ بُعْدُ الهِمَمِ وَلاَ یَنَالُهُ غَوْصُ الفِطَنِ الَّذِی لَیْسَ لِصِفَتِه حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلاَ نَعْتٌ مَوْجُودٌ»؛ (نهج البلاغه, ۱۳۸٦, خ ۱)

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند، و حساب‌گران از شمارش نعمت های او ناتوان، و تلاش‌گران از ادای حق او درمانده‌اند. خدایی که افکار ژرف‌اندیش, ذات او را درک نمی‌کنند، و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد، و تعریف کاملی نمی‌توان یافت.

توحید افعالی: توحید افعالی؛ یعنی درک و شناختن این‌که جهان با همه نظامات و سنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل او و کار او، و ناشی از اراده اوست. همه حول‌ها و قوه‌ها «ما شآءَ اللّهُ لا قُوَّةَ الّا بِاللّه»(کهف، ۳۹)؛ هر آن‌چه خدا بخواهد، همان خواهد شد، و قدرت و نیرویی جز از خدای بزرگ، نتواند بود.

خدای متعال در انجام کارها نیازی به هیچ‌کس و هیچ چیز ندارد، و هیچ موجودی نمی‌تواند هیچ‌گونه کمکی به او نماید. این مطلب با توجه به ویژگی علت هستی‌بخش که همان قیومیت نسبت به همه معلولاتش می‌باشد، ثابت می‌گردد؛ زیرا معلول چنین علتی با تمام وجود، قائم به علت، و به اصطلاح فلسفی «عین ربط و تعلق» به اوست، و هیچ‌گونه استقلالی از خودش ندارد.

۳-۲-۲- توحید عملی

توحید عملی؛ یعنی انسان چه کند تا خط‌مشی زندگی او موحدانه باشد.

توحید نظری متضمن تأمین حسن اندیشه و گزارش علمی سالک است، و توحید عملی تأمین‌کننده حسن انگیزه و گرایش عملی اوست، و صعود سالک بدون این دو بال، ممکن نیست. (جوادی آملی, ۱۳۸۳, ص. ۵۱۱)

توحید در عبادت، توحید عملی و از نوع «بودن» و «شدن»، جنبش در جهت رسیدن به کمال، یگانه شدن انسان و در یک کلمه، «رفتن» است.

آن کس که امر و فرمان شخص دیگر را که خدا به اطاعت او فرمان نداده است، اطاعت کند و در برابر آن تسلیم محض باشد، او را عبادت کرده است. بنابراین، توحید عملی یا توحید در عبادت؛ یعنی تنها خدا را مطاع و قبله روح و جهت حرکت، و ایده آل قرار دادن، و طرد هر مطاع و جهت و قبله و ایده‌آل دیگر قائل شدن است.

آن‌چنان‌که قرآن کریم به نقل از ابراهیم خلیل الله عليه السلام می‌فرماید:

«إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»؛ (انعام، ۷۹) «إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * لاَ شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ»؛ (انعام، ۱۶۳و۱۶۲)

روی دل و چهره قلب خود حق‌گرایانه به سوی حقیقتی کردم، که ابداع کننده همه جهان علوی و سفلی است؛ هرگز جزو مشرکان نیستم* همانا نمازم، عبادتم، زیستم و مردنم برای خداوند پروردگار جهان‌ها است. او را شریکی نیست، به این فرمان داده شده‌ام، و من از تسلیم‌شدگان به حق هستم.

این توحید ابراهیمی، توحید عملی اوست. کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلا اللهُ» بیش از هر چیزی ناظر بر توحید عملی است؛ یعنی جز خدا شایسته پرستش نیست. (مطهری, ۱۳۸۳, صص. ۹۳-۹۰)

۳-۳- اثبات وجود خدا در قرآن

براهین متعددی برای اثبات وجود خدا در نظر گرفته شده است، که در این بخش تنها به سه برهان مهم اشاره می‌شود:

۳-۳-۱- برهان فطرت

خداجویی، امری فطری است. انسان، جستجوگر است و در پی کشف آفریدگار جهان یک لحظه آرام نمی‌گیرد؛ چرا که فطرت انسان و صفات روحی و طبیعی بشر چنین اقتضایی دارد.

پی‌جویی علل و عوامل از صفات فطری انسانند، انسان با داشتن چنین انگیزه‌های درونی و با داشتن فکر و عقل که قدرت ارزیابی به بشر می‌دهند، و باورهای عقلی که می‌گوید هر چیزی دارای علتی است، و علیت یک قانون کلی است، ناچار به جستجو می‌پردازد؛ زیرا نمی‌تواند در برابر ندای فطرت و بینش عقل و حس کنجکاوی بی تفاوت باشد، می‌داند هر چیزی علتی دارد و جهان حادث باید آفریدگاری داشته باشد. (عقیدتی سیاسی ارتش, ۱۳٦۳, ص. ۸۳)

حتی منکران و مشرکان نیز با اندک توجهی به فطرت خویش، خداوند را خالق خویش می‌یابند، و به وجود او شهادت می‌دهند.[۱] این‌گونه فطرت پاک مردم، آنان را به راه خداشناسی راهنمایی می‌کند. اگر هم کسی با زبان انکار کند، ناچار به موجب فطرت اصلی خود با دل و جانش اقرار دارد.

۱- ر. ک: عنکبوت، ٦۱.

۳-۳-۲- برهان نظم

این برهان، دو مقدمه دارد:

الف: در عالم طبیعت، نظام استواری وجود دارد، که انسان به خوبی آن را درک می‌کند. تمام کتاب‌های علمی جدید، در واقع تفسیر و توضیح همین و رابط و حقیقت در عالم طبیعت است.

ب: عقل به طور روشن می‌گوید: محال است این نظم و روابط سنجیده و دقیق بین اشیا و توازن و انسجامی که وجود دارد، علت و فاعل قادر با قصدی نداشته باشد؛ چرا که تصور نظم، تصور علت قادر و عالم برای آن است.

آیات زیادی وجود دارد که انسان را به مطالعه عالم هستی و نظم موجود در آن و اتقان و استحکام آن دعوت می‌کند،[1] تا بدین وسیله، انسان به وجود خداوند و علم و حکمت او رهنمون شود. (قلی‌پور گیلانی, ۱۳۸۲, صص. ۱۷-۱٦)

۳-۳-۳- برهان امکان و وجوب

شکی نیست که موجوداتی ممکن‌الوجود در عالم وجود دارند. نشانه ممکن‌الوجود بودن آن‌ها نیز این‌که موجوداتی به وجود می‌آیند و سپس فانی می‌شوند، و یا دچار تغییر و تحول می‌شوند.

آن‌چه از قرآن درباره علل و اسباب و نقش آن‌ها استفاده می‌شود، این است که آفریدگار توانا و دانا همه چیز را می‌داند، و بر همه کار توانایی دارد؛ ولی جهان را با نظامی خاص آفریده است.

۱- برای مثال، ر. ک: رعد، ۲.

خدای متعال در این نظام، برخی از آفریده‌ها را عهده‌دار نقش معینی در پیدایش برخی از آفریده‌های دیگر کرده است؛ ولی آن‌ها در ایفای این نقش، کارگزاران و فرمان‌بردار اویند، کارگزارانی که وظیفه خود را بی چون و چرا و بدون کم و زیاد انجام می‌دهند، و از دستورش تخلف نمی‌کنند، و یکسره زیر فرمان او هستند. (ایزدی و مسکوب, ۱۳۵٦, ص. ۱۵٦)

۳-۴- اثبات یگانگی خدا در قرآن

خداوند متعال تعددبردار نیست، و به اصطلاح «اَحَدِی الذّات» است؛ یعنی ذاتاً یکتا است.

اگر بیش از یکی باشد، لابد هر یک خصوصیات و امتیازاتی دارد که او را از دیگری جدا می‌کند، و همین باعث کمبود و نیاز دیگری است، و این از نظر فلسفی اثبات شده است، که هستی محض عین وحدت است.

این جهان واحد، آفریده خدای واحد است، و از یک سرچشمه قدرت پدیدار گشته است، و در پهن‌دشت آفرینش جز یک حکم و فرمان جاری نیست، و آن فرمان خدای یگانه و بی‌همتاست. (برقعی و همکاران, ۱۳٤۹, صص. ٦۰-۵۹)

الهیات قرآن بیش از هر چیزی روی «یگانگی» تکیه کرده، و شعار نخستین قرآن این است که: «**لا إله إلا الله**»؛ غیر از «**الله**» خدایی نیست. در قرآن این شعار بیش از شصت بار با عبارت‌های گوناگون آمده است، حتی در این آیه زیر، دوبار تکرار شده است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ (آل عمران، ۱۸) خدا، فرشتگان و همه دانایان، عادلانه گواهی می‌دهند که جز او خدایی نیست، جز او که گرانمایه و کاردان است.

اهمیت اصل توحید در قرآن چنان است، که محتوای اصلی وحی پیامبر اسلام ﷺ را چیزی جز اعلان یکتایی خدا نمی‌داند.

مطابق مفهوم توحید، خداوند یکتا دارای همه صفات کمالی، بی‌مانند، بری از تغییر و نیز خالق یگانه عالم و بی‌شریک است. نظریه توحید قرآنی، آشکارا معطوف به مقابله با اعتقادات مشرکانه و غیر توحیدی، در هر بعدی و به هر گونه‌ای صورت‌بندی شده است. (حداد عادل, ۱۳۸۳, صص. ۴۰۷-۴۰۵)

۴- مبانی نظری تحقیق در عهد قدیم

۴-۱- الهیات و خداشناسی

یهودیان توحید را معمولاً اعتقاد به خدای واحد می‌دانند. یهودیت در طی تاریخ طولانی‌اش همیشه خود را متعهد دیده، که به خدای یگانه ایمان بورزد. (آنترمن, ۱۳۸۵, ص. ۳۹)

در تورات- مانند متون مقدس بیشتر ادیان- وجود خدا بدیهی و مسلم انگاشته شده است. «سفر پیدایش» با این جمله آغاز می‌شود:

> در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. وقتی خدا در بوته مشتعل بر موسی ظاهر می‌شود، به او مأموریت می‌دهد.
>
> موسی از خدا می‌پرسد که نامش چیست؟
>
> خدا می‌گوید: هستم آن‌که هستم. به ایشان (بنی اسرائیل) بگو: «هستم» مرا نزد شما فرستاده است. (سفر خروج, ۳۰: ۱٤)

هم‌چنین در فرمان نخست ده فرمان چنین است:

> من خداوند، خدای تو هستم؛ همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد. (سفر خروج, ۲۰: ۲)

خدای تورات، خدای یگانه است. در این کتاب بیش از هر چیز دیگر بر یگانگی خدا تأکید شده است.

فرمان دوم ده فرمان چنین است:

تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. (سفر خروج, ٢٠: ٣)

هم‌چنین آمده است: فقط او خداست، و کسی دیگر مانند او وجود ندارد. هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد. (سفر تثنیه, ٤: ٣٩-٣٥)

ای بنی اسرائیل گوش کنید: تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست؛ شما باید او را با تمامی دل و جان و توانایی خود دوست بدارید. (سفر تثنیه, ٦: ٤)

خدای موسی خالق آسمان و زمین است. (سفر پیدایش, ١: ١)

او قادر است هر چه بخواهد، انجام دهد. (سفر خروج, باب ١٥)

در تورات صفات متعدد دیگری نیز به خدا نسبت داده شده، که برخی از آن‌ها در این فقره آمده است:

[خدا] فرمود: من خداوند هستم؛ خدای رحیم و مهربان، خدای دیر خشم و پر احسان؛ خدای امین که به هزاران نفر رحمت می‌کنم، و خطا و عصیان و گناه را می‌بخشم؛ ولی گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارم. (سفر خروج, ٣٤: ٦-٥)

آن‌چه به نظر می‌رسد، این است که یهودیان همواره برخلاف تعالیم دینی خویش، اندیشیده و عمل نموده‌اند.

در برداشت عمومی، یهودیان را موحدینی می‌دانند که به یک خدای واحد نادیده ازلی و ابدی فارغ از زمان و مکان، خالق جهان و جهانیان معتقدند. (آشتیانی, ١٣٦٢, ص. ٢٠٢)

با این حال صاحب‌نظران دین، بنی‌اسرائیل را در آغاز هونوتئیسم یا مونولاتری توجیه کرده‌اند، که عبارت است از اعتقاد به یک خدای قومی و عشیره‌ای بدون این‌که به نفی خدایان اقوام دیگر منجر شود.

در اولین مراحل پرستش، یهوه[1]- خدای بنی‌اسرائیل- حسود و متعصب وصف می شود، که از ستایش خدای دیگران به وسیله قوم خود خشمناک می‌گردد، و از آنان انتقام می‌کشد.

در این مرحله به هیچ وجه سخن از نفی خدایان دیگر نیست؛ بلکه بنی‌اسرائیل فقط در مقابل خدای خود یهوه سرفرود آورده، و اوامر او را اطاعت می‌کند، و اقوام دیگر به پرستش خدایان خود می‌پردازند.

در بسیاری از بحث‌های تورات مانند (۱٤: ۳٤ و ۵: ۲۰) سفر خروج آمده است:

> تو نباید در حضور خدایان دیگر سجده کنی؛ زیرا که نام یهوه غیور و حسود است. (سفر خروج, صص. ۲۲۵-۲۲٤)

تا حدود قرن هشتم پیش از میلاد و شاید حتی تا ایامی نزدیک‌تر به تبعید بابل، وفاداری عبرانیان به یهوه، مانع از این نمی‌شد که آنان برای مردم دیگر حق مشابهی در مورد پرستش خدایانشان قائل شوند.

در اثر رهبری یک عده پیامبران برجسته عبرانی از عاموس نبی تا پیامبر بزرگ و ناشناخته دوران تبعید بود، که راه طولانی شناخت مفهوم واقعی توحیدگرایانه وجود خدای واحد عالم، قدم به قدم طی شد.

---

1. Yahweh

ابتدا چهار پیامبر قرن هشتم پیش از میلاد، عاموس، هوشع، اشعیا و میکای نبی، یهوه را صرفاً برحسب مبانی اخلاقی معرفی کردند: بدین ترتیب که وی خدایی عادل، مقدس، دوست‌دارنده و منطقی است و نه سلطانی مقتدر، که به دنبال انقیاد و تسلیم مخلوقات در برابر خویش باشد.

سپس پیامبران قرن‌های ششم و هفتم پیش از میلاد، به ویژه ارمیا و حزقیال نبی، مسئولیت اخلاقی افراد در مقابل یهوه را مورد تأکید قرار دادند.

آن‌ها اعلام کردند که افراد درستکار، و نه قوم یهود به عنوان یک مجموعه، زیربنای اساسی برای تحقق هدف خیرخواهانه خداوند در مورد جهان را تشکیل می‌دهند؛ اما یهودیان روی هم رفته متعالی‌ترین انتظارات دین خود را برآورده نساختند. (هیوم, ١٣٨٦, صص. ٢٩٢-٢٩١)

پس از قرن‌ها ارتباط و پیوند، فرهنگ یهودیان پس از تبعید با فرهنگ کنعانی و بابلی به تدریج شکل خود را تغییر داده است، و با ظهور نسبی مونوتئیسم در دین یهود، این فرهنگ هویت مستقلی یافته است.

یهود خود را یکتاپرست می‌داند؛ اما معنی این اعتقاد و الهیاتی که برگرد آن حلقه زده به نحوه چشمگیری از دوره‌ای تا دوره‌ای دیگر فرق کرده است.

در هر عصری تصورات گوناگونی درباره خدا در کنار هم وجود داشته، و به تدریج در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. چه بسا این نکته حتی در مورد یک فرد واحد که تصورش از خدا احتمالاً در بردارنده شماری از عناصر مختلف مأخوذ از پشتیبان است، نیز صدق کند.

۴-۲- مؤلفه‌های اعتقادی

در این قسمت، آن دسته از مؤلفه‌های اصلی بیان می‌شود، که عناصر تشکیل‌دهنده تصویر پیچیده اعتقادات یهودی‌اند:

۴-۲-۱- انسان‌انگاری

خصیصه زبانی که یهودیان از روزگاران نخست تا به آن روز درباره خدا به کار می‌گرفته‌اند، عبارت است از استفاده از تعابیری که مناسب ارتباطات انسان‌ها با یکدیگر و با جهان است.

سخن گفتن از خدا به عنوان پدر یا شاه، و با عناوینی چون خشمگین یا خوشحال، و به عنوان کسی که جهانی می‌آفریند و از آفریده اش ملول می‌شود، و مانند این‌ها، به خوبی می‌فهماند که آدمی با خدا به وسیله زنده‌ترین تعابیر در دسترس خود، ارتباط برقرار می‌کرده است. به علاوه، این نکته کمک می‌کند تا تصوری جسمانی از خدا شکل گیرد، که با دیگر تعالیم یهودی درباره ذات او ناسازگار است.

زبان انسان‌انگار، نوع توحیدی را که در واژه‌هایش به کار گرفته می‌شود، تحت تأثیر قرار خواهد داد. این نوع از گفتار در حالی که خدا را هم‌چون موجودی انسان‌وار؛ اما قدرتمند و اخلاقی‌تر نشان می‌دهد، تأکید دارد که هستی خدا همواره با هستی انسان همراه است. خدا همانند اشخاص متجلی می‌شود؛ و دل‌نگران آدمی است. به جز کتاب مقدس و نوشته‌های تلمودی، مخزن عمده افکار انسان‌انگار، نمازنامه سنتی یهودیان است. (آنترمن, ۱۳۸۵, صص. ٤٠-٣٩)

۴-۲-۲- تعالی‌گرایی

تعالی‌گرایی یعنی تأکید بر این‌که خدا غیر از چیزهای دیگر است، و با جهان مخلوق تفاوت جوهری دارد.

در نقطه مقابل دیدگاه انسان‌انگار، عامل تعالی‌گرایی اندیشه یهودیان در باب خدا وجود دارد. از این دید، تمام گفتارهای آدمی درباره خدا چیزی جز تلاش او برای دریافتن موجودی غیر قابل درک نیست. این دیدگاه در نهایت با فرض شکافی عمیق بین خدا و جهان، او را از آن جدا می‌کند.

الهیات فلسفه‌اندیش یهودیان همیشه موضعی تعالی‌گرا اتخاذ کرده است؛ اما این منحصر به فلاسفه یهود نیست. بیانات کتاب مقدس بین انسان‌انگاری تمام‌عیار و بدیل تعالی‌گرای آن در نوسان است، و در شکل‌های ابتدایی عرفان یهودی که در سنت مرکاوا مطرح‌اند، نوعی تعالی‌گرایی غلیظ موج می‌زند. عبادت بت‌ها که منفور توحید یهودی است، چالشی رو در رو با تعالی و یگانگی خدا به شمار می‌آید. خدا را نمی‌توان با هیچ جنبه‌ای از خلقتش یکی دانست. (آنترمن, ۱۳۸۵, ص. ٤٠)

۴-۲-۳- همه- در- خدایی

لئوبک[1] استاد آلمانی‌الاصل انگلیسی، چنین می‌نویسد:

> انسان تا حدی با «من» اعلای خود سخن می‌گوید، با تظاهر خدایی که در او جای دارد. با تظاهری از خدا که در او بیدار شده است، مکالمه می‌نماید. با تظاهری که او پس از مقاومت بسیار به او دست یافته و یا به سوی آن کشیده شده، سخن می‌گوید. پس او به مفهوم عالی با خودش سخن می‌گوید. (آشتیانی, ١٣٦٢, ص. ٢٥١)

و هم‌چنین

> انسان با خدا سخن می‌گوید، مسلماً او خدا را خطاب کرده و به او می‌گوید، ای خدای من، اما او خدایی است که در او ظهور نموده، خدایی که برای او قطعیت یافته، خدایی که در اوست. (آشتیانی, ١٣٦٢, ص. ٢٥١)

1. Leo Baeck

همه- در- خدایی، می‌کوشد با مسلم شمردن خدایی که واقعیت ورای همه نمودهاست، کشمکش دو جانبه‌ای را که در الهیات یهودی بین خدای فیلسوفان و خدای پدران وجود دارد، برطرف نماید. بدین‌ترتیب خدا غیر از جهان خلقت است؛ ولی با آن عمیقاً ارتباط دارد.

غیر عارفان، چنین برداشتی را نمی‌پذیرند؛ زیرا یا آن را به غلط با همه‌خدایی یکی می‌انگارند؛ ذیعنی مساوی بودن خدا با مجموعه آن‌چه وجود دارد، و یا به نظرشان رسیده است که به نوعی بی‌قانونی و اباحی‌گری منجر می‌شود؛ چرا که اگر همان‌گونه که در «همه- در- خدایی» مطرح است، هر چیزی مظهری از خداست، به نظر می‌رسد دیگر میان مقدس و شیطانی، یا خیر و شر تمایزی نخواهد ماند.

۴-۲-۴- ویژه‌گرایی

ویژه‌گرایی یعنی خدا، خدای اسرائیل است. تصویری که کتاب مقدس از خدا ارائه می‌دهد، حکایت از آن دارد که او با قوم اسرائیل وارد رابطه پیمانی ویژه‌ای شده است.

عمل خدا، عمل موجودی رهایی‌بخش در تاریخ اسرائیل است، و اسرائیل باید فقط به او وفادار بماند. همراه با این تصویر ویژه‌گرا، تصوراتی نیز درباره قوم یهود و منزلت و سرنوشت مخصوص آن پذیرفته شده است.

ویژه‌گرایی خصیصه‌ای است که در تمام دوره‌های تاریخ یهود وجود دارد؛ اما لزوماً در همه آن‌ها وجه غالب نیست. ویژه‌گرایی با گرایش‌هایی که از همه‌گرایی غلیظ‌تری برخوردارند، در تقابل و ناسازگاری است.

۴-۲-۵- حلول و تعالی

اندیشه‌های یهودیت میان حلول و نزدیکی خدا با تعالی مطلق او در نوسان دائم است.

در دوران جدید با آن‌که هم انسان انگاری بسیط و ابتدایی، و هم عرفان یهودی را کنار گذاشته‌اند، تقابل حلول و تعالی مورد بررسی دوباره قرار گرفته است.

هیئت حلول‌گرا به شخصیت و روح آدمی به عنوان چارچوبی برای نزدیک شدن به فهم نسبت خدا با انسان، روی آورده است، در حالی که تفکر تعالی‌گرا، تصویری غیر انسان‌وار از خدا ارائه کرده است، که بازتابی از آرمان‌ها و ارزش‌های تمدن یهودی دانسته می‌شود.

مارتین بوبر[۱]- از مشهورترین حلول‌گرایان- نوشته‌هایش درباره سرشت نسبت من-تو، که خدا یا همان توی جاوید در چنان نسبتی تجلی می‌کند، در بیرون از مرزهای تفکر یهودی و به ویژه بر متفکران مسیحی تأثیرگذار بوده است. (آنترمن, ۱۳۸۵, صص. ٤٤-۳۹)

۵- مبانی نظری تحقیق در عهد جدید

۵-۱- الهیات و خداشناسی

تمامی ادیان از یک نظام عقیدتی برخوردارند، که زیرساخت آن دین را تشکیل می‌دهد.

از سوی دیگر، پیروان این ادیان و نیز مذاهب زیرمجموعه آن‌ها می‌کوشند نظام عقیدتی خود را با متن مقدس دین خود هماهنگ سازند، و این هماهنگی را نشان دهند. به عبارت دیگر، تلاش می‌کنند بر اساس متن مقدس دین خود، یک نظام الهیاتی منسجم ایجاد کنند.

در همین مسیر، عالمانی نیز همواره سعی کرده‌اند نظام عقیدتی خود را بر عهد جدید- که بخش اصلی متن مقدس آنان است- منطبق سازند. حاصل این تلاش، علمی است به نام الهیات نقلی یا وحیانی؛ اما مشکل این است که این نظام الهیاتی تنها با بخشی از مجموعه عهد جدید سازگار است.

---

1. Martin Buber

به بیانی دیگر، مجموعه عهد جدید به دو نظام االهیاتی کاملاً جدا از هم تقسیم می‌شود، به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان نظامی ایجاد کرد که با کل این مجموعه سازگار باشد. این دو نظام عبارتند از:

الف: نظام الهیاتی که محور آن مسیح الوهی است:

این بخش شامل رساله‌های پولس، انجیل یوحنا و رساله‌های او می‌شود، و بر اساس آن، مسیح خدای مجسم است:

> در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود، و کلمه خود خدا بود... پس کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. (انجیل یوحنا, ۱: ۱۴و۱)

او موجودی ازلی و غیر مخلوق است که در خالقیت سهم دارد:

> در ازل کلمه بود... همه چیز به وسیله او هستی یافت، و بدون او چیزی آفریده نشده است. (همان, ۱: ۳و۱)

او پسر یگانه خداست، به این معنی که با پدر خود از یک ذات است:

> من و پدر یک هستیم. (همان, ۱۰: ۳۰)

هدف از تجسم او این بود که با صلیب خود، گناه آدم را که دامن انسان‌ها را گرفته و همه را آلوده کرده بود، فدیه دهد؛ چون گناه آدم باعث رانده شدن، سقوط از مقام پسر خدا بودن و در آمدن به مقام بندگی او شد، و مجازاتش هم این بود که زیر بار شریعت رود؛ اما با آمدن و به صلیب کشیده شدن مسیح، گناه آدم پاک شد. او ضمن آشتی با خدا و امکان نجات یافتن، توانست با ایمان به مسیح، به مقام پسر خدا بودن بازگردد، و دیگر زیر بار شریعت نباشد.

شاید چکیده این نظام الهیاتی را بتوان در این بخش از سخن پولس یافت:

> مسیح صورت و مظهر خدای نادیده است، و از همه مخلوقات برتر است؛ زیرا به وسیله او هر آن‌چه در آسمان و زمین است، آفریده شدند.
>
> او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز به وسیله او به هم می‌پیوندد، و مربوط می‌شود. او سر و منشأ بدن- یعنی کلیسا- است، و نخستین کسی است که پس از مرگ زنده گردید تا تنها او در همه چیز مقام اول را داشته باشد؛ زیرا اراده خدا بر این تعلق گرفت که او دارای الوهیت کامل باشد.
>
> شما زمانی از خدا دور بودید و با اعمال و افکار شریرانه خود، با او دشمنی داشتید؛ اما اکنون او به وسیله مرگ جسمانی مسیح شما را با خود متحد ساخته است تا شما را پاک، بی‌عیب و بی‌آلایش به حضور خود بیاورد، البته به شرط این‌که ایمان خود را از دست ندهید و محکم و استوار بمانید و آن امیدی را که در وقت شنیدن انجیل به دست آوردید، ترک نکنید. این همان انجیلی است که در سرتاسر جهان اعلام گردیده و من- پولس- خادم آن هستم. (رساله پولس به کولسیان, ۱: ۲۳-۱۵)

ب: نظام الهیاتی که محور آن، بنده بودن مسیح است:

این بخش از سه انجیل همنوا، کتاب اعمال رسولان، رساله‌های یعقوب، پطرس، یهودا و مکاشفه یوحنا تشکیل شده است، و بر اساس آن:

- نه تنها مسیح جنبه الوهی ندارد؛ بلکه بنده‌ای از بندگان خداست.

پیامبری مانند سایر پیامبران است، (انجیل متی, ۱۲: ۱۸؛ اعمال رسولان, ۳: ۱۳) که بر شریعت موسوی مهر تأیید می‌زند. (انجیل متی, ۵: ۱۹-۱۷)

- از این‌که صفتی را که شایسته خداست، مانند نیکو، به او نسبت داده شود، خشمگین می‌شود. (انجیل متی, ۱۰: ۱۸و۱۷)

هر چند در این بخش نیز او پسر خدا خوانده شده؛ ولی این خطاب به معنای هم‌ذات بودن مسیح با خدا نیست، بلکه به معنای بنده مقرب و عبد صالح خداست:[۱] (سلیمانی اردستانی, ۱۳۸۲, صص. ۸۶-۸۵)

شخصیت مسیح در این بخش، به مسیح منتظر عهد قدیم، و مسیح قرآن نزدیک است. هم‌چنین نظام الهیاتی مبتنی بر این مسیح‌شناسی با نظام‌های دینی یهود و اسلام هم‌خوانی دارد.

۵-۲- تثلیث در سنت مسیحی و جمع آن با توحید

مسیحیان در کنار اعتقاد به توحید، به آموزه دیگری به نام تثلیث؛ یعنی وجود سه شخص پدر، پسر و روح‌القدس در الوهیت، معتقد بوده‌اند.

یافتن مبنای نقلی برای اعتقاد به تثلیث و دفاع عقلانی از آن و جمع آن با توحید، مهم‌ترین مسئله عالمان الهیات مسیحی بوده است.

دین مسیح ابتدا پیرو خدای واحد- پدر- قادر متعال، خالق زمین و آسمان است، و معتقد است از طریق عقل، انسان می‌تواند خدا را بشناسد. طبق رأی شورای واتیکان[۲] هر کس خلاف آن فکر کند، کافر است.

در دین مسیح، در کنار خدا، پسرش عیسی قرار دارد، و در باب او عقاید مختلفی رایج است که دارای اصول واحد نیست. (ایزدپناه, ۱۳۸۱, ص. ۸۰)

۱- مهم‌ترین سروده بنده خدا از کتاب اشعیا، ر. ک: ۴۲: ۹-۱؛ ۴۹: ۷-۱؛۵+۶۰: ۱۱-۴؛۵۲: ۱۵-۱۳؛۵۳: ۱۲-۱).

2. Concile du Vatican

امری که مسئله را در باب تثلیث و تجسد، سهل و آسان می‌کند، این است که عالمان الهیات مسیحی عموماً قائلند که درک تثلیث برای عقل بشری ممکن نیست و این آموزه، سری است از اسرار الهی، که تنها باید به آن ایمان آورد:

> با گذشت زمان و در طول تاریخ کلیسا مسیحیان به این نتیجه رسیدند، که طبیعت سه‌گانه خدا یک راز است، و نمی‌توان آن را با تعابیر بشری بیان کرد. (میشل, ۱۳۸۷, ص. ۷۵)

در کتاب «اعتقادنامه رسمی کلیسای کاتولیک» آمده است:

> تثلیث به معنای دقیق کلمه سرّ ایمان است؛ یکی از اسراری که در خدا مخفی است، و سرّی است که شناخت آن بدون وحی از عالم بالا ممکن نیست. مطمئناً خدا آثاری از وجود تثلیثی خود را در عمل خلقت و وحیِ عهد قدیم به جا گذاشته است؛ اما اصل وجود تثلیثی‌اش سرّی است، که عقل بشریِ صرف قادر به درک آن نیست، و دین بنی‌اسرائیل قبل از تجسد پسر خدا و ارسال روح‌القدس، قادر به درک آن نبوده است.

بنابراین عقل بشری قادر به درک تثلیث نیست، و تنها راه شناخت آن وحی است.

۶- بررسی تطبیقی قرآن و عهد قدیم

۶-۱- تحریف تورات

باید دید که منظور از تورات چیست؟ و قرآن کریم از این اسم، چه کتابی را در نظر دارد؟

قطعاً منظور قرآن کریم از کلمه تورات، این اسفار نیست، برای این‌که یهودیان هم اعتراف دارند سند این اسفار به زمان حضرت موسی علیه‌السلام منتهی نمی‌شود.

آن‌ها معتقدند: سلسله سند در فترت و فاصله بین *بُختُ‌النَصَّر*- از پادشاهان بابل، و *کورش*- پادشاه هخامنشی- قطع شده است.

توراتی که امروز در بین یهود دایر است، سندش به زمان موسی علیه‌السلام متصل نمی‌شود، و در مدت پنجاه سال سند آن قطع شده، و تنها به یک نفر منتهی می‌شود، و او *عزرا* است، که اولاً شخصیتش برای ما مجهول است، و ثانیاً نمی‌دانیم کیفیت اطلاعش و دقت و تعمقش چگونه بوده، و ثالثاً نمی‌دانیم تا چه اندازه در نقل آن امین بوده، و رابعاً آن‌چه را به نام اسفار تورات جمع آورده از کجا گرفته، و خامساً در تصحیح غلط‌های آن به چه مستندی استناد جسته است. (میشل, ۱۳۸۷, صص. ۲۳-۲۲)

قرآن کریم درباره تحریف نمودن تورات چنین می‌فرماید:

«مِنَ الَّذِینَ هَادُواْ یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَیَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَینَا وَاسْمَعْ غَیرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَیاً بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِی الدِّینِ»؛ (نساء، ٤٦) گروهی از یهود کلمات را از جای خود تغییر داده، و گویند: شنیدیم و سرپیچی کردیم، و (به جسارت گویند) بشنو که (کاش) ناشنوا باشی. گویند: ما را رعایت کن و گفتار ایشان زبانباری و طعنه و تمسخر به دین است.

بنی‌اسرائیل در پذیرفتن توحید، لجوج‌ترین امت‌ها بودند، و از هر امت دیگری بیشتر با آن دشمنی کردند، و دورتر از هر امت دیگری منقاد در برابر حق بودند، و هم‌چنین غرق در شهوات و لذات مادی بودند.

نتیجه نیز این شد، که در گفتار و کردار خود دچار تناقض شوند. به عنوان مثال، از یک سو در غیر محسوسات، دنباله‌روی از دیگران را- ولو با ادله- تقلید کورکورانه خوانده و مذمت می‌کنند، و از سوی دیگر، همین دنباله‌روی را اگر در امور محسوس و مادی و سازگار با هوسرانی‌های‌شان باشد، می‌ستایند، هر چند که عمل، عملی زشت و خلاف باشد. (فعال عراقی, ۱۳۸٦, صص. ۵۸-۵۷)

از دیگر دلایلی که برای تحریف تورات می‌توان اقامه کرد، الگوپذیری و تأثیر گرفتن یهودیان از اقوام و مللی چون بوداییان و برهماییان است، که در تحقیقات تاریخی، به اثبات رسیده است.

۶-۲- یهود و نسبت‌های ناروا به خدا

۶-۲-۱- تصور جسم برای خدا[۱]

بنی‌اسرائیل بعد از جدشان ابراهیم(ع)، به همان دین باقی بودند، و از میان آنان اسحاق، یعقوب و یوسف(ع) برگزیده شدند، که ایشان را به آن دین یعنی به دین توحید دعوت نموده؛ اما از داستان بنی‌اسرائیل بر می‌آید که مردمی مادی و حسی بوده‌اند.

یهودی‌ها با داشتن چنین عقایدی سال‌های طولانی تحت اسارت قبطی‌ها بودند، که رسمشان بت‌پرستی بود، و در عین این‌که عصبیت ایلی و خانوادگی مجبورشان می‌کرده که دین آباء و اجدادی خود را تا اندازه‌ای حفظ کنند، تحت تأثیر بت‌پرستی آنان نیز بودند، و این موضوع در ارواحشان اثر عمیقی باقی گذاشته بود. به همین جهت بیشترشان خدای تعالی را جز جسمی از اجسام تصور نمی‌کردند؛ بلکه به طوری که از ظاهر تورات‌های موجود امروز برمی‌آید او را جوهر اُلوهی می‌پنداشتند، که از نظر شکل شبیه انسان است.

هر چه موسی کلیم الله(ع) ایشان را به معارف دینی و به حق نزدیک می‌کرد، نتیجه‌اش تنها این می‌شد که صورت و شکل خدا را در ذهن خود تغییر دهند. به همین علت وقتی در مسیر راه به قومی برخوردند که دارای بت‌هایی بودند، و آن بت‌ها را می‌پرستیدند، عمل ایشان را پسندیده یافته، و آرزو کردند که آنان نیز چنین بت‌هایی می‌داشتند، لذا از موسی(ع) تقاضا کردند برای ایشان بت‌هایی درست کند، هم‌چنان که آن قوم برای خود درست کرده بودند.

۱- ر. ک: اعراف، ١٤٠-١٣٨.

برای درک بهتر مطلب، به دو نمونه از این قبیل انحرافات اشاره می‌شود:

> چون وقت نهار بود و نسیم می‌وزید، از این جهت آدم و حوا، آوازهای نفس‌های بلند خداوند را که خوابیده بود، شنیدند، بدین جهت خود را در میان درختان باغ پنهان کردند که خداوند آن‌ها را به آن حال عریانی نبیند، پس خداوند ندا داد، آدم کجا هستی؟ جواب گفت: چون آواز تو را شنیدم، ترسان شدم، خود را پنهان کردم. (سفر پیدایش, ۱۰ :۳)
>
> ای خدا... از من مانند مردمک چشمت مواظبت نما، و مرا زیر سایه بال‌های خود پنهان کن... ای خداوند، برخیز و در مقابل آن‌ها بایست، و آن‌ها را از پای درآور. با شمشیر خود، جانم را از دست گناهکاران نجات بده. (مزامیر داود, ۸: ۱۷و۱۳)

در این فقرات و نمونه‌های بسیاری مانند این‌ها نسبت تجسم و عجز به خدا داده اند، در حالی که خدای متعال از هرگونه صورت و جسم و ترکیب و... منزه است.

۶-۲-۲- اعتقاد به دست بسته خدا[1]

تورات جایز می‌داند که پاره‌ای از امور، خدای سبحان را به عجز درآورد، و سد راه و مانع پیشرفت بعضی از مقاصدش بشود.

عقایدی که هم اکنون از یهود در دست است، تجویز می‌کند که چنین نسبت های ناروایی به خدای متعال بدهند، که ساحتش مقدس و منزه از آن است. (فعال عراقی, ۱۳۸٦, ص. ٦۸)

۱- ر. ک: مائده، ٦٤.

۶-۲-۳- نسبت خستگی به خداوند[۱]

یکی دیگر از تفکرات غلط یهود، این بود که خسته شدن- که یکی از نشانه‌های بشری است- به خداوند منزه نسبت دادند.

نمونه این تفکر در تورات یافت می‌شود، آن‌جا که چنین آمده است:

> و روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرام گرفت. پس خدا روز هفتم را مبارک خواند، و آن را تقدیس نمود؛ زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت. (سفر پیدایش, ۲: ۲)

۶-۲-۴- نسبت دادن فرزند خداوند[۲]

از گناهان بزرگ یهود که باعث دور شدن از رحمت خداوند گشتند، این بود که گفتند: عُزَیر، پسر خداست؛ و این نسبت ناروا را به خداوند یکتا دادند، و روی این عقیده مردود و انحرافی پافشاری می‌کردند تا این‌که خداوند این عقیده را رد، و به پیامبر ﷺ یادآور می‌شود، که این‌گونه عقاید، سخن کافران پیشین است، و جایگاه آن‌ها در قیامت همان جایگاه کافران است. (پنام, ۱۳۸۷, صص. ۳۷-۳٦)

منظور اهل کتاب در اولین باری که سخن از فرزند داشتن خدا گفتند، این بوده که از پیغمبر خود احترامی کرده باشند، همان‌طور که در احترام و تشریف خود می‌گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»؛(مائده، ۱۸) ما فرزندان و دوستان خداییم. البته چیزی نگذشت که این تعارف صورت جدی به خود گرفت، و آن را یک حقیقت پنداشتند.

۱- ر. ک: ق، ۳۸.

۲- ر. ک: توبه، ۳۰.

۷- بررسی تطبیقی قرآن و عهد جدید

کمتر مذهبی در جهان مانند مسیحیت دچار ابهام و پیچیدگی است، و کمتر مسئله‌ای است که در این آیین مانند تثلیث، نامفهوم یا به تعبیر صحیح‌تر، نامعقول باشد.

مرور زمان و تکامل‌های فکری، و نیز کاهش تعصب‌های ناروای مذهبی، دگرگونی هایی در افکار گروهی از دانشمندان مسیحی پدید آورده، و سبب شده میان علم و منطق، و معتقدات آن‌ها فاصله‌ای عمیق به وجود آید، فاصله‌ای که به هیچ وجه نمی‌توان آن را پر کرد.

آنان در برابر این خلأ، دو نوع فکر می‌کنند، و با یکی از این دو طریق خود را راضی می‌سازند:

۱- گروهی می‌کوشند با در هم آمیختن مطالب، به تمام معتقدات دیرینه مسیحیت، که منطق کنونی بشر آن را به شدت رد می‌کند، رنگ منطقی دهند، و آن‌ها را به صورت عامه‌پسند درآورند، چنان‌که این کار درباره تثلیث انجام شده است.

گروهی دیگر خود را از چنگال یک رشته تأویل‌ها و توجیه‌ها رها ساخته، و از اصل نامعقول‌تری پیروی می‌کنند، و می‌گویند: راه علم و دین از هم جدا است؛ و ممکن است دین، اصلی را بپذیرد که علم آن را تصدیق نکند؛ و در نتیجه تضاد علم و دین را پذیرفته‌اند.

آنان از یک نکته غفلت ورزیده‌اند؛ و آن این‌که پذیرفتن تضاد علم و دین، سرانجامی جز ابطال دین ندارد؛ زیرا اعتقاد انسان به هر آیین و مسلکی از استدلال‌های عقلی و علمی سرچشمه می‌گیرد. در این صورت چگونه می‌توان با اصول عقلی، حقانیت آیینی را ثابت نمود که برخی از تعالیم آن بر خلاف عقل و علم است. (سبحانی, ۱۳۷۳, ج۳, ص. ۱۹۸)

علم، این مطلب را روشن کرده است، که مسئله خدا بودن مسیح، طوفان وحشتناکی است که میلیون‌ها جمعیت را به وادی شرک و کفر می‌کشاند، و این بادهای تند، در هر عصری می‌وزد، و غبار و سیل‌های وحشتناکی که از این راه به وجود می‌آید، بشر را در تنگنای کفر و انکار خدا قرار می‌دهد. (کاشف‌الغطاء, ۱۳۷۰, ص. ١٤٦)

از این رو، قرآن کریم موضع صریح و آشکاری در این خصوص اتخاذ نموده است، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۷-۱- فرزند خدا بودن مسیح

مسیحی که در انجیل‌های فعلی معرفی می‌شود، مردی است که در گفتار و هدف خود مضطرب و حیران است.

یک‌بار درباره خداوند اعتراف می‌کند: حیات حقیقی آن است که تنها تو را خدای واحد و حقیقی بشناسد، و مسیح را کسی بدانند که تو فرستاده‌ای.

هم‌چنین تعلیم می‌دهد: اول همه احکام این است که: بشنو ای اسرائیل، خداوند ما خدای واحد است، کاتب وی گفت: آفرین ای استاد! سخن بر حق گفتی؛ زیرا خدا واحد است، و جز او دیگری نیست.

در انجیل متی می‌گوید: چرا مرا صالح می‌نامید؟ صالح غیر از خدای واحد کسی نیست.

در انجیل مرقس باز می‌گوید: صالح یکی بیش نیست و آن خداست.

اما همین عیسی پس از آن‌که این حقایق عالی مطابق با عقل و برهان را اظهار می نماید، ناگهان در جاهای متعددی از انجیل‌ها خلاف این‌ها را می‌گوید. مثلاً در جایی از انجیل یوحنا می‌گوید: من و پدر یک هستیم، و یا: یقین کنید که پدر در من است، و من در او هستم. یا: کلامی که من می‌گویم، خودم از نفس خود نمی‌گویم؛ لیکن

پدری که در من است کارها را انجام می‌دهد، و این همان حلول است، که عقل به محال بودن آن حکم می‌کند، و اصلاً تصور آن بر اذهان مشکل و غیرقابل هضم است. (کاشف‌الغطاء, ۱۳۷۰, صص. ۷٦-۷۵)

یوحنا- نویسنده انجیل چهارم- نیز دربارهٔ مؤمنان به حضرت عیسی(ع) چنین می‌گوید:

> به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند؛ یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد. (یوحنا, ۱:۱۲)

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم:

> «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»؛(مائده، ۱۸) یهود و نصاری گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم.

مراد از این پسر بودن، صرف اختصاص و امتیاز و تقرب است؛ می‌خواهند بگویند: ما به دلیل این‌که پسران خدا- یعنی احباء و دوستان خدا- هستیم، هر کاری بکنیم، کرده‌ایم، و هرگز گرفتار عقوبت نمی‌شویم، و سرانجام ما جز به نعمت و کرامت کشیده نمی‌شود؛ چون عذاب کردن ما منافات با آن امتیاز و محبوبیت و کرامت دارد که در ما هست.

۷-۲- تحریف کتاب مقدس؛ عامل پیدایش تثلیث

یافت نشدن نصی بر تثلیث در عهد جدید، برخی جاهلان را تحریک کرد تا آن کتاب بشر ساخته را تحریف کنند، و تثلیث را در آن وارد کنند.

آنان نتوانستند برای این خیانت، به اناجیل که محتویات معروفی داشتند، دستبرد بزنند؛ از این رو، به سراغ رساله اول یوحنا (۵: ۸-۷) رفتند، و متنی را مبنی بر وحدت پدر، کلمه و روح‌القدس به آن‌جا افزودند.

علاوه بر این محققان غربی با بررسی نسخه‌های خطی واجد و فاقد این عبارت، اثبات کرده‌اند که عبارت مذکور تنها در نسخه‌های خطی متأخر یافت می‌شود.

فقدان نص بر تثلیث و محدودیت و اجمال عبارات مربوط به الوهیت عیسی، مسیحیان را بر آن داشت که اصطلاح پسر خدا را در مورد آن حضرت توسعه دهند، و این اصطلاح را از معنای تشریفی به معنای حقیقی متحول کنند؛ البته آنان تا سه قرن در باب الوهیت عیسی اختلاف داشتند، و پس از آن اجماع حاصل شد.

به ارشاد ائمه طاهرین علیهم‌السلام و علمای اسلام، و به گفته محققان غربی، مسلم شده که اعتقادات کنونی مسیحیان محصول فعالیت‌های پولس است. (توفیقی, ۱۳۸۵, صص. ۱٤۸-۱٤٦) پولس را معمار و بدعت‌گذار مسیحیت انحرافی می‌دانند.

قرآن مجید موضوع تثلیث را مربوط به ادیان پیشین می‌داند. معتقد است که مسیح به خدای یکتا دعوت می‌کرده است، چنان‌که می‌فرماید:

> «**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يا بَنِى إِسْرَائِيلَ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ**»؛ (مائده، ۷۲) آنان‌که می‌گویند: خدا همان مسیح فرزند مریم است، کافر شده‌اند. مسیح می‌گفت: خدا را که پروردگار من و شماها است، بپرستید. هر کس به خدا شرک ورزد، بهشت بر او حرام است.

این مسیحیان هستند که به تقلید از ادیان دیگر، آن را به آیین مسیح وارد ساختند. چنان‌که می‌فرماید:

> «**وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يؤْفَكُونَ**»؛ (توبه، ۳۰)

مسیحیان می‌گویند: مسیح فرزند خداست، این سخنی است که آن را در زبان می‌گویند. آنان تظاهر به گفتار کسانی می‌کنند که پیش از آنان کفر ورزیدند. از رحمت خدا دور باشند، چگونه با دیدن دلایل یگانگی خدا، از راه حق منحرف می‌شوند.

مؤیدات مطلب در مسیحیت، کلماتی است که پولس و غیر او درباره طعن زدن به حکمت حکما و فلاسفه وارد کرده‌اند، لذا مردم را از طریق استدلال‌های عقلیه منزجر ساختند. آنان صریحاً می‌گفتند: پروردگار، بلاهت و نادانی ابله را بر خرد عاقل ترجیح می‌دهد. آنان اساس تبلیغ خود را مکاشفه و ابتلا و پر شدن از روح‌القدس نهاده، و راه استدلال‌های عقلی را بستند. (طباطبایی, ۱۳٦۲, ج٥, ص. ٤٠٥)

بدین ترتیب، دینی که بنیانگذارش آن را بر اساس توحید خالص بنا نهاده بود، به دینی تبدیل شد که در بازار جهانی با ملل مختلف، به داد و ستد پرداخت، و با سعه صدر زائدالوصفی، فرهنگ بیگانه را در خود پذیرا شد. (زیبایی‌نژاد, ۱۳۸۲, ص. ۳۷۵)

آیات الهی را در موضوع تثلیث، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۷-۲-۱- نسبت دادن فرزند به خداوند

سوره اخلاص، که به دلیل توصیف رسای توحید اسلامی به سوره توحید نام گرفته است، معنایی از توحید ارائه می‌کند، که مستلزم نفی تثلیث است.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يلِدْ وَلَمْ يولَدْ * وَلَمْ يكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛

(اخلاص، ٤-١) بگو خدا یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. هرگز نزاده و زاده نشد، و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است.

۷-۲-۲- نفی صریح

«لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلاَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (مائده، ۷۳) آن‌ها که گفتند: خداوند یکی از سه خداست، به یقین کافر شدند. معبودی جز معبود یگانه نیست، و اگر از آن‌چه می‌گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران خواهد رسید.

۷-۲-۳- مردود دانستن خدای پسر

آیاتی از قرآن کریم فرزند گزیدن خداوند را ناروا شمرده‌اند، از جمله این آیه:

«وَقَالُواْ اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ»؛ (بقره، ۱۱٦) و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است. او منزه است؛ بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست، [و] همه فرمان‌پذیر اویند.

البته نه تنها مسیحیان اعتقاد داشتند که حضرت مسیح فرزند حقیقی خداست؛ بلکه یهودیان نیز درباره عزیز و بت‌پرستان درباره فرشتگان چنین اعتقادی داشتند، و آن‌ها را دختران خدا می‌پنداشتند، در حالی که خدای متعال می‌فرماید:

«وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً»؛ (مریم، ۹۲) هرگز برای خداوند رحمان سزاوار نیست، که فرزندی برگزیند.

۷-۲-۴- نفی الوهیت مسیح

گروهی از آیات، الوهیت مسیح را مردود می‌شمارند. برخی آیات ویژگی‌های انسانی وی را دلیلی بر رد الوهیتش شمرده‌اند، و برخی دیگر در صدد بیان این مطلب‌اند که نباید او را برتر از پیامبری والا و تحت اراده خداوند پنداشت:

«مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ (مائده، ۷۵)
مسیح پسر مریم، جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند، و مادرش زنی بسیار راستگو بود، که هر دو غذا می‌خوردند. بنگر چگونه آیات خود را برای آن‌ها توضیح می‌دهیم. سپس ببین چگونه از حقیقت دور می‌افتند.

«إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ (زخرف، ۵۹) [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده، و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق و آیتی گردانیده‌ایم، نیست.

۷-۲-۵- نفی الوهیت روح‌القدس

ویژگی‌هایی که کتاب مقدس برای روح‌القدس بیان می‌کند، تصویری از روح‌القدس به دست می‌دهد که با تصویر جبرئیل در منابع اسلامی مشابهت فراوانی دارد.

هدایت رسولان به واسطه روح‌القدس، تعلیم دادن و خبر دادن از امور آینده را که در منابع مسیحی به روح‌القدس نسبت داده می‌شود، منابع اسلامی به جبرئیل نسبت داده‌اند.

قرآن کریم جبرئیل را که والاترین فرشته خداست، به نام‌های روح‌الامین، روحنا- روح خدا- و روح‌القدس نامیده است، چنان‌که کتاب مقدس روح‌القدس را روح خدا نام داده است:

عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد، و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، می‌آید. (متی, ۳: ۱٦)

با این مقدمه می‌توان دریافت آن‌جا که قرآن کریم الوهیت ملائکه را نفی می‌کند، به نفی الوهیت روح‌القدس نیز توجه کرده است:

«لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ (نساء، ۱۷۲)
مسیح از این‌که بنده خدا باشد، ابا نمی‌ورزد، و فرشتگان مقرب نیز ابا ندارند.

۷-۲-۶- بندگی خداوند محور تعالیم عیسی

بسیاری از آیات قرآن کریم به این واقعیت اشاره می‌کند، که عیسی خود را بنده خداوند می‌دانست، بر نفی الوهیت خود پای می‌فشرد، و مردم را از پرستش خود باز می‌داشت، و به پرستش خداوند ترغیب می‌کرد:

«قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ»؛ (مریم، ۳۰) کودک [عیسی] گفت: منم بنده خداوند.

۷-۲-۷- توحید در میان گروهی از مسیحیان

آیه‌ای از قرآن کریم نشان می‌دهد، که گروهی از مسیحیان تعالیم واقعی عیسی را ارج نهادند:

«مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعْمَلُونَ»؛ (مائده، ٦٦) از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند، و بسیاری از ایشان بد رفتار می‌کنند.

قدیمی‌ترین فرقه‌های مسیحی که «اَبیون» نام دارند، از موحدین اولیه محسوب می‌شوند. آنان عیسی را فقط رسول خداوند دانسته، و مقام الوهیت را به ذات مقدس الهی منحصر می‌کنند.

قرائن متعددی در دست است که مسیحیت اصیل، دینی براساس توحید و یگانگی حقیقی خداوند بوده است. رساله‌های متعددی که در قرون ابتدایی در دسترس مردم قرار داشتند، اغلب عیسی را پیامبری چون پیامبران دیگر، و خداوند را واحد و احد می‌دانستند. (زیبایی‌نژاد, ۱۳۸۲, صص. ۳٦۷-۳۵۸)

۷-۳- منافات عقل با الوهیت مسیح

اسلام دینی است که پیوسته انسان را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند تا آن‌جا که عقل را با وجود شرایطی، یکی از منابع استنباط احکام می‌شمرد.

مناسب است پس از بیان ادله قرآنی، الوهیت مسیح را از منظر عقل نیز بررسی نماییم. اولین مشکلی که در برخورد با الوهیت مسیح مواجه می‌شویم، منافات آن با عقلانیت است؛ حتی نظریه‌پردازان مسیحی نیز منافات آن با عقلانیت را انکار نمی‌کنند، و معتقدند: این مسئله‌ای فرای عقل بشری است، و به مثابه یک راز است. بسیاری از معتقدان صادق آن را مغشوش‌کننده، خلاف منطق و بی‌شباهت به هر آن‌چه تاکنون تجربه کرده‌اند، می‌دانند.

آموزه تثلیث، با عقل آدمی سر ناسازگاری دارد. مسیحیان هنگامی که با اشکالات عقلی روبرو می‌شوند، ابراز می‌دارند که این حقایق، اموری غیبی بوده و خرد را راهی برای وصول به آن‌ها نیست، و در این باره می‌گویند: تثلیث را نمی‌توان با عقل فهمید، و این راز و از اسرار کلیسایی است، و به ناچار مجبور به تعریف ناصحیحی از ایمان می‌شوند؛ حتی خود مسیحیان نیز چنین تردیدی را در این‌که مسئله الوهیت مسیح به هیچ وجه با عقل بشری سازگاری ندارد، انکار نمی‌کنند.

نکته عجیب این‌که بدعت‌گذاران محافل کلیسا اصرار دارند یک چنین تثلیثی را با توحید هماهنگ سازند، و بگویند او در حالی که سه تا است، یکی است؛ و در عین این‌که یکی است، سه تا است. آیا یک چنین توجیهی جز تناقض‌گویی، چیز دیگری هست؟ آیا در جهان فردی پیدا می‌شود که بگوید سه مساوی است با یک است؟

۸- نتیجه‌گیری

حضرت ابراهیم علیه‌السلام پدر سه دین بزرگ یهود، مسیح و اسلام است، که مشخصه مشترک این سه دین، توحیدی بودن آن‌ها است.

در این میان نزدیک‌ترین هماهنگی میان قرآن و عهد قدیم- تورات- در موضوع توحید به چشم می‌خورد. توحید به معنای نفی شریک در خالقیت، ربوبیت و پرستش، در هر دو کتاب مورد تأکید و توصیه قرار گرفته است، و سخت‌ترین تهدیدها متوجه کسانی شده است که خدای یگانه را رها کرده و به بت‌پرستی در چهره‌های گوناگونش بپردازند.

در تورات، نخستین سفارش الهی به موسی عليه‌السلام و بنی‌اسرائیل سفارش توحید است، هم‌چنین عصیان‌ها و تخلفات بنی‌اسرائیل از توحید و در نتیجه عذاب‌ها و کیفرهایی که خداوند به آنان داده است، در بخش‌های گوناگون تورات گزارش شده است؛ اما در عین حال تصویری که تورات از خداوند ارائه می‌دهد با توصیف قرآن از خداوند، متفاوت است.

در توصیف قرآن کریم، هر گونه همگونی و همانندی بین خدا و خلق نفی می‌شود،[1] در حالی که تورات، به رغم توصیف خداوند به اوصافی همانند اوصاف قرآن، در مجموع تصویر انسان‌واری از خداوند ارائه می‌کند، و اوصافی را به خداوند نسبت می‌دهد، که در مورد انسان به کار می‌رود؛ مثل داشتن لب‌ها، گوش، گردش کردن، خرامیدن، ساکن شدن در میان مردم و...

این نشان می‌دهد که تورات هر چند در توحید، در برابر شرک با قرآن هماهنگ است؛ اما در توصیف خدا بر عکس قرآن، به تنزیه تکیه می‌کند، و رویکرد تشبیهی دارد.

در موضوع توحید، تفاوت قرآن و انجیل بیشتر از قران و تورات است؛ زیرا تعبیراتی که درباره خدا در انجیل به کار رفته است، با فرهنگ و زبان قرآن راجع به خداوند نمی‌سازد.

۱- ر. ک: شوری، ۱۱.

قرآن ساحت خداوند را از داشتن فرزند منزه می‌داند،[۱] در حالی که انجیل چنین تنزیهی ندارد؛ بلکه تعبیراتی که بوی شرک از آن می‌آید، به چشم می‌خورد، تعابیری مثل غسل تعمید دادن به اسم اب و ابن و روح‌القدس، پسر خدا بودن مسیح و...

بیان این مطلب نیز لازم است، که انجیل در کنار این تعبیرات از توحید نیز سخن می‌گوید، به نحوی که در سخنان حضرت عیسی علیه‌السلام آن‌چه که بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند، عبودیت و تسلیم و توکل و اخلاص، نسبت به خدای واحد قهار است؛ اما مسیحیان، تعبیر پدر و فرزند و روح‌القدس را حاکی از واقعیت و حقیقتی می‌دانند، که آن را تثلیث می‌نامند. لذا برای جمع تثلیث با اصل توحید تلاش‌های فراوانی کرده‌اند، و در نهایت چون آن را در مخالفت با حکم عقل یافتند، از آن به سرّ و رمز تعبیر نموده‌اند.

بر این اساس، نگاه قرآن به توحید، پیراسته‌تر از نگاه انجیل به آن است؛ توحید قرآن، به تمام معنی و از همه جهات است؛ اما انجیل چنین نیست.

با دقت و تعمق بیشتر در متون مقدس یهودیان و مسیحیان، و مشاهده اختلافات و تناقضات گفتاری در آنان، می‌توان به این نتیجه دست یافت که علت این انحراف از توحید حقیقی، تحریفات و تغییرات وارد شده در طول قرن‌ها به این متون است، در حالی که قرآن تنها کتاب آسمانی است، که از این مقوله در امان بوده، و از خطا و انحراف و تحریف به دور مانده است.

منابع و مآخذ

- **قرآن کریم.**
- **نهج البلاغه.**، (۱۳۸۶)، شریف الرضی، ترجمه علی شیروانی، قم: دارالفکر.

۱- ر. ک: مریم، ۳۵ و یونس، ٦٨.

- آشتیانی، جلال‌الدین.، (۱۳۶۲)، **تحقیقی در دین یهود**، تهران: انتشارات نگارش.
- آنترمن، آلن.، (۱۳۸۵)، **باورها و آیین‌های یهودی**، ترجمه رضا فرزین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- اداره عقیدتی سیاسی ارتش.، (۱۳۶۳)، **عقاید اسلامی**، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش.
- ایزدپناه، مهرداد.، (۱۳۸۱)، **آشنایی با دین مسیح**، تهران: انتشارات محور.
- ایزدی، مصطفی.، مسکوب، قاسم.، (۱۳۵۶)، **دیدگاه توحیدی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- برقعی، سید رضا.، باهنر، محمد جواد.، غفوری، علی.، (۱۳۴۹)، **خداشناسی**، تهران: انتشارات اقبال.
- پنام، کامران.، (۱۳۸۷)، **چهره واقعی یهودیت و مسیحیت در قرآن**، قم: انتشارات ظفر.
- توفیقی، حسین.، (۱۳۸۵)، **آشنایی با ادیان بزرگ**، تهران: نشر طه.
- جوادی آملی، عبدالله.، (۱۳۸۳)، **توحید در قرآن**، جلد ۲ از تفسیر موضوعی قرآن، قم: انتشارات اسراء.
- حداد عادل، غلامعلی.، (۱۳۸۳)، **دانشنامه جهان اسلام**، تهران: دایرة المعارف اسلامی.
- رحیم‌پور، فروغ‌السادات.، (۱۳۸۷)، **توحید از دیدگاه امام خمینی**ﷺ، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینیﷺ.
- زیبایی‌نژاد، محمد رضا.، (۱۳۸۲)، **مسیحیت‌شناسی مقایسه‌ای**، تهران: انتشارات سروش.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم.، (۱۳۸۲)، **درآمدی بر الاهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت**، قم: نشر طه.
- طباطبایی، سید محمدحسین.، (۱۳۶۲)، **تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- فعال عراقی، حسین.، (۱۳۸۶)، **یهود در المیزان**، تهران: انتشارات سبحان.
- قلی‌پور گیلانی، مسلم.، (۱۳۸۲)، **تلخیص محاضرات فی الهیات**، قم: انتشارات اخلاق.
- کاشف‌الغطاء، محمد حسین.، (۱۳۷۰)، **پژوهشی درباره انجیل و مسیح**، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: انتشارات خرم.
- مطهری، مرتضی.، (۱۳۸۳)، **جهان‌بینی توحیدی**، تهران: انتشارات صدرا.
- میشل، توماس.، (۱۳۸۷)، **کلام مسیحی**، ترجمه حسین توفیقی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- نقوی قائنی خراسانی، سید محمد تقی.، (۱۳۰۸)، **مفتاح السعادة فی شرح نهج‌البلاغه**، تهران: مکتبه المصطفوی.
- هیوم، رابرت.، (۱۳۸۶)، **ادیان زنده جهان**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر علم.

بررسی تطبیقی قصص در قرآن و عهدین

نویسندگان: فروغ فهیم (ایران)[۱]، دکتر سید محمد طباطبایی (ایران)[۲]

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۳۰ **پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۳۰**

چکیده

دین مبین اسلام و ادیان توحیدی یهودیت و مسیحیت، هر یک دارای کتب مقدسی هستند، که این کتاب‌ها مبنای ایمان مؤمنان به این ادیان است. کلمه‌ها، پیامبران معانی‌اند، و در این پیام‌گذاری، مانند رسولان و پیامبران، تابع محیط و آداب و سنن و حوزه‌های مأموریت خویش-اند. مجموعه کلمه‌ها و جملات که از هدفی خاص پیروی می‌کنند، و بازگوی وقایعی در گذشته و یا توصیف رخدادی می‌باشند، قصه و قصه‌پردازی است. قصه‌پردازی و خلق آن، ریشه در خلقت، رشد و تکوین آدمی، جامعه اولیه او و نخستین تمدن‌ها دارد. هنر قصه‌پردازی از طرف دین مبین نیز به رسمیت شناخته شده است، و تقریباً در تمام کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن کریم، به میزان قابل توجهی مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین قصص قرآن با عهد قدیم به ویژه در داستان پیامبران، دارای مشترکات فراوانی است؛ ولی نوع پردازش قصص در قرآن کریم با کتب مقدس، متفاوت است. در این تحقیق با توجه به اهمیت قصص در قرآن و عهدین، به بررسی تطبیقی آن در این دو منبع پرداخته شد.

واژگان کلیدی: قصص، قرآن، عهدین، ادیان

۱- دانش‌پذیر دوره‌های کارشناسی ارشد، گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفیﷺ العالمیة، قم، ایران، f.fahim20@yahoo.com

۲- مدرس گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفیﷺ العالمیة، قم، ایران، Taba1352@yahoo.com

مقدمه

از نظر تاریخ مسلم است، مردمی که رسول خداﷺ با آنان معاصر و در میان آنان پرورش یافته بود، عده‌ای از آنان به بت‌پرستی و به اوهام و خرافات پای‌بند بودند، و گروه دیگر نیز اهل کتاب بوده، معارف، احکام و عقایدشان را از عهدین، و از تورات و انجیل به دست می‌آوردند.

اگر فرض کنیم که حضرت محمدﷺ تعالیم خویش را از همان دانشمندانی که با آنان معاصر بود، اخذ نموده باشد، مطالبی که در قرآن آمده، از تورات و انجیل گرفته شده است. آیا لازمه این ادعا چنین نخواهد بود که عقاید و افکار متداول آن روز بر گفتار و معارف ایشان پرتو افکنده است، و میان معارف قرآن و معارفی که در تورات و انجیل آمده، نوعی تشابه و تقارن حاصل شده است؟

در عین حال می‌بینیم که قرآن با عهدین تفاوت ماهوی و اصولی دارد، و قرآن با اوهام، خرافات و موهاماتی که عهدین و دیگر مصادر علمی آن عصر، مالامال از آن‌ها بود، مبارزه می‌کند. حقایق علمی و اخلاقی، معارف عقلی و الهی را از این‌گونه اباطیل پاک و منزه می‌سازد، و خرافاتی را که در جامعه آن روز حاکم بوده، از دامن توحید و خداشناسی می‌زداید. (خویی, ۱۳۸۲, ص. ٧٤)

کتاب مقدس عهدین، به دو مجموعه عهد عتیق و عهد جدید تقسیم می‌شود، که در طول زمان‌های طولانی دستخوش تحریفات گسترده‌ای شده است، و احکام و قصص قرآنی به نحوی در آن تغییر کرده، که از موازین عقلی و شرعی جدا افتاده است. بسیاری از اسرائیلیات وارد متون این کتب مقدس شده، که صحت این متون را کاهش داده، و وجوه بسیار متفاوتی را با کتاب وحی- قرآن- به وجود آورده است، و نیز در بسیاری از جاها شرک و کفر را در کنار اعتقاد به خدا به هم آمیخته است.

در این تحقیق به بررسی وجوه تمایز نگارش قصص قرآنی و قصص تحریف شده در عهدین پرداخته می‌شود.

۱- مبانی نظری

کلمه قصه در قرآن و در زبان فارسی، پیامگذار معنایی است، و در اصطلاح داستان نویسی، دارای معانی دیگری است.

کلمه عهدین نیز تثنیه عهد است، و مقصود از آن، عهد قدیم و عهد جدید است.

در قرآن کریم کلمه قصه و جمع آن قِصَص، مطلقاً نیامده؛ اما صورت مصدری آن یعنی «قَصَص»، در مجموع هفت بار ذکر شده است. در فرهنگ‌ها و در برخی از تفاسیر، در برابر کلمه قَصَص، این معانی را ذکر کرده‌اند:

۱- سرگذشت؛[۱]

۲- تعقیب و نقل قصه؛[۲]

۳- خبری از اخبار گذشتگان که پیاپی و پیوسته ذکر شود. (موسوی گرمارودی, ۱۳۸۸, ج۱, ص. ۷)

به سرگذشت و داستان از آن جهت قَصَص گفته‌اند، که گوینده و شنونده، آن را تعقیب می‌کنند. (همان, ص. ۹)

قصه‌ها در قرآن، خبر و سرگذشت حق، و واقع صادقی است مبتنی بر دانش الهی، که برای گسترش اندیشمندی و ایجاد عبرت در خردمندان به کار برده می‌شود، و طوری بیان می‌شود که شنونده یا خواننده آن را دنبال می‌کند.

۱- ر. ک: بقره، ٦٢.

۲- ر. ک: یوسف، ١١١.

در قصه‌های قران، آفرینش هنری، تنها به نحوه بیان قصه‌ها باز می‌گردد، و در موضوع و شخصیت‌پردازی و حادثه‌ها و تخیل و آفرینش ذهنی، راه ندارد؛ زیرا قصه های قرآن، حق است و واقع شده است. (موسوی گرمارودی, ۱۳۸۸, ج۱, ص. ۱۳)

۲- داستان‌های قرآن و عهدین

کتاب‌های عهدین همواره مورد توجه بسیاری از مفسران در تبیین و تفصیل داستان‌های قرآن بوده است.

رشید رضا- در جلد هشتم «المنار»- از چگونگی ورود اسرائیلیات به حوزه تفکر اسلامی سخن می‌گوید، و روش صحابه و تابعین را در برخورد با عهدین، خلاف دستور پیامبر اکرمﷺ می‌داند که فرمود:

«لَا تُصَدِّقُوهُمْ وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ»؛ (سیوطی, ١٤٠٤, ج٦, ص. ٣١٧) نه آن‌ها را تصدیق کنید، و نه تکذیب نمایید.

وی اشاره می‌کند که عده‌ای از مسلمانان بر آن بودند تا مطالبی را از کتب عهدین بپذیرند که با کلام خدا و رسولش مخالفت نداشته باشد؛ اما این امری دشوار است، که جز اندکی از علما از عهده آن برنمی‌آیند. با وجود این، خود نیز سخنان آنان را تا آن جا که با قرآن و سنت صحیح مخالفت نداشته باشد، قابل اعتماد می‌داند.

رشید رضا در تفسیر داستان نوح، تورات را شایسته مستند قرار گرفتن نمی‌داند؛ زیرا با فاصله‌ای طولانی از زمان تورات اصلی، توسط فردی از بنی‌اسرائیل نگاشته شده است. بنا بر این هر چند وحی الهی نیست؛ اما به عنوان یک اثر تاریخی قدیمی ارزشمند است.

هم‌چنین حکایت تورات را علی‌رغم اضطراب متنش، قرینه‌ای برای تفسیر قرآن و قول به استقلال دو واقعه یاد شده در آن[1] می‌داند.

حکایت عهدین از سرگذشت پیشینیان، در بسیاری از موارد مانند وقایع، شخصیت‌ها و ترتیب آن‌ها با حکایت قرآن متفاوت است. عده‌ای چنین شبهه کرده‌اند که قصه‌های قرآن از اهل کتاب گرفته شده است، و این وجوه تفاوت، ناشی از اختلال در حافظه نبی اکرم ﷺ - که ساحتش از آن مبرا است- و دست بردن در آن‌ها می‌باشد.

رشید رضا تصریح می‌کند در صورت تعارض نیز، تنها سخن قرآن صحیح و قابل اعتماد می‌باشد؛ چرا که سرچشمه آن وحی الهی است، در حالی که عهدین تحریف شده و دست‌خورده است.

در داستان حضرت لوط علیه‌السلام نیز، مطالب تورات را مبنی بر عدم عصمت انبیاء علیهم‌السلام مخالف با قرآن اعلام می‌کند. در داستان حضرت نوح علیه‌السلام نیز که حکایت قرآن با حکایت آن در سفر تکوین متفاوت است، پس از نقل داستان، وجوه اختلاف را بر می‌شمارد، و سخن را در یک مورد با قرآن هماهنگ معرفی می‌کند، و آن این‌که سبب طوفان، خشم خداوند بر مردم است، که به خاطر فساد و ظلمشان بوده است. (نفیسی, ۱۳۷۹, صص. ۲۷۱-۲۶۹)

در نقطه مقابل، به سلامت قرآن از خرافه و تحریف و تناقض می‌پردازیم:

۱- الف: داستان میقات و نزول تورات؛

ب: بار یافتن بزرگان بنی‌اسرائیل و درخواست رؤیت آن‌ها و به دنبال آن، مرگ و زنده شدن آن‌ها.

۲-۱- اعجاز در سلامت از هر گونه تناقض و ناسازگاری

علامه بلاغی، معتقد است که قرآن در رشته‌های گوناگونی از علوم و معارف، مطالب خاص علمی را بیان داشته است: مانند فلسفه، سیاست، خطابه، علوم اجتماعی، اخلاقی، قوانین مدنی، نظامی و... فنونی که هر کدام امروزه متخصصانی برجسته دارد.

قرآن در تمامی علوم مذکور وارد شده، و با بهترین شیوه و در سطح عالی به بیان آن‌ها پرداخته است، در حالی که در بیان هر یک از علوم دچار وهن و لغزش و ناسازگاری نشده است، هم‌چنان که ناسازگاری بین تمامی آن‌ها در مقایسه با یکدیگر نیز وجود ندارد.

ایشان بیان می‌دارد: خود قرآن نیز بر این امر در آیات متعددی تأکید نموده تا جایی که می‌فرماید: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً»؛ (نساء، ۸۲) آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند، که نشان‌گر آن است که چگونه ممکن است بشری مانند محمد که امی بود، و از تعلیماتی برخوردار نشده بود، بتواند چنین مطالب منسجم و هماهنگی را ارایه نماید.

ایشان تأکید می‌کند که اگر در این جهت نیز به عهدین نظری افکنده شود، وجود مطالب ناهماهنگ در آن، کاملاً قابل دریافت می‌باشد.

۲-۲- اعجاز در بیان مطالب اخلاقی

علامه بلاغی بیان می‌دارد که قرآن کریم، کتاب تربیت و اخلاق است، و آن‌چنان مطالب تربیتی و اخلاقی ارزشمندی را بیان کرده که خارق‌العاده است، و از آن زمان تاکنون، کتابی به زیبایی قرآن نیامده است.

او چنین می‌نویسد: در قبل از عصر نزول قرآن، اخلاق و تربیت به پایین‌ترین سطح خود رسیده بود؛ ولی قرآن مطالب اخلاقی ارزشمند و اخلاق فاضله را برای بشر آورد، که معجزه‌ای مهم بود.

ایشان به نمونه‌هایی از آن‌ها در قرآن کریم اشاره می‌نماید، مانند آیه شریفه:

> «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَإِيتاءِ ذِي‌الْقُرْبى وَيَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ (نحل، ۹۰) خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید.

علامه بلاغی می‌گوید:

> اگر به تورات نظر کنی، و دستورات اخلاقی آن را مقایسه با قرآن کنی، عظمت این کتاب آسمانی بیشتر روشن می‌شود، و همین‌طور در اناجیل نیز مطالب تربیتی و اخلاقی آن‌ها از کاستی برخوردار هستند، در حالی که قرآن برخلاف سنت‌های جاهلی، به بیان آداب و دستورهای اخلاقی متعالی، مبادرت نموده، و از شیوه‌های تربیتی مترقی بهره‌مند است.

حال که روشن شد، قرآن معجزه الهی در بلاغت و اسلوب آن است، اعجاز آن منحصر به آن نیست؛ بلکه قرآن معجزه ربانی، و برهان صدق بر پیامبری از جهات گوناگون است. (مودب, ۱۳۷۹, صص. ۷۵-۷۳)

۳- اقسام قصه‌ها در قرآن و عهدین

۳-۱- قصه‌ها در عهد عتیق

قصه‌های عهد عتیق را می‌توان در چند دسته طبقه‌بندی کرد، که به اجمال اشاره می‌شود:

۳-۱-۱- قصه‌های اساطیری

این مجموعه با داستان‌های پیدایش، و طوفان بزرگ آغاز می‌شود. درباره داستان‌های اسطوره‌ای عهد عتیق، می‌توان به داستان پیدایش زمین و انسان، یونس و ماهی، کشتی گرفتن یعقوب با خدا، برج بابل، ایستادن خورشید و... اشاره کرد.

۳-۱-۲- قصه‌های تاریخی

عهد عتیق یکی از کهن‌ترین منابع بشری است، که در آن به برخی از رخدادهای تاریخی اشاره شده است؛ اما نه تاریخ به معنای مرسوم آن.

نورتروپ فرای[۱] در این رابطه اشاره می‌کند: عدم پایبندی مستقیم کتاب مقدس به تاریخ، به این دلیل است که آنچه تاریخ می‌نامیم، تاریخ دنیوی است، حال آنکه کتاب مقدس به تاریخ قدسی، توجه دارد.

۳-۱-۳- قصه‌های تمثیلی (امثال و حکم)

این نوع قصه‌ها یادآور حکایات[۲] *ازوپ*[۳]، *لافونتن*[۴] و *فدروس*[۵] است. هر چند قصص تمثیلی عهد عتیق را نمی‌توان حکایات شمرد؛ اما وفور اشارات به حیواناتی چون مار، بره، گوساله، الاغ، گاو، ماهی و... در این قصه‌ها به چشم می خورد.

---

1. Northrop Frye
2. Fable
3. Aesop
4. Lafontaine
5. Fdrvs

۳-۱-۴- قصه‌های فلسفی

قرآن، بسیاری از مطالب ارزنده و سودمند را به صورت قصه، توسط خداوند متعال به تصویر کشیده است. خداوندی که جهان را به نیکوترین شکل خلق کرده، خود، بهترین قصه‌پرداز است، و اولین قصه مکتوب او، قصه آفرینش است، و اولین قصه او در مورد انسان، قصه آدم است. (جوادی آملی, ۱۳۷۲, ص. ۵)

۳-۲- قصه در قرآن کریم

بررسی آیاتی که کلماتی از ماده قَصص در آنها آمده است، نشان می‌دهد که در قرآن لفظ قصه به کار نرفته است، و هر کجا این واژه مورد نظر بوده، در قالب ماده قَصص آمده است.[۱]

ذیل آیه ۱۱۱ سوره یوسف آمده است: قَصَص و داستان‌ها، سرگذشت‌ها و آیینه تمام‌نما و محسوس تجربیات تلخ و شیرین و نتایج اعمال آدمیان است؛ زیرا داستان‌ها سخن از این است که احکام خودسازی و تقرب الی‌الله به وسیله انسان‌ها در مقام عمل به اجرا در آمده، و ثابت کرده است که هر انسانی می‌تواند این اعمال سازنده را انجام دهد. (بهرام‌پور, ۱۳۹۰, ص. ۲٤۸)

محققان علوم قرآنی، این کتاب الهی را به چهار بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- قصص؛

۲- عقاید؛

۳- احکام؛

٤- اخلاق.

---

۱. ر. ک: یوسف، ۳.

این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد، که خداوند متعال از قصه به عنوان ابزاری هدایتی بهره گرفته است تا دعوت خویش را ابلاغ و پایدار سازد.

قصه در قرآن و از نظر قرآن، خبر و سرگذشت حق، واضح و صادق است، مبتنی بر دانش الهی که برای بسط اندیشه و ایجاد عبرت در خردمندان، طوری بیان می‌شود که شنونده و خواننده آن را دنبال می‌کند. (قربانی, ١٣٨٩, ص. ٢٤)

قصص قرآن از لحاظ محتوایی در سه حوزه زیر، قابل دسته‌بندی است:

١- قصه‌های پیامبران که درباره چگونگی دعوت قومشان، و معجزاتی که خداوند به آن‌ها داده است، بیان می‌شود؛ مثل قصه موسی، ابراهیم و نوح علیهم‌السلام و...

٢- قصه‌های مربوط به اشخاص یا حوادث پندآموز؛ این دسته از قصص درباره اشخاصی است که نبوت آن‌ها ثابت نشده است، و یا از حوادث و وقایع پندآموز سخن می‌گوید: مثل قصه طالوت، جالوت، اصحاب کهف، ذوالقرنین و...

قصه‌های مربوط به دوران پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ این قصص از حوادثی سخن می‌گوید، که در زمان پیامبر حادث شده است.

٣-٣- اشتراک و تفاوت‌های قرآن و عهدین

به موارد اشتراکی و افتراقی زیادی می‌توان اشاره کرد، که در این تحقیق تنها به بیان پنج مورد از اشتراکات و تفاوت‌ها- به صورت خلاصه شده- اشاره می‌شود:

١- هریک از سه دین توحیدی اسلام، مسیحیت و یهودیت دارای کتاب مقدس هستند، که مبنای ایمان هر مؤمنی- اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی- است، که حضرت موسی علیه‌السلام فرامین خداوند را به صورت مستقیم، و حضرت مسیح علیه‌السلام و حضرت محمد علیه‌السلام این فرامین را به صورت غیر مستقیم دریافت داشته‌اند.

۲- بسیاری از مغرضان معتقدند قرآن رونوشتی از تورات و کتب مقدس پیشین است. مهم‌ترین وجه اشتراک عهدین و قرآن در وحیانی بودن آن است. هر چند تورات و انجیل توسط افرادی بعد از حضرت موسی و عیسی علیهم‌السلام نوشته شده است؛ اما نمی‌توان وحیانی بودن این کتب مقدس را مورد تردید قرار داد.

۳- در عهد جدید و قرآن مجید نیز به قصص فراوانی بر می‌خوریم، که قصد تعلیم و تذهیب دارند؛ اما تفاوت قصص عهد عتیق با قصص انجیلی و قرآن، در غلظت معیارهای داستان‌گویی در قیاس با مقاصد تعلیمی نهفته است.

٤- وجود برخی قصه‌های خاص در عهد عتیق با عنوان داستان‌واره‌های اساطیری که مربوط به بخش‌های کهن‌تر عهد عتیق است؛ اما این بینش اساطیری به صورتی کم‌رنگ‌تر در دیگر بخش‌های این مجموعه دیده می‌شود.

نکته مهم این‌جاست که اگر با تفسیری غیر رمزگشایانه سراغ این قصص برویم، احتمالاً آن‌ها را حمل بر خرافات خواهیم کرد. نمونه بارز این امر، کشتی گرفتن یعقوب با خداست، (سفر پیدایش) که صرفاً تفسیری رمزگشایانه را بر می‌تابد. قصه‌هایی با این شیوه خاص در قرآن وجود ندارد.

۵- در برخی از موارد جزئیات‌پردازی عهد عتیق حیرت‌برانگیز است. برای مثال ارائه شجره‌نامه‌های مطول، ذکر ارقام ریز و دقیق درباره شمار افراد قبایل اسراییل و... اما برخلاف این روش، حذف، گزیده و خلاصه‌گویی از ویژگی های قصه‌گویی قرآن مجید است.

علامه طباطبایی در نقد این مطالب توراتی می‌نویسد:

> در موضوع چگونگی آمدن شیطان- به بهشت- و وسیله‌ای که آن‌ها- آدم و حوا- را با آن فریب داد، در روایات صحیح معتبر، چیزی وارد نشده؛ ولی در پاره‌ای از اخبار، مار و طاووس به عنوان دو کمک شیطان معرفی شده‌اند؛ اما چون این روایات معتبر نبودند، از ذکر آن‌ها صرف‌نظر کردیم، و به نظر می‌رسد که از اخبار مجعوله باشند، و گویا این مطالب عیناً از تورات گرفته شده باشند.

آن‌گاه ایشان داستان آدم وحوا و سپس هبوط آدم را از تورات به قصد نقد، نقل می کند، و در پایان بر ۱۳ مورد انگشت ایراد می‌گذارد؛ از جمله این‌که: خدا به آدم دروغ گفت، خدا نسبت به آدم حسد ورزید، خدا هنگام وزش نسیم صبحگاهی در بهشت قدم می‌زد، و ده مورد دیگر امثال این مطالب، که ذکر آن از ادب توحید به دور است. (موسوی گرمارودی, ۱۳۸۸, ج۱, صص۲۲-۲۱)

۴- امثله در شیوه نگارش قصص در عهدین نسبت به قرآن

در کتب عهدین، از احوال انبیای سلف، به تفصیل سخن رفته، و در قرآن کریم نیز در موارد گوناگون از روش زندگی و نحوه تبلیغ پیامبران پیشین علیهم‌السلام ذکری آمده است؛ اما کتب عهدین دستخوش تحریف و نقصان شده، که در قرآن کریم با اشاره به آن، می‌فرماید:

> «**یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُکِّرُوا بِهِ**»؛ (مائده، ۱۳) سخنان را از جایگاه خود بر می‌گردانند، و بخشی از آنچه را به آن یادآوری شدند، فراموش کردند.

طبق حکایت تورات کنونی، صفات ناپسند و اعمال ناشایستی که بر خلاف فطرت آدمی، و مباین با اندیشه و رفتار هر بشر معتدلی است، در بین انبیای سلف علیهم‌السلام کاملاً رایج و شایع بوده، که ریا، دروغ، فساد و شراب‌خواری به شدت مشاهده می‌شود.

طبق تصریح تورات موجود، پیامبر خدا چنان در باده‌گساری اسراف می‌کند، که به طور موقت، عقل و تمیز خود را کاملاً از دست می‌دهد، به نحوی که طی دو شب پیاپی با دو دختر زنا می‌کند، و از این فضیحت، بی‌خبر می‌ماند.

بر فرض جواز شراب‌خواری در شرایع پیشین، این مطلب عقلاً نیز شایسته نیست، که پیامبری که برای ارشاد و اصلاح خلایق از جانب خداوند برگزیده شده، و باید به مدد عقل روشن خویش، کارهای فردی و اجتماعی مردم را به نظام رساند، خود به حدی مقهور هوس و مغلوب جهل باشد، که در عین مستی، خوار و بی‌خبر بیفتد، و چنین رسوایی را در عالم غفلت محض به بار آورد. (صحفی, ۱۳۴۹, صص. ٦-٥)

بنابراین آن‌که کتاب الهی را تحریف کرده، در حقیقت پیامبر پاک خدا را تا حدود اشرار خلق تنزل داده، و اضافه بر جسارت به مقام نبوت، عقاید پسندیده پیروان انبیا علیهم‌السلام را به باد تمسخر گرفته، و به هیچ انگاشته است.

مضافاً این‌که کار به این‌جا خاتمه نمی‌یابد، و بعداً یعقوب، خداوند متعال را که از هر صورتی منزه است، در صورت مردی مشاهده می‌کند، و با وی به کشتی گرفتن می‌پردازد، و شگفت‌آورتر از همه آن‌که این خدای مجسم، از غلبه بر بنده خویش عاجز می‌شود، و پس از یک شب کشاکش دایم، وی را به لقب اسرائیل هم ملقب می‌فرماید.

لذا می‌توان تفاوت‌هایی را در شیوه ماهیتی و نگارشی قصه‌های قرآن و عهدین این‌چنین برشمرد، که اعجاز و جهان‌شمولی و روش خاص هدایتی قرآن، و حیا و حجابی که در بیان قصه‌های قرآن وجود دارد، و نیز شیوایی و رسایی در کلام قرآن، هماهنگی و انسجام، از نشانه‌های برتری در قرآن نسبت به عهدین است.

۵- سنجش داستان‌های قرآنی با تورات

برای آشکارسازی تفاوت ذاتی میان داستان‌های قرآن و تورات نیز، آشکارسازی این‌که داستان‌های قرآن از تورات گرفته نشده، و محمد ﷺ - چنان‌که خاورپژوهان گفته‌اند- تورات یا هیچ کتاب دیگر اهل کتاب را نخوانده بوده است، بهترین شیوه این است که پاره‌ای از داستان‌های قرآن را با تورات بسنجیم.

اگر این سنجش را با داستان نوح ؑ آغاز کنیم، می‌بینیم که داستان نوح در قرآن چیزی است جز آن‌که در تورات آمده است. برای نمونه، تنها در قرآن آمده است که نوح فرستاده خداوند بود، و روزگار درازی قوم خویش را به پرستش خدای یگانه فرا می‌خواند، و خداوند آنان را دچار طوفان نکرد مگر پس از آن‌که نوح ؑ همه‌گونه آزار و آسیب را در راه دعوت آنان، تجربه و تحمل کرد، و نیز همه شیوه‌های فراخوانی و تبلیغ را بی‌هیچ سودی آزمود، و از ایمان آوردن آنان یکسره ناامید شد، و خداوند نیز به او وحی کرد:

«وَأُوحِیَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ»؛ (هود، ٣٦) و به نوح وحی شد، که از قوم تو جز کسانی که ایمان آورده‌اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد. پس از آن‌چه می‌کردند، غمگین مباش.

بدین‌گونه، پیامبر آن عصر با آزمودن همه شیوه‌هایی که می‌توانست، درستی این سخن خدا را گواهی کرد، که:

«مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (اسراء، ۱۳) ما تا پیامبری برنینگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم.

این نکته‌ها- تنها در قرآن- بدین‌گونه آمده است، و این داستان در تورات، یکسره چیز دیگری است.

هم‌چنین تنها قرآن کریم است، که بر این نکته تأکید دارد، که رستگان از طوفان، تنها از این رو رستگی و رهایی یافتند، که به خداوند ایمان آورده بودند.

مضافاً این قرآن است، که از میان وقایع تاریخی، داستان پسر نوح و چگونگی غرق شدن او را گزارش کرده است.[۱]

تنها قرآن کریم است، که از گسترش طوفان بر همه زمین، آشکارا سخن نگفته است، و نیز این قرآن است که برخلاف تورات، خدا را از پشیمانی ایجاد طوفان، پاک می‌شمارد؛ اما تورات از این نیز پیش‌تر رفته، و پنداشته که خدا از اندوه پشیمانی با خویش پیمان بست، که از آن پس هرگز طوفانی پدید نیاورد- و خداوند بزرگ‌تر از آن است که چنین باشد- و برای این‌که پیمان خویش را فراموش نکند، در آسمان نشانه‌ای نهاد و آن نشانه، قوس قزح- رنگین کمان- در آسمان است، و از این‌رو هرگز طوفانی در زمین روی نخواهد داد.

۱- ر. ک: هود، ۴۸-۲۵.

در تورات آمده است که نوح، پس از فرونشستن طوفان، قربانی‌هایی پیشکش پروردگار کرد و همین که بوی کباب به خدا رسید، خشمش فرونشست، و خشنودانه نفس راحتی کشید. این مهملات یهودیان را قرآن کریم به تندی پاسخ داده است.[۱]

درباره ابوالانبیاء- ابراهیم خلیل علیه‌السلام- نیز تنها قرآن است، که حضرت را در چهره مجاهدی نشان می‌دهد، که در پیکاری پیگیر و جهادی همه‌جانبه، با جان و فرزند و مال خویش در راه خدا مبارزه می‌کند، بت‌ها را می‌شکند، با ستم‌گران و زورگویان در می‌افتد، به خاطر دعوتش- به سوی خدای یکتا- به آتش افکنده می‌شود، و به یاری خدا از آتش آسوده می‌ماند، و نیز در چهره کسی که پیشوا و امام مردم بود، و دیگر پیامبران از تبار او یا از راهیان راه او بودند.

تورات تا آن‌جا پیش می‌رود که برای مال‌اندوزی ابراهیم علیه‌السلام، شیوه‌ای نمی‌یابد جز این‌که او را وادارد تا همسرفروشی کند، و همسر خویش- ساره- را به این آهنگ، شهر به شهر بگرداند.

هم‌چنین آیات سوره مریم، گزارش می‌دهند که ابراهیم علیه‌السلام چگونه دعوت آسمانی خویش را با پدر [عمو] خویش آغاز کرد، و نخست او را به یکتاپرستی و راستی فراخواند، و پدر چگونه دعوت او را نه تنها نپذیرفت، که او را به شکنجه و سخت گیری و سنگسار تهدید کرد، و چگونه ابراهیم از روی ادب و احترام، تهدید پدر را با دعا و آمرزش‌خواهی از خدا پاسخ گفت، و پذیرش دعوتش را چشم می‌داشت.[۲]

۱- ر. ک: حج، ۳۷ و ۲۸.

۲- ر. ک: مریم، ٤٨-٤١.

از سوی دیگر، توصیف‌های متناقض و تصویرهای ناسازگاری که تورات از داوود علیه السلام به دست داده، به گونه‌ای است که نمی‌توان از روی آن‌ها تصویر درست و یگانه‌ای از ایشان در نظر آورد. به عنوان مثال، گاه او را در چهره پادشاه بزرگ یهود نشان می‌دهد، پادشاهی دلیر که بی آن‌که شمشیری در دست داشته باشد، تنها با فلاخنی، جالوت سرکش را می‌کشد، و بدین سبب از سوی فلسطینیان طرد می‌شود؛ اما اندکی بعد همراه با ایشان در جنگ با دشمن شرکت می‌کند، و حتی شمشیرش را بر ضد هم‌وطنان یهودیشان، در اختیار آنان می‌گذارد.

کسی که یک روز سلاح *شائول* اسرائیلی را حمل می‌کند، و روزی دیگر پاسدار *اخیش* فلسطینی می‌شود؛ یا روزی از فلسطینیان قدرت و نفوذ می‌گیرد، و روزی قدرت و نفوذ آنان را از میان می‌برد؛ یا با *شائول* سرکش، دشمنی می‌کند و در همان حال شوهر دختر او و دوست پسرش *یوناتان- جاناتان*- و بسیاری از دختران اسرائیلی نیز می‌باشد؛ یا در کاخ *شائول*، خنیاگری می‌کند، و به خوبی گیتار می‌نوازد.

یکی دیگر از انبیای الهی، سلیمان نبی علیه السلام است، که از دیدگاه تورات، کسی نیست جز پادشاهی که برای استوارسازی حکومت و قدرت خویش، به زشت‌ترین و ننگین‌ترین کارها دست می‌زند. او برادر بزرگ‌تر خود- *ادونیا*- را که جانشینی پدر، حق شرعی اوست، می‌کشد.

هم‌چنین او از دید تورات کسی است، که همواره فرورفته در کامجویی و هوسرانی است. کسی است که در حرمسرای کاخ خود، هزار زن رسمی و غیر رسمی، محرم و نامحرم، از نژادها و شهرهای گوناگون گرد آورده است؛ اما در قرآن کریم سلیمان علیه السلام، پیامبری است که خداوند نعمت‌هایی شگفت به او بخشیده است.[۱]

۱- ر. ک: ص، ۳۰.

درباره داستان مریم بتول علیهاالسلام نیز قرآن کریم به وقایعی اشاره می‌کند، که در تورات و انجیل و کتاب اعمال رسولان از آن‌ها نشانی نیست. به عنوان مثال از برگزیدگی و برتری مریم علیهاالسلام بر زنان جهان سخن گفته است.[۱]

بدین‌گونه آشکار می‌شود، که قرآن کتابی است که شک و شبهه را به هیچ‌رو بدان راهی نیست. کتابی است که هم از اقوام و رویدادهای پیشین برای ما گزارش‌ها می‌دهد؛ و هم مثل آیینه‌ای روشن، زندگی دینی، اقتصادی، اجتماعی و عقلی در عصر جاهلی را پیش چشم ما می‌نهد.

بیان این نکته لازم است که برای بهره‌گیری درست از قرآن کریم، ناگزیر باید از دو سرچشمه اساسی دیگر؛ یعنی حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و تفسیر قرآن، یاری جست، در غیر این صورت بسیاری از نکته‌های قرآنی از چشم ما پوشیده خواهد ماند. (بیومی مهران و راستگو, ١٣٨٣, صص. ٦٩-٤٤)

۶- نتیجه‌گیری

مهم‌ترین وجه اشتراک عهدین و قرآن، در وحیانی بودن آن است. هر چند تورات و انجیل توسط افرادی بعد از حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام نوشته شده است؛ اما نباید در وحیانی بودن این کتب مقدس، تردید داشت.

در واقع ده فرمان خداوند به حضرت موسی علیه‌السلام به عنوان قوانینی لازم‌الاجرا به مؤمنان القاء می‌شود. وجه تشابه قرآن با کتب مقدس پیشین این است، که هم قرآن و هم تورات و انجیل، برای هدایت بشریت آمدند، که آدمیان به مقصدی مقرب در نزد خداود برسند.

۱- ر. ک: آل عمران، ٤٢.

بنابراین قرآن، چکیده کتب مقدس پیشین است؛ ولی عمده‌ترین تفاوت آن با عهدین در شیوه نگارش و مؤلفین آن است.

عهدین سال‌ها قبل از زمان پیامبرﷺ توسط یهودیان مکتوب شده؛ ولی قرآن در زمان پیامبر اکرمﷺ بر ایشان، از طرف فرشته وحی نازل شده، و توسط حافظان و کاتبان امین وحی، جمع‌آوری و مکتوب شده است.

لازمه درک تشابه و تفاوت قرآن و عهدین، مطالعه آن‌ها به همراه منابع تفاسیر قرآنی، و منابع حدیثی است.

منابع و مآخذ

- بهرام‌پور، ابوالفضل.، (۱۳۹۰)، **تفسیر یک جلدی مبین**، قم: انتشارات آوای قرآن.
- بیومی مهران، محمد.، راستگو، سید محمد.، (۱۳۸۳)، **بررسی تاریخی قصص قرآن**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله.، (۱۳۷۲)، **هدایت در قرآن**، تهران: نشر رجاء.
- خویی، سید ابوالقاسم.، (۱۳۸۲)، **بیان در علوم و مسایل کلی قرآن**، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هاشم‌زاده نجمی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن.، (۱۴۰۴)، **الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور**، قم: کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی.
- صحفی، محمد.، (۱۳۴۹)، **قصص قران و تاریخ پیامبران**، قم: کتابفروشی علمی.
- قربانی، نجمه.، (۱۳۸۹)، **واقع‌گرایی در قصه‌های قرآن**، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- موسوی گرمارودی، سید علی.، (۱۳۸۸)، **داستان پیامبران**. تهران: انتشارات قدیانی.
- مؤدب، سید رضا.، (۱۳۷۹)، **اعجاز القرآن در نظر اهل بیت عصمت**ﷺ **و بیست نفر از علمای بزرگ اسلام**، قم: انتشارات احسن الحدیث.
- نفیسی، شادی.، (۱۳۷۹)، **عقل‌گرایی در تفاسیر قرن چهاردهم**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

بررسی تطبیقی نبی در قرآن و عهدین

نویسندگان: اشرف‌سادات نوعی باغبان (ایران)[1]، حجةالاسلام والمسلمین مهدی سازندگی[2]

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۳۰

چکیده

در این مقاله به استناد قرآن و عهدین، و هم‌چنین با مراجعه به منابعی که در این زمینه وجود دارد- به ویژه تفاسیر- مبانی مشترک و ویژه‌ای را در مورد نبوت و وحی، تعیین و به تحقیق پرداخته است. در این هم‌سنجی قرآن و عهدین، به این نتیجه رسیدیم که انبیا، واسطه‌هایی بودند که کلام خدا را به این جهان نازل می‌کردند؛ ولی در عهد قدیم این واژه بر دیگر افراد نیز اطلاق می‌شد؛ و در عهد جدید، انبیا به رسولان و حواریون مسیح و افرادی که در طول زمان، پیغام خدا را دریافت می‌کنند، و به مردم می‌رسانند، اطلاق می‌شود. نکته دیگر این‌که انتخاب نبی برحسب مشیت و اراده خداوند، از مشترکات قرآن و عهد قدیم است. در عین حال، قرآن کریم بر دائمی بودن نبوت برای نبی تأکید می‌ورزد؛ اما عهد قدیم این موضوع را نمی‌پذیرد. تفاوت انبیا از لحاظ مراتب فضل و کمال جزو مشترکات قرآن و عهدین است. قرآن و عهدین به وجوب اطاعت مردم از انبیا اشاره می‌کند. تعالیم انبیا از مشترکات قرآن و عهدین است؛ و هم‌چنین توحید و قیامت و حیات جاوید نیز از نقاط اشتراک قرآن و عهد جدید است. دانشمندان مسلمان و علمای عهد قدیم در معنای معجزه اشتراک عقیده دارند. قرآن و عهدین ضمن این‌که خداوند را مبدأ معجزات می‌دانند، برخی از

۱- دانش‌پذیر دوره‌های کارشناسی ارشد، گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة، قم، ایران، hozeh_noei@yahoo.com

۲- دبیر پژوهشی گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة، قم، ایران، sazmahdi@gmail.com

معجزات را به نفوس پیامبران استناد می‌دهند؛ مشروط بر این‌که به اذن خداوند باشد. قرآن و عهدین، عصمت انبیا را در دریافت و ابلاغ وحی می‌پذیرند. عصمت عملی و اعتقادی انبیا از اختصاصات قرآن است. قرآن و عهدین از موسی(ع) به عنوان کلیم الله یاد می‌کند؛ پیامبری که به تعدد معجزه، مشهور است. از دیدگاه قرآن و عهد قدیم؛ وحی، نوعی آگاهی فرابشری و تعلیم قدسی، ملکوتی و یک آموزه غیبی است، و حاصل مکاشفات و اشراقات درونی پیامبر نیست. مکاشفه مخصوص خدا در عیسی(ع)، مورد پذیرش قرآن و عهد قدیم نیست. نکته آخر این‌که، نقطه مشترک شرایع الهی، نجات و رهایی بشر است، که این عمل توسط وحی انجام می‌گیرد. در قرآن و عهد قدیم، دستورها و شرایع نازل شده به وسیله پیامبران موجب نجات و رهایی است.

واژگان کلیدی: قرآن، نبی، عهدین، انجیل، تورات

مقدمه

نبوت در قرآن به نوعی گزینش الهی دلالت دارد، که خداوند بر بنده برگزیده‌اش معارفی را وحی می‌کند تا اخلاق و کردار بندگان را در مسیر تکامل و سعادت، رهبری و هدایت فرماید. (طباطبایی, ١٤١١, ج٢, ص. ١٨٤) از این رو هر شخصی که از روی سحر یا پیشگویی یا کهانت، و یا از طریق کشف و شهود عرفانی سخن می گوید، نبی نیست.

در عهد قدیم، واژه نبی معنای عامی داشت، که افراد گوناگونی را شامل می‌شد؛ مانند غیب‌گویان، درویشان، مأموران مذهبی و رهبران سنت‌های مذهبی. پیامبر بودن این افراد به سبب اعلام کردن، ندا دادن یا خبر دادن از گذشته یا آینده است. (آشتیانی, ۱۳۶۸, ص. ۳۲۸)

عهد قدیم، مقام پیامبران واقعی را از افراد منسوب به نبوت، برتر و والاتر می‌داند. این‌گونه افراد در میان مردم یا نزد پادشاهان، دارای مقام و منزلت بودند؛ نه این‌که از سوی خداوند برگزیده شده باشند.

در عهد جدید، انبیا، هم بر رسولان و حواریون اطلاق می‌شد- که وحی مسیحی را که به وسیله عیسی مسیح علیه‌السلام ظهور یافته بود، به دیگران نیز می‌رساندند- و هم بر افرادی که در طول زمان، پیغام خدا را دریافت می‌کنند، و به مردم می‌رسانند. (انجمن بین‌المللی کتاب مقدس, ۱۹۹۵, ص. ۲۸)

در تورات برای نبی واژه‌های مختلفی به کار می‌رود، از جمله: پیشگو، بیننده خواب و رؤیا، رائی به معنای نگرنده و بیننده. آنان اشخاصی بودند که با روشی خارق عادت برای دیدن و علم بر اشیایی که فقط خدا بر آن‌ها عالم است، از جانب خدا منور می‌گشتند. (هاکس, ۱۳۷۷, ص. ۴۰۵)

از بررسی آیات قرآنی و کتاب مقدس در تعریف واژه نبی، این نتیجه به دست می آید، که هر دو در وجه تسمیه نبی، اشتراک و اختلاف دارند.

در هر دو کتاب آمده: انبیای الهی اشخاصی بودند، که از طریق خداوند برگزیده می شدند، و معارفی را با عنوان وحی دریافته، و به مردم ابلاغ می‌نمودند.

وجه اختلاف آن است که واژه نبی در عهدین دارای عمومیتی است، که افراد مختلفی را به سبب خبر دادن و اعلام کردن از طریق پیشگویی و راه‌های دیگر، شامل می‌شود؛ حتی افرادی را که به دروغ ادعای نبوت کردند، و گفتند از جانب خدا پیغام آورده‌اند، در حالی که قرآن مدعیان باطل را نبی نخوانده است.

۱- انتخاب نبی در قرآن و عهدین

در قرآن و عهدین آمده است، که انتخاب نبی بر حسب مشیت و اراده خداوند بوده است. (حج، ٧۵, تثنیه١٨: ١٩-١٨)

در کتاب مقدس آمده است:

> این انتخاب گاهی به صورت مستقیم از طرف خدا بوده؛ و زمانی، نبی از طرف نبی دیگر به نبوت مسح می‌شده است.

موسی‌بن میمون- از دانشمندان یهودی- در مورد انتخاب نبی می‌گوید:

> یک نبی در طول عمرش به طور مستمر و متصل نبوت نداشت؛ بلکه گاهی نبوت از او قطع می‌شد. همان‌طور که گاهی مرتبه عالی نبوت را و زمانی مرحله پایین‌تر ازآن را دارا بود. چه بسا مرتبه عالی را یک بار در طول عمرش داشت، و سپس از او قطع می‌گردید، و چه بسا بر مرحله پایین بود تا این‌که نبوتش قطع می‌شد. (ابن میمون, ١٩٧٤, ج٢, ص. ٤٠٤)

از نظر قرآن، کسی که برای مقام نبوت برگزیده می‌شد؛ تا آخر عمرش نبی، و از خطا و گناه مصون بود؛ زیرا پیامبران پیش از نبوت، بر اثر تلاش و کوشش و مجاهدت در راه مبارزه با نفس به عصمت اکتسابی رسیده بودند، و بعد از نبوت به سبب مشاهده برهان رب[1] دارای عصمتی می‌شدند، که هرگز نزدیک گناهان نمی‌رفتند؛ در نتیجه عملی مرتکب نمی‌شدند که نبوت قطع گردد.

قرآن کریم به تفاوت درجات انبیا معتقد است؛ اما نه به این صورت که نبوت یک نبی روزی قطع گردد.

۱- یوسف، ٢٤.

۲- درجات انبیا در قرآن و عهدین

در کتاب مقدس و قرآن آمده است، که انبیا از نظر مراتب فضل و کمال در یک سطح نبوده، و برخی بر دیگری برتری داشته‌اند. (بقره، ۲۵۳, تثنیه: ۵:۵؛ اول سموئیل، باب۲)

هم‌چنین در عهد قدیم ذکر شده، موسی پیامبری است که به کلیم الله معروف شده است. عهد قدیم از او به نوعی نبی برتر یاد می‌کند، (اعداد ۸: ۱۲-۷) و مفسران قرآن ایشان را یکی از انبیای اولواالعزم می‌دانند. (طباطبایی, ۱٤۱۱, ج۲, ص. ۱٤۱)

در عهد قدیم آمده، موسی برتر از همه پیامبران است؛ زیرا خداوند با او روبرو سخن گفت؛ در حالی که با دیگر انبیا در خواب و رؤیا سخن گفته است. (اعداد ۱۲: ۸-٦)

داستان حضرت موسی علیه‌السلام در ۳٦ سوره از سوره‌های قرآن آمده است، و در قرآن و عهد قدیم به فراوانی معجزات، ممتاز و برجسته شده است.

از دیدگاه عهد جدید، مسیح به مراتب بالاتر از همه انبیا است؛ زیرا او آخرین مکاشفه و مژده و پیام خداست. مسیح خدایی است که به طور موقت برای بخشش گناهان اولیه آدمیان به زمین نزول کرده، و در قالب انسان تجسم یافته، و به شکل بشر درآمده است. او پس از تحمل درد و مصیبت کشته می‌شود؛ سپس از قبر برمی‌خیزد، و دوباره به آسمان صعود می‌کند، و در سمت راست پدرش که هم ماهیت اوست، بر تختی می‌نشیند. (رومیان ۲۰: ۱۲-۵)

عیسی به معنای نجات‌دهنده، نقطه‌نظر مشترک مفسران قرآن و عهدین است. ایشان در قرآن و عهد جدید، کلمه خداست؛ ولی هر کدام در معنای «کلمه» بودن او اختلاف دارند. قرآن کریم، الوهیت مسیح را نفی می‌کند، و یهودیان نیز بر اساس کتاب مقدس، به این مسئله اعتقاد ندارند.

۲-۱- پیامبران اولوالعزم

رسالت همه پیامران، جهانی و عمومی نبوده است. بسیاری از پیامبران تنها برای گروه یا قوم خاصی برانگیخته شده‌اند.

در میان انبیا، تنها پنج پیامبر صاحب شریعت، کتاب آسمانی و احکام اجتماعی بوده‌اند. این پنج تن عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام علیهم‌السلام.

از این پنج تن در قرآن کریم به نام «اولوالعزم» نام برده می‌شود،[1] که رسالتی جهانی داشته‌اند. دعوت آن‌ها به گروه خاصی محدود نمی‌شده است، و دعوتی عام و رسالتی جهانی داشته‌اند.

همه پیامبران الهی از جنس بشر بوده، و در میان مردمان می‌زیسته‌اند. همانند آنان غذا می‌خوردند، می‌آشامیدند و همانند دیگران می‌خفتند. این سنت پایدار الهی است، که پیوسته از میان انسان‌ها، کسی به رسالت برانگیخته شود. مسیح نیز پیامبری والا با معجزات و کراماتی بی‌نظیر؛ اما انسانی همانند همه انسان‌هاست.

۲-۲- نام پیامبران در قرآن

در قرآن کریم نام ۲۵ نفر از پیامبران آمده است. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله با بیشترین اشاره و با قرینه‌های بسیار، مورد خطاب واقع شده است؛ هر چند نام حضرت موسی علیه‌السلام بیش از همه انبیا برده شده است.

در قرآن، نام حضرت مسیح علیه‌السلام ۲۳ مرتبه با اسم «عیسی»، یازده مرتبه با نام «مسیح»، و دو مرتبه با وصف «ابن مریم» آمده است. کثرت استعمال نام این انبیا به سبب وقایع مهمی است، که در زمان آنان رخ داده، و می‌باید مورد عبرت مسلمانان قرار گیرد.

۱- ر. ک: احقاف، ۳۵.

همه پیامبران معبود را خدای یگانه، غیر محسوس، نامتناهی و برتر از اندیشه‌های بشری معرفی می‌کرده‌اند، و آدمی را به انتخاب کمال مطلوبی که در واقع همان خدا و مبدأ کمال، فضیلت و سرچشمه همه اصول و ارزش‌های عالی است، فرا می‌خواندند.

اسلام، عقیده تثلیث- پدر، پسر و روح‌القدس- را نمی‌پذیرد، و آن را مخالف روح توحید می‌داند. در قرآن و انجیل، حضرت عیسی ﷷ پیامبر خدا معرفی شده، نه خدا یا فرزند خدا. هم‌چنین آفرینش غیر طبیعی عیسی، نشانه خداست.

در قرآن مجید به این عقیده مسیحیان اعتراض شده، و چنین آمده است:

«لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْداً لِّلّه»؛ (نساء، ۱۷۲) مسیح از این‌که بنده خدا باشد، هرگز ابا نمی‌ورزد.

۲-۳- بشارت عیسی ﷷ به نبوت رسول مکرم اسلام ﷺ

پیامبران الهی اهدافی مشترک دارند، و پیام الهی را به مردمان زمانه خود ابلاغ می‌کنند، و بعد از خویش، نویدبخش پیامبری هستند، که بعد از آنان راه توحید را پرچم‌داری می‌کند.

این داستان از حضرت آدم ﷷ، آغاز شد، و به پیامبر خاتم ﷺ ختم شد. در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»، (صف، ٦)

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارتگرم.

۲-۴- بشارت به رسول مکرم اسلام ﷺ در انجیل

در قرآن کریم چنین آمده است:

«الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ» (اعراف، ۱۵۷) نام پیامبر امی را یهودیان و مسیحیان در تورات و انجیل، نوشته می‌یابند.

از این آیه روشن می‌شود که در عصر پیامبر ﷺ، نام آن حضرت در تورات و انجیل بوده است، در غیر این صورت یهودیان و مسیحیان بسیاری که در اطراف مدینه و مکه بودند، کتاب خود را آورده، و می‌گفتند: اسم خود را به ما نشان بده، و اگر پیامبر ﷺ از چنین کاری عاجز می‌ماند، موضوع را آن افراد نشر می‌دادند.

هم‌چنین بسیاری از آنان بر وجود نام حضرت در منابع خویش، اعتراف داشتند. در تورات و انجیل کنونی نیز هنوز اشارات روشنی بر ظهور آن حضرت می‌یابیم.

یکی از صفات پیامبر ﷺ در تورات و انجیل، نبوت است. در تورات، کتاب ارمیای نبی، در مورد پیامبر موعود چنین نوشته شده است:

انبیایی که از قدیم، پیش از تو و من آمده‌اند، درباره سرزمین‌های گوناگون، ممالک عظیم و نیز جنگ و بلایا نبوت کرده‌اند؛ اما پیامبری که درباره *شالوم*- سلام- نبوت می‌کند، هنگامی که کلامش تحقق یافت، شناخته خواهد شد که آن پیامبر از نظر *عبدالأحد داود*- أسقف پیشین کلیسای روم- تنها منطبق با محمد است. بنابراین حقیقتاً خداوند فرستاده است. (کتاب ارمیای نبی (تورات), فصل ۲۸, ص. ۱۰-۸)

برحسب نقل اناجیل، حضرت عیسی ؑ بعد از خود از شخصی خبر می‌دهد، که شرعش ابدی و حکومتش برای همیشه باقی خواهد بود.

«انجیل یوحنا» حضرت محمدﷺ را بیان کننده عموم راه‌های هدایت معرفی کرده، و می‌گوید:

> و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لیکن اکنون طاقت تحمل آنها را ندارید؛ ولی چون او- یعنی روح راستی- آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهدکرد؛ زیرا که از خود تکلم نمی‌کند، بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهدگفت، و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. (انجیل یوحنا, ۱۹۸۵, باب ۱۶)

اگر این عبارات را با بشارت توراة جمع کنیم، که می‌گوید: و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت، و هر آن‌چه به او امر فرمایم، به ایشان خواهد گفت؛ (سفر تثنیه, باب ۱۸) خواهیم یافت که این صفات با پیغمبری قابل تطبیق است، که قرآن درباره او فرموده است:

> «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»؛ (نجم، ۵-۳)
>
> از پیش خود سخن نمی‌گوید؛ بلکه آن‌چه می‌گوید از جانب خداوند است، که به او وحی شده، و به او آموخته است.

در جای دیگر حضرت عیسیؑ مقرر کرده است، که قرار خداوند- یعنی نبوت و کتاب از ذریه اسحاق- به ذریه چه کسی منتقل خواهد شد؟ عیسی به ایشان گفت:

> مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این‌که سنگی را که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه شده است؟ این از جانب خداوند آمد، و در نظر ما عجیب است. از این جهت شما را می‌گویم، که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌اش بیاورند، عطا خواهد شد. (انجیل متی, ۱۸۹۵, باب ۲۱)

واضح است، کسی که قومش او را رد کردند، جد رسول اکرمﷺ حضرت اسماعیل فرزند ابراهیمؑ است، و منظور از سنگ در عبارات یاده شده، رسول اکرمﷺ می‌باشد.

در تأیید این مطلب جابر به نقل از پیامبر اسلام ﷺ چنین نقل کرده است:

«مَثَلی ومَثَلُ الأنبیاءِ کَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَی بُنیاناً فَأحسَنَهُ وأجمَلَهُ إلّا موضعَ لِبنة من زاویة مِن زوایاه فَجَعَلَ النّاسُ یَطوفُونَ بِهِ ویُعجِبُونَ لَهُ ویَقولونَ: هلا وُضِعَت هذه اللِّبنةُ فأنا اللبنةُ وأنا خاتمُ النّبیینَ». (ابراهیم خلیل, ۱۹۶۵, ص. ۴۸)

من و سایر پیامبران مانند کسی است، که ساختمانی را ساخت و آن را نیکو کرد، و کامل نمود، و جای یک خشت را در یکی از زوایای آن باقی گذاشت، و مردم به طواف کردن در اطراف آن پرداختند، و شیفته‌اش شدند، و می‌گویند: آیا این خشت گذاشته نمی‌شود؟ پس من آن خشتم، و من خاتم پیامبران هستم.

محمودبن الشریف می‌نویسد:

«ان الاربعة الذین کتبوا الاناجیل قد اتفقوا علی ان عیسی قال للحواریون حین رفع الی السماء: انا ذاهب الی ابی وأبیکم والهی والهکم وابشرکم بنبی یأتی من بعدی اسمه البارقلیط وهذا الاسم هو باللسان الیونانی وتفسیره بالعربیة محمد قال الله فی کتاب العزیز: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»[۱]؛ (الشریف, ۱۱۱۹, ص. ۳۱۳)

به اتفاق همه کسانی که انجیل‌های چهارگانه را نوشته‌اند، عیسی موقعی که به آسمان می‌رفت، به حواریون گفت: من به سوی پدر و خدایم و پدر شما و خدایتان می‌روم، و شما را به پیغمبری بشارت می‌دهم، که بعد از من می‌آید، که نام او پارقلیط است، و این اسمی است یونانی، و معنی آن به عربی محمد می‌باشد، و این اشاره به همان گفته قرآن مجید است، که از قول عیسی مسیح گوید: بشارت می‌دهم شما را به پیامبر بعد از خودم، که نام او احمد است.

۱- صف، ٦.

پارقلیطا؛ کلمه‌ای است سریانی از اصل یونانی پریقلیطوس، که به معنی بسیار ستوده و پسندیده است، و ترجمه عربی آن محمد یا احمد است؛ ولی در انجیل‌هایی که بعد از اسلام نگارش یافته است، پارقلیطا را مشتق از کلمه پاراقلیطوس دانسته‌اند، که به معنای تسلی دهنده است. (فخر الاسلام، ۱۳٦٤، ج۱، ص. ۱۳)

در انجیل‌های فارسی کنونی نیز کلمه پارقلیطا از پارقلیطوس گرفته شده، و به معنی تسلی دهنده به کار می‌رود. در فصل چهارده انجیل یوحنا آمده است:

> اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید، و من از پدر سؤال می‌کنم، و تسلی دهنده- پارقلیطا- دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند... این سخنان را به شما گفتم، وقتی با شما بودم؛ لیکن تسلی دهنده- یعنی روح‌القدس- که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد، و آن‌چه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.
>
> و من به شما راست می‌گویم، که رفتن من برای شما مفیداست؛ زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد؛ (انجیل یوحنا, ۱۸۹۵, باب ۱٦) لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم، آید؛ یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. (همان)

هر چند مفسرین انجیل پافشاری کرده‌اند، که بگویند مقصود از پارقلیطا، روح‌القدس است؛ ولی با اندک تأمل و تحلیل در علامات و امتیازاتی که برای شخص مورد بشارت ذکر کرده‌اند، روشن می‌شود که تطبیق پارقلیطای موعود با روح‌القدس، از جهاتی غیر قابل قبول و امکان‌ناپذیر است.

آیات گذشته بشارت از ظهور کسی پس از مسیح می‌دهد، که:

۱- آمدنش مشروط و منوط به رفتن مسیح بوده، و شخصیت عظیم روحانی او به اندازه‌ای از مسیح برتر و والاتر است، که رفتن عیسی به منظور ظهور و تابش آن خورشید فروزان برای بشریت، بسیار سودمند و مفید بوده است.

۲- او پارقلیطای دیگری است، که برای همیشه و تا انقراض جهان، شخصیت و آیینش بر بشریت حکومت کند. (حر عاملی, ١٤١٤, ج١٨, ص. ٥٥٥)

۳- پارقلیطا آیین مسیح را تکمیل، و ناگفته‌های او را بیان خواهد کرد، و آن حضرت را جلال و شکوه خواهد بخشید.

بنابراین، اگر بنا باشد که پارقلیطای موعود، روح‌القدس باشد، از لحاظ آن‌که مسیح آمدن او را مشروط به رفتن خود کرده، و بودنش را در عصر خود ممتنع دانسته است، نبوت آن بزرگمرد آسمانی محال خواهد بود؛ زیرا روح‌القدس، حامل وحی و واسطه بین حضرت اقدس الهی و انبیای خداست، که در طول بعثت پیغمبران اولوالعزم با آنان مصاحبت و ملازمت داشته است، و نیز چون رفتن خویش را به منظور آمدن وی مفید خوانده، در نتیجه پارقلیطا را بزرگ‌تر از خود معرفی کرده است.

اگر بنا باشد پارقلیطا همان روح‌القدس باشد، لازم می‌آید فرشته حامل وحی که در حکم نامه‌رسان انبیای الهی است، مقام و منزلتش از آنان فراتر باشد.

از مجموع آن‌چه پیرامون بشارات و آیات گذشته بیان شد، روشن می‌شود که فرد مورد بشارت، پیغمبری است پس از حضرت مسیح، که از وی بزرگ‌تر و تکمیل کننده شریعت، و تصدیق کننده شخص او و کتاب اوست، که دارای ریاست و زعامت روحانی ابدی بشریت بوده، و موجب جلال و عظمت مسیح گردد؛ یعنی ساحت قدس آن حضرت را از شوائب نقص و گناه مبرا سازد. (صادقی, ۱۳۸۷, ص. ۲۲۳)

۳- اوصاف پیامبر اکرم ﷺ در قرآن و عهدین

خداوند متعال در وصف پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«الَّذِينَ ءَاتَيْنَـهُمُ الْكِتَـبَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (بقره، ١٤٦) کسانی که کتاب آسمانی به آنان دادیم، او را همچون فرزندان خود می‌شناسند، [ولی] جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می‌کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: این، صفت رسول خدا ﷺ و اصحابش در تورات و انجیل است. زمانی که خداوند پیامبر خاتم ﷺ را به رسالت مبعوث نمود، اهل کتاب- یهود و نصاری- او را شناختند؛ اما نسبت به او کفر ورزیدند، (عروسی حویزی, ۱۳۷۰, ج۱, ص. ۱۳۸) همان‌گونه که خداوند فرمود:

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»؛ (بقره، ۸۹) هنگامی پیامبر نزد آن‌ها آمد که او را شناخته بودند، و به او کافر شدند.

معمربن راشد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، که فرمود:

یک نفر یهودی خدمت رسول خدا ﷺ رسید، و به دقت او را نگریست.

حضرت فرمود: ای یهودی! چه حاجتی داری؟

یهودی گفت: آیا تو برتری یا موسی‌بن عمران؟ آن پیامبری که خدا با او تکلم کرد و تورات و انجیل را بر او نازل نمود، و به وسیله عصایش دریا را برای او شکافت، و به وسیله ابر بر او سایه افکند.

پیامبر ﷺ فرمودند:

خوشایند نیست که بنده خودستایی کند، و لیکن (در جوابت) می‌گویم، که حضرت آدم وقتی خواست از خطای خود توبه کند، گفت:

«اللّهُمَّ إنّی أسْألُکَ بِحَقِّ مُحَمّدٍ وَآلِ مُحَمّد لَمّا غَفَرْتَ لِی»؛ خدایا! به حق محمد و آل محمد، از تو می‌خواهم مرا عفو نمایی.

خداوند نیز توبه‌اش را پذیرفت.

حضرت نوح وقتی از غرق شدن در دریا ترسید، گفت:

«اللّهُمَّ إنّی أسْألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّد لَمَّا أنْجَیْتَنی مِنَ الْغَرَقِ»؛ خدایا! به حق محمد و آل محمد، از تو درخواست می‌کنم مرا از غرق شدن نجات دهی.

خداوند نیز او را نجات داد.

حضرت ابراهیم در داخل آتش گفت:

«اللّهُمَّ إنّی أسْألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّد لَمَّا أنْجَیْتَنی مِنْهَا»؛ خدایا! به حق محمد و آل محمد، از تو می‌خواهم که مرا از آتش نجات دهی.

خداوند نیز آتش را برای او سرد و گوارا نمود.

حضرت موسی وقتی عصایش را به زمین انداخت، و در خود احساس ترس نمود، گفت:

«اللّهُمَّ إنّی أسْألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّد لَمَّا آمَنْتَنی»؛ خدایا! به حق محمد و آل محمد، از تو درخواست می‌نمایم که مرا ایمن گردانی.

خداوند متعال به اوفرمود: «لَا تَخَفْ إنّکَ أنْتَ الْأعْلَی»؛ (طه، ٦٨) نترس، مسلماً تو برتری.

ای یهودی! اگر موسی امروز حضور داشت و مرا درک می‌کرد، و به من و نبوت من ایمان نمی‌آورد، ایمان و نبوتش هیچ نفعی به حال او نداشت.

ای یهودی! از ذریه من شخصی ظهور خواهد کرد به نام مهدی، که زمان خروجش عیسی‌بن مریم برای یاری او فرود می‌آید، و پشت سر او نماز می‌خواند. (شعیری, ١٣٨٤, ص. ٩٨)

۴- لزوم اطاعت از انبیا

در قرآن و کتاب مقدس آمده است: اطاعت از انبیا واجب است، و هر کس که سخنان نبی را نپذیرد، خداوند او را مجازات می‌کند.

هم‌چنین در هر دو کتاب آمده است:

> نبی مکلف به ابلاغ است، و خداوند او را حفظ می‌کند. (نساء، ٦٤؛ تثنیه ١٩: ١٨و١٥)

البته کتاب مقدس می‌گوید:

> اگر نبی دعوتش بر پایه پرستش بت‌ها باشد، و در این راه نیز معجزه‌ای انجام دهد، او و پیروانش باید مجازات گردند. (تثنیه ١٧: ١٣-١؛ ٢٠: ١٨)

در حالی که در قرآن کریم چنین مطلبی وجود ندارد.

۵- استناد معجزه از دیدگاه قرآن و عهدین

دانشمندان مسلمان و یهود در معنای معجزه گفته‌اند:

> عملی است که پیامبرﷺ با انجام آن صدق گفتارش را ثابت می‌کند. (ابن کمونه, ١٩٦٧, ص. ٧)

معجزه از دیدگاه عهد جدید، مکاشفه‌ای است ویژه، که حکایت از حضور و قدرت خداوند دارد و اثبات کننده وجود و علاقه و محبت اوست.

معجزه عملی است بر مبنای اظهار محبت، که لطف بی‌پایان خدا را نشان می‌دهد، و دیگران را توانا می‌سازد، که به عیسی مسیح ایمان آورند. (مرقس, باب ٣, لوقا ١١: ٧ به بعد- تیسن, ١٣٥٦, ص. ١١) البته مسیح برای افرادی که معجزه‌های بیشتری می‌خواستند، و نمی خواستند به او ایمان آورند، معجزه نمی‌کرد. (متی ٣٩: ٣٨-١٢)

از این رو معجزه در مسیحیت به این معنی نیست، که مسیح خواسته باشد ناتوانی مردم را از انجام دادن آن نشان دهد؛ بلکه معجزه عملی است الهام یافته از نشانه‌های قاطع و بخشش‌های فراوان خدا، که در جهت ایمان آوردن مردم به خداوند است.

در عهد قدیم معجزات موسی و بلاهای ده‌گانه، مداخله مستقیم الهی به شمار آمده؛ اما اعمالی چون باز شدن آب اردن برای ایلیا و الیشع، به آنان نسبت داده شده است. (دوم پادشاهان ۱۱: ۸و۲)

در عهد جدید، مسیح انجام معجزاتش را به خدا نسبت داده؛ اما با بیان این سخن که «من اراده کنم»، قدرتی را که خداوند در این باره به او داده بود، یاد کرده است. (مرقس ۴۲: ٤۱-۱, لوقا ۲۰:۱۱)

قرآن کریم معجزاتی را فعل خدا می‌داند، که به طور مستقیم از مبدأ وجود صادر شده باشد؛ مانند تبدیل شدن عصا به اژدها، ید بیضا، و نزول قرآن بر پیامبر ﷺ؛ اما برخی دیگر از معجزات را به خود پیامبران نسبت می‌دهد، که ظهور آثارش در گرو اذن و اجازه خداست؛ مانند معجزه‌های شفای بیمار، بینا کردن نابینا و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی ؑ.[۱]

تکمله: تفاوت معجزات مسیح ؑ در کتاب مقدس و قرآن

نخستین معجزه حضرت عیسی ؑ که نحوه تولد اوست، بنا به روایت انجیل یوحنا[۲] هیچ ذکری از آن نشده است، و گویی مؤلف این کتاب، مادر حضرت را نمی‌شناخته است؛ زیرا نه بار در این کتاب به مریم ؑ اشاره کرده، ولی هرگز اسم عیسی ؑ را ذکر نکرده است.[۳]

۱- ر. ک: آل عمران، ٤۹.

۲- ر. ک: یوحنا ۲: ۱۱.

۳- این نه بار عبارت است از: یوحنا ۲: ۱، ۳، ۵، ۱۲ و نیز ۱۹: ۲۵ دوبار و ۲٦ نیز دوبار و ۲۷.

کتاب بعد از یک مقدمه غنوصی کوتاه درباره «کلمه» و «کلمة الله»، به داستان ظهور یحیی تعمید دهنده پرداخته؛ ولی از گرفتاری و شهادت او سخنی به میان نیاورده است، و معلوم است که از این موضوع نیز خبر نداشته است؛ یا برای او مهم نبوده است، و این داستان را هم برای آن گفته، که بعد از آن بگوید حضرت عیسی نزد او رفت، و او روح‌القدس را به شکل کبوتری دید که بر حضرت عیسی نازل شده، و بر این امر شهادت داده است، و در نتیجه دو تن از شاگردان یحیی به حضرت عیسی ایمان آوردند. حضرت عیسی نیز به آن‌ها گفت که معجزات من از حالا به بعد رخ خواهد داد. (یوحنا ۱: ۵۰)

قاعدتاً نخستین معجزه باید بیان‌گر کلی رسالت او باشد، که همه بفهمند او برای چه مبعوث شده؛ یا اگر پسرخدا است، برای چه به میان مردم آمده است؛ اما چنین نیست.

اولین معجزه او مطابق با روایت اناجیل، کاری است دنیایی، پست و بی‌ارزش، کاری است که *قاراپت* عرق‌فروش یا *ملایزغل* شراب‌فروش نیز به راحتی می‌توانند انجام دهند؛ یعنی چند خمره شراب به مجلس عروسی ببرد، و میان مدعوین تقسیم کند. لذا حضرت عیسی اولین معجزه‌اش تبدیل چند خمره آب است به شراب، که برای جمعیتی در یک عروسی در دهکده‌ای به نام قانا[1] انجام داده است. (یوحنا ۱: ٤٤)

عجیب‌تر از این معجزه شراب‌سازی، معجزه وارونه حضرت عیسی است، که در انجیل آمده است:

> حضرت عیسی از راهی می‌گذشت و گرسنه شد. در راه، درخت انجیری دید با برگ‌های سبز، پنداشت که میوه دارد، نزد آن رفت تا چیزی از آن بخورد؛ اما این خدای دوم مسیحیان اشتباه کرده بود، و حتی چند قدم آن طرف‌تر را نمی‌توانست ببیند.

---

1. Cana

لذا وقتی نزدیک شد، و دید درخت میوه ندارد، عصبانی شد و به آن نفرین کرد، که از این پس تا ابد هیچ‌کس از تو میوه نخواهد خورد، و در نتیجه درخت بی‌درنگ خشکید. (متی ۲۱: ۲۰-۱۸ و ۷: ۲۲, مرقس ۱۱: ۱٤-۱۲ و ۲٤-۲۰)

هم‌چنین در انجیل متی می‌گوید:

دیوها در وجود دو دیوانه موجب اذیت مردم شده بودند، و حضرت عیسی آن‌ها را به درخواست خودشان به گله‌ای خوک فرستاد، که آن خوک‌ها دیوانه شدند، و خود را به دریا انداختند و هلاک شدند. (متی ۲۱: ۲۳۲-۲۸)

دو پرسش در این مورد، مطرح است:

۱- یهود، خوک را نجس و حرام می‌دانستند، و آن‌ها را نمی‌پروردند. این خوک‌ها در آن‌جا متعلق به چه ملتی بوده‌اند؟

۲- چرا برای نجات دیوانه‌ها خوک‌های مردم را هلاک کرد؟

در کتاب اعمال رسولان نیز *پطرس*[1] حواری، معجزه وارونه کرد، و کسی را که ملک خود را فروخته بود، و نیمی از بهای آن را به حواریون داده بود، توبیخ کرد که چرا تمام پول ملک را نیاوردی؟ و او و زنش را نفرین کرد و هر دو بی‌درنگ مردند، در حالی که اینان ایمان آورده بودند. (اعمال رسولان ۵: ۱۱-۱)

در همین باب آمده، که رئیس کهنه- پیشوای کاهنان یهود- *پطرس* و همه حواریون دیگر را شلاق زد، و آن‌ها کاری نکردند، و بلکه خوشحال هم شدند که شلاق خورده‌اند.

حال این مسیح و مریم انجیل، مقایسه شود با حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت مریم علیهاالسلام در قرآن، که به عظمت و در مقام دریافت وحی و الهام یاد شده‌اند.[2]

---

1. Saint Peter

۲- ر. ک: مریم، ۲۵-۲۳.

۶- عصمت پیامبران از دیدگاه قرآن و عهدین

از دیدگاه قرآن و عهدین عصمت پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی، عصمت عملی انبیا و عصمت در اعتقادات مورد بررسی قرار می‌گیرد، که در ادامه به بررسی اجمالی آن‌ها پرداخته می‌شود:

۶-۱- عصمت در دریافت و ابلاغ وحی

از دیدگاه قرآن و عهدین، انبیا در دریافت و ابلاغ وحی دارای عصمت می‌باشند، و وحی از زمانی که آغاز می‌شود تا مرحله‌ای که به مردم ابلاغ گردد؛ تحت نظارت پروردگار است، و نبی نیز چاره‌ای جز ابلاغ وحی ندارد.[۱]

٦٢٢٣ مرتبه در عهد جدید، حضرت عیسی(ع) گفتار خود را به خدا نسبت داده است. (جن، ٢٨-٢٦, ارمیا ١٢: ٤و١, سموئیل ٢: ٢٣)

۶-۲- عصمت عملی

علامه طباطبایی درباره مفهوم این نوع از عصمت در قرآن، چنین می‌نویسد:

> پیام‌آوران وحی بر اثر کوشش و تلاش و مجاهدت و تداوم در مبارزه با نفس اماره، قابلیت و شأنیت مقام عصمت را پیدا کردند، و بر اثر تکرار عمل صالح و دوری از محرمات، ملکه راسخه‌ای در آنان به وجود آمد، که پیوسته از آن اطاعت صادر می‌شد، و به مدد این تهذیب نفس و انتخاب راه هدایت، برهان رب را که نوعی از علم شهودی است، مشاهده کردند.[۲] (طباطبایی, ١٤١١, ج٢, ص. ١٣٩)

۱- ر. ک: آل عمران، ۱۳۲- ص، ۴۷- نمل، ۵۹- مریم، ۵۱- طه، ۹ و...

۲- ر. ک: یوسف، ٢٤.

قرآن کریم در آیات مختلف بر عصمت عملی انبیا تأکید می‌کند؛ زیرا از دیدگاه قرآن، انبیا مورد هدایت و انعام پروردگارند، و خداوند آنان را در دنیا و آخرت یاری می‌نماید. از این رو، آنان از گناه و خطا مصون هستند.[۱]

عصمت عملی انبیا در عهد قدیم به آن مفهوم که در قرآن آمده است، وجود ندارد؛ زیرا عهد قدیم آشکارا گناهان و زشتی‌هایی را به پیامبرانی مانند نوح، ابراهیم، لوط و هارون علیهم‌السلام نسبت داده است،[۲] در حالی که در قرآن نسبت‌های یاد شده وجود ندارد.

مفسران عهد جدید معتقدند: مسیح، معصوم و بی‌گناه است؛ ولی چون او انسان، و دارای ویژگی‌های بشری بود، دچار وسوسه شد؛ هر چند طبیعت الهی و فراطبیعی او مانع از این می‌شد که از وی گناهی سر بزند.

۶-۳- عصمت در اعتقادات

از دیدگاه قرآن، پیامبران دارای عصمت در اعتقادات هستند. مفسران به آیاتی که ظاهر آن‌ها با این عصمت در تضاد است، پاسخ گفته‌اند.

در عهد قدیم هم‌چنان که بر روی دایمی بودن نبوت نبی تأکید نمی‌شود، اصراری نیز بر این نوع از عصمت وجود ندارد؛ اما از دیدگاه قرآن کریم، انبیای الهی دارای مقام عصمت هستند، از این رو شیعیان معتقدند: انبیا و امامان علیهم‌السلام از ابتدای کودکی تا پایان عمر، معصوم می‌باشند.

۱- ر. ک: فاتحه، ۷و٦- نساء، ٦۹- انعام، ۸۹و۸۸- غافر، ۵۱- یونس، ۱۰۳.

۲- ر. ک: یوحنا ۱۷: ١٦-۷, پیدایش ۳۸: ۳۰-۱۹, ۲۰: ۱۲-۱۰, ۲۵: ۲۰-۹, خروج، باب ۳۲.

برای این نظریه دو دلیل اقامه شده است:

۶-۳-۱- دلیل عقلی

از نظر عقل کسی که مسؤلیت رهبری و هدایت بشری به او واگذار شده، نمی‌شود یک انسان معمولی باشد، که هر نوع اشتباه و فراموشی به او دست دهد؛ چون او در معرض دریافت و بازدهی وحی است، لذا اگر اشتباهی در هر کدام پیش آید، احکام الهی و تشریع، به اشتباه به مردم تفهیم و رسانده می‌شود.

۶-۳-۲- دلیل نقلی

آیه تطهیر، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام را از هرگونه رجس و پلیدی مبرا ساخته است:

«وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛ (احزاب، ۳۳) فقط از خدا و رسولش پیروی کنید. جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید، و شما را چنان‌که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند.

خداوند در این آیه، اطاعت از اهل بیت پیامبر را مترادف با اطاعت از خود و پیامبر خود- حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله- قرار داده است. مراد از این آیه این است، که:

امر عصمت برای اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام همچون عصمت خداوند و پیامبرش از جانب خداوند، امر لازم و حتمی شمرده شده است. (تیجانی, ۱۳۴۳, ص. ۱۵۰)

بنابراین عقل سلیم و قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام عصمت را لازمه کار، و از مقام انبیا و امامان علیهم‌السلام می‌داند.

۷- وحی بر پیامبران از دیدگاه قرآن و عهدین

وحی از دیدگاه قرآن، نبوت و رسالت بخشی از کار خداوند است.

خداوند اشخاصی را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند تا مخاطب وحی تشریعی و گیرنده آیات کلامی و حقایق والای حیات باشند، و تنها وجود پیامبرﷺ است که استعداد رویارویی مستقیم با شعاع وحی و دریافت واقعیات عالم غیب را داراست؛ و او این رسالت را نمی‌تواند به دیگران واگذار نماید تا واسطه ابلاغ کامل وحی به سایر مردم گردند. (پیدایش ۳۰: ۳۸-۱۹, ۲۰: ۱۲-۱۰, ۲۵: ۲۰-۹, خروج، باب ۳۲)

بنابراین، چون در قرآن الوهیت عیسی به هر عنوانی نفی شده، رسالت حواریون نیز آن‌گونه که در عهد جدید مطرح است، پذیرفته نیست.

در قرآن آمده است: حواریون عیسی به طور مستقیم متعلق وحی خدا قرار گرفته‌اند، که مفسران، وحی را در این آیه به معنای الهام گرفته‌اند. (شوری، ۵۱, اعداد ۱۲: ٦ـ۸, دانیال ۸: ١٦ـ۱۵)

از دیدگاه قرآن و عهدین، وحی پدیده‌ای است که از دیرزمان جریان داشته، و در هر دوره‌ای جلوه‌ای از آن آشکار شده است.

وحی، پایه و اساس نبوت و از امور ضروری و بدیهی شرایع الهی است، و هرگز امری طبیعی نیست که بتوان آن را به کمک ابزارهای علمی در عالم طبیعت شناخت.

عهد قدیم و قرآن کریم در این زمینه اشتراک موضوعی دارند، که وحی مقوله‌ای است که شناخت ماهیت آن برای بشر، غیر ممکن است، و در نتیجه تجربه‌پذیر و تکراری نیست، و تصور و تعریفش امکان ندارد و ماهیت و چگونگی آن تنها برای اشخاصی درک شدنی است، که آن را دریافت نموده‌اند.

بنابراین، وصف حال مشاهده وحی از سوی انبیا در قالب الفاظ نمی‌گنجد؛ بلکه فقط رهاورد و دستاورد آن، قابل عرضه بر انسان‌هاست.

انبیا واسطه‌هایی بودند، که کلام خدا را به این جهان نازل می‌کردند. از این رو وحی، آگاهی فرابشری و تعلیمی قدسی- ملکوتی و آموزه‌ای غیبی است، و فرایند مکاشفات و اشراقات درونی پیامبر؛ یا نشئت گرفته از اندیشه و عرفان و تجربه پیامبر نیست.

عهد جدید این مسائل را برای پیامبران پیش از حضرت عیسی می‌پذیرد؛ اما او را وحی الهی متجسد می‌داند، و رسولان پس از او را حاملان و دریافت‌کنندگان وحی مسیحی تلقی می‌کند؛ هم‌چنین روح‌القدس را شایسته آن می‌داند که عطای نبوت را به مؤمنان مسیح ببخشد. (نساء، ۱۵۹, اول قرنتیان ۷: ۱, دوم تسالونیکان ۷: ۱, انبیاء، ۲۵, غافر، ۱۵, حدید، ۲۵, خروج ٤: ۲۰-۳, تثنیه ۲۹: ۲۸-۱۵, مزمور ۲: ۱۵۰-۱, دوم قرنتیان ١٤: ۱۳-٤, لوقا ۲۷- ۲۰, شمس، ۱۵-۱)

از دیدگاه قرآن و عهد قدیم، خداوند در این ارتباط خاص با پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مستقیم؛ یا به وسیله فرشته وحی سخن می‌گوید، و معارف و احکام و قوانین مورد نیاز بشر را به او القا می‌کند، و به او مأموریت می‌دهد تا آن را به مردم ابلاغ کند.[1]

علمای کتاب مقدس، آن کتاب را وحی مکتوب الهی به روایت بشری می‌دانند. از دیدگاه قرآن کریم، قرآن تجلی تکلم الهی است، که به امر «کن» نازل شده، و لباس الفاظ و عبارات را به خود گرفته است. از این رو تنزیل قرآن در الفاظ عربی، فعل خداست. عهد قدیم و قرآن، مکاشفه مخصوص خدا در حضرت عیسی علیه السلام؛ یعنی نزول خدا در هیئت انسانی را نمی‌پذیرند.

۱- ر. ک: حج، ۷۵- ابراهیم، ۱۱.

قرآن و عهدین، در چیستی مفاد و محتوای وحی اشتراک نظر دارند، و وحی را شامل محورهای: خداشناسی، خداپرستی، نبوت، بیان احکام و قوانین زندگی، مسائل اخلاقی، پرستش خداوند و قیامت می‌دانند.

قرآن با تورات در زمینه توحید مشترک است، و با اناجیل در زمینه قیامت و حیات جاوید اشتراک موضوعی دارند. موضوع رجعت مسیح نیز از جمله مشرکات قرآن و اناجیل است. (اول پطرس ۲۱: ۳ – اول تیموتائوس ۱۵: ۱)

تکمله: نجات‌بخش بودن وحی

نقطه مشترک شرایع الهی، نجات و رهایی بشر است. در عهد قدیم و قرآن، دستورها و شرایع نازل شده به وسیله پیامبران موجب نجات و رهایی است.

در تورات، پیروی از شریعت موسی‌علیه‌السلام و در قرآن پیروی از شریعت حضرت محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله موجب رستگاری و نجات دانسته شده است.

در عهد جدید ایمان به مسیح سبب نجات است؛ زیرا او جان خود را برای مردم فدا کرد. ایمان آورندگان با تعمید گرفتن از او در واقع به سوی خدا باز می‌گردند، و هدایت الهی مردم را رهنمون می‌گردد که از زندگی گناه‌آلود دست کشند، و زندگی پاک و خداپسندانه‌ای داشته باشند. (اول قرنتیان ۱۰: ۱۲-۷)

از دیدگاه قرآن، وحی تشریعی انبیا پایان پذیرفته است، و نهادی که اکنون ادامه دهنده وحی باشد، وجود ندارد؛ ولی الهامات و اشراقات و مکاشفات فردی، به هیچ زمان و فردی اختصاص ندارد. این عقیده، نقطه اشتراک قرآن و عهد قدیم است. (طباطبایی, ١٤١١, ج٦, ص. ٢٣٩)

عهد جدید می‌گوید: وحی در دنیای امروز ادامه دارد، و روح‌القدس همواره عطایای خویش را به ایمان‌داران می‌بخشد. انبیا و معلمان به واسطه برخورداری از وحی، به کلیسا خدمت می‌کنند.

۸- نتیجه‌گیری

در میان کتاب‌های آسمانی، قرآن بیش از همه بر پیوند و همبستگی انبیای الهی عليهم السلام تکیه کرده، و اصول کلی و مشترک آن ادیان را بازگو نموده است.

اگر با دیده انصاف و دقت تورات و انجیل فعلی را با قرآن مقایسه کنیم، قرآن کریم معتبرترین و مستندترین کتب آسمانی است؛ زیرا بر اساس مدارک تاریخی، تورات و انجیلی که هم‌اکنون در دسترس است؛ مجموعه‌ای از تاریخ، مواعظ، احکام، آداب و نظرات دیگران است، که به تدریج و در طول قرن‌ها جمع‌آوری شده است، و به صورت کتاب‌های مقدس درآمده است.

این اصالت و ارزش واقعی این کتب را از بین برده است؛ هر چند در آن‌ها معارف و مطالب عالی اخلاقی و عرفانی دیده می‌شود.

در عین حال موارد مشترک اسلام و تورات و اناجیل فعلی نیز بسیار است. بنابر این برای دستیابی به مشترکات اسلام و سایر ادیان، باید قرآن را ملاک قرار داد.

در مجموع باید گفت که در هر سه دین- یهودیت، مسیحیت و اسلام- پیامبران، مورد احترام هستند. شناخت دقیق این افراد و آشنایی با نقش ایشان در این ادیان، ما را در فهم بهتر این ادیان کمک می‌کند.

مقایسه انبیا در قرآن و عهدین، بیان موارد تشابه و افتراق، نه تنها در شناخت بهتر از این انبیا نقش دارد؛ بلکه می‌تواند موضوعی مناسب برای گفت‌وگوهای بین ادیانی باشد.

منابع و مآخذ

- **قرآن کریم.**
- آشتیانی، جلال‌الدین.، (۱۳۶۸)، **تحقیقی در دین یهود**، تهران: نشر دانش.
- الشریف، محمودبن.، (۱۱۱۹)، **الادیان فی القرآن**، القاهره: دارالمعارف بمصر.
- انجمن بین‌المللی کتاب مقدس.، (۱۹۹۵)، **ترجمه تفسیر کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید**، لندن: دارالسلطنة.
- ابراهیم خلیل، احمد.، (۱۹۶۵)، **محمد فی التوراة والانجیل والقرآن**، القاهره: مکتبة الوعی العربی.
- ابن کمونه، سعدبن منصور.، (۱۹۶۷)، **تنقیح الأبحاث للملل الثلاث**، کالیفرنیا: جامعة کالیفورنیا.
- **انجیل متی.**، (۱۸۹۵)، لندن: دارالسلطنة.
- **انجیل یوحنا.**، (۱۹۸۵)، لندن: دارالسلطنة.
- تیجانی تونسی، محمد.، (۱۳۴۳)، **چکیده اندیشه‌ها** (خلاصه‌ای از شش کتاب دکتر تیجانی)، به کوشش حسین غفاری ساروی، قم: بنیاد معارف اسلامی.
- تیسن، هنری.، (۱۳۵۶)، **الهیات مسیحی**، ترجمه ط. میکائیلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی.
- حر عاملی، محمدبن حسن.، (۱۴۱۴)، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم: مؤسسة آل‌البیت ﷺ لاحیاء التراث.
- شعیری، محمدبن محمد.، (۱۳۸۴)، **جامع الأخبار**، نجف: المطبعة الحیدریة.
- طباطبایی، سید محمد حسین.، (۱۴۱۱)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسة أعلمی للمطبوعات.
- عروسی حویزی، عبدعلی‌بن جمعه.، (۱۳۷۰)، **تفسیر نورالثقلین**، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- فخر الاسلام، محمد صادق.، (۱۳۶۴)، **انیس‌الاعلام فی نصرة الاسلام**، تهران: انتشارات مرتضوی.
- میمون، موسی‌بن.، (۱۹۷۴)، **دلالة الحائرین**، تحقیق دکتر حسین آتای، آنکارا: مکتبة الثقافة الدینیة.
- هاکس، جیمز.، (۱۳۷۷)، **قاموس کتاب مقدس**، تهران: انتشارات اساطیر.

تبیین مفهومی منجی در قرآن و عهدین

نویسندگان: نفیسه مرادی (ایران)[1]، دکتر محمدعلی قیومی[2] (ایران)

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۳۰

چکیده

ارتباط و نیاز مخلوقات به امام، مانند ارتباط آفرینش آن‌چیزی که در زمین است، با آفرینش آدم و بنی‌آدم است، و به همین دلیل تشکیل جامعه‌ای که در آن ستم مفهومی نداشته باشد، و ستمگر بر سرنوشت مردم آن مسلط نباشد، دغدغه بشر از گذشته تاکنون بوده است، لذا مسئله مهدویت در کتاب‌های آسمانی مطرح شده است. در عهدین، امید بستن به جهانی روشن و نورانی که در آن آدمی بر همه خواسته‌های خود کامیاب، و از گناهان پاک شود، و از همه دلبستگی‌های مادی و جلوه‌های زشت آن رهایی یابد، و به وجود منجی که برآورنده آرزوها و نیازها است، ایمان بیاورد، آشکارا دیده می‌شود. ادیان یهودیت و مسیحیت در انتظار ظهور موعود و منجی جهان، که عدالت واقعی را در آخرالزمان در سراسر جهان برقرار نماید، به سر می‌برند؛ البته نجات‌دهنده واقعی، خداوند قادر و عالم بر همه چیز است. در این مقاله سعی شد به طور اجمالی به این مسئله پرداخته شود، که منجی بشریت در ادیان بزرگ کنونی چگونه بیان شده است.

واژگان کلیدی: منجی، قرآن، انجیل، رجعت

۱- دانش پذیر دوره های کارشناسی ارشد، گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة، قم، ایران، qhadr97@gmail.com

۲- استادیار گروه قرآن و حدیث، دانشکده قرآن و حدیث، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة، قم، ایران، sazmahdi@gmail.com

مقدمه

با همه اختلاف‌هایی که میان ملت‌ها و امت‌ها در طرز تفکر، آداب و رسوم، عشق‌ها و علاقه‌ها، خواست‌ها و مکتب‌ها وجود دارد، همه آن‌ها به صلح و عدالت علاقه‌مند هستند.

تقریباً همه کسانی که در این زمینه مطالعه دارند، متفق‌اند که تمام اقوام جهان در انتظار یک رهبر بزرگ به سر می‌برند که هر کدام او را به نامی می‌نامند. بنابراین، مسئله ایمان به ظهور یک نجات‌بخش بزرگ، یک اعتقاد عمومی و قدیمی در میان همه ادیان و اقوام و مذاهب شرق و غرب است. (مکارم شیرازی, ۱۳۷۸, ص. ۱۳۶)

هدف از مقایسه سیر اندیشه و اعتقاد نجات‌بخشی و تطور آن در هر یک از ادیان، و هم‌چنین برابری ادیان در اعتقاد به ظهور منجی، بیان این نکته نیست که دینی از دین دیگر در این مسئله خاص متأثر گردیده، و یا بر آن تأثیر گذاشته است.

آن‌چه در این پژوهش موردنظر است، این‌که موارد همانند یا مشترک ادیان کنار هم قرار گیرند، و این نتیجه کلی به دست آید: که اندیشه نجات‌بخشی و اشاره به موعودی که در پایان جهان خواهد آمد، و نظامی منطبق با قوانین الهی و آسمانی خواهد ساخت، در ادیان وجود دارد؛ اما این‌که این موعود کیست؟ چه موقع و کجا ظهور خواهد کرد؟ از جمله مسائل مورد اختلاف است.

وجه مشترک این‌که نجات دهنده آخرالزمان، از خاندان نبوت است، و دارای همه صفات پسندیده می‌باشد.

در همه ادیان نوعی اعجاز در مسائل مربوط به موعود دیده می‌شود.

وصف جهان انتظار در ادیان گوناگون، الگوی واحدی دارد. جامعه‌ای است که در زمینه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی به ابتذال کشیده شده، فساد و تباهی به اوج خود رسیده؛ آن‌گاه است که فرج نزدیک است.

همه ادیان با عبارات و شیوه‌های واحدی از ویژگی‌های عصر انتظار یاد کرده‌اند. سبب این همسانی این است که در همه دوران‌ها و برای همه مردم، ستم، کینه و جنایت ناپسند بوده است. از این رو، انتظار جامعه‌ای بدون ظلم و تصور جامعه آرمانی از گذشته‌های دور تاکنون اندیشه بسیاری از دانشمندان و محققان بوده است، به گونه‌ای که هر یک از آنان طرحی جداگانه برای ایجاد جامعه آرمانی تدوین نموده است.

افلاطون[1] و *فارابی*- با طرح مدینه فاضله- و *فرانسیس بیکن*[2] از جمله این افراد هستند.

صبحدم پیک مسیحا دم جانان آمد گفت برخیز که آرام دم و جان آمد

۱- مبانی نظری

۱-۱- بیان مسئله

حکومت منجی در عهدین به اشکال مختلف بیان گردیده است.

در امثال سلیمان نبی آمده است:

> زیرا که راستان بر زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند؛ لیکن شریران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

در مزمور داود می‌گوید:

> منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود؛ اما حلیمان وارث زمین خواهند شد، و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.

---

1. Plato
2. Francis Bakon

در اشعیاء نبی می‌گوید:

> در ایام آخر واقع خواهد شد، که کوه خانه خداوند بر قله کوه‌ها ثابت خواهد شد، و فوق تل‌ها برافراشته خواهد گردید، و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد.

در دانیال نبی می‌گوید:

> در ایام این پادشاهان خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد زایل نشود، بر پا خواهد نمود، و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد؛ بلکه تمامی سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت، و خود تا ابد استوار خواهد ماند.

در انجیل متی می‌گوید:

> آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد، و آن‌وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی می‌کنند، و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.

اینک گویه‌هایی مطرح می‌شود، که در این تحقیق سعی بر آن شده- با توجه به دیدگاه ادیان الهی- به تبیین آن‌ها پرداخته شود:

- خداوند منتظران را از نعمت‌های خود بهره‌مند ساخته، و وارث زمین خواهد گردانید.
- یک حکومت واحد جهانی و همیشگی ایجاد خواهد شد.
- خلیفه خداوند، امامت همه جهان را به عهده خواهدگرفت.

۱-۲- تبیین موضوع

۱-۲-۱- اعتقاد بشریت به منجی موعود

در انتظار مصلح نجات‌بخش بودن، تنها اختصاص به شیعیان ندارد؛ بلکه در همه ادیان، اعتقاد به موعود وجود دارد.

بشر از ابتدای خلقت در آرزوی مصلح نجات‌بخشی است، که روزی با ظهور خود عدالت را بر روی کره خاکی برپا، و زمین را به قطعه‌ای از بهشت مبدل گرداند.

محمد امین زین‌الدین می‌گوید:

> شکی نیست که اعتقاد به اصلاح جامعه از وضعیت موجود، از ابتدای تاریخ بشر در ذهن مردم وجود داشته است، و از عقاید اختصاصی دین اسلام نیست؛ زیرا در بین ادیان آسمانی قبل از ظهور اسلام مشاهده می‌کنیم، که همگی خبر از وقوع این حقیقت داده‌اند، و حتی صفات مصلح و راه‌کارهای اصلاحی او را نیز بیان کرده‌اند؛ هر چند نام او را مهدی، و دعوت اصلاحی او را به نام مهدویت نگذاشته‌اند.
>
> این عقیده و فکر حتی به ادیان دیگر از قبیل زردشتی و برهمنی و... نیز سرایت کرده است. (زین‌الدین, ۱۳۷۱, ص. ۱۱)

علامه طباطبایی در این باره معتقد است:

> در ادیان و مذاهب گوناگون که در جهان حکومت می‌کنند؛ مانند وثنیت، کلیمیت، مسیحیت، مجوسیت و اسلام، از کسی که نجات دهنده بشریت است، سخن به میان آمده است، و عموماً ظهور او را نوید داده‌اند؛ هر چند در تطبیق، اختلاف دارند.
>
> حدیث متفق منقول از پیامبر اکرمﷺ: «**اَلْمَهْدی مِنْ وَلَدی**»[1]؛ اشاره به همین معناست. (طباطبایی,۱۳۸٦, ص. ۱۵۰)

۱- (ر. ک: شوشتری, ۱٤۰۹, ج۱۳, ص. ۱٥٤)؛ مهدی موعود از فرزندان من است.

شهید مطهری نیز در این زمینه معتقد است:

> اندیشه پیروزی نهایی حق، صلح و عدالت بر نیروی باطل، ستیز و ظلم و گسترش جهانی ایمان اسلامی، استقرار کامل و همه‌جانبه ارزش‌های انسانی، تشکیل مدینه فاضله و جامعه ایده‌آل، و بالاخره اجرای این ایده عمومی و انسانی به وسیله شخصیتی مقدس و عالی‌قدر، که در روایات متواتر اسلامی از او به «مهدی» تعبیر شده است، اندیشه‌ای است که کم و بیش همه فرق و مذاهب اسلامی، با تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی بدان مؤمن و معتقدند. (مطهری, ۱۳۹۸, ص. ۵)

۱-۲-۲- ترسیم خطوط کلی برای روز موعود

ترسیم خطوط کلی برای روز موعود، به شروع خلقت باز می‌گردد؛ زیرا این روز، هدف و غرض اساسی برای خلقت است.

برای توضیح این مطلب به نکات زیر اشاره می‌شود:

۱- برای برپایی حکومت عدل جهانی دو شرط اساسی وجود دارد:

الف: شناخت کامل عدل به معنای وسیعش؛

ب: آمادگی برای فداکاری در راه پیاده کردن عدالت در سطح جهان، بعد از علم و شناخت عدل.

بشر این دو شرط اساسی را از ابتدای خلقت نداشته است؛ بلکه انبیا متکفل این دو امر مهم شده، و درصدد تربیت بشر برای رسیدن به آن دو بوده‌اند.

هر چند انبیا در شرط اول به موفقیت رسیده، و عدل را به معنای وسیع و همه جانبه‌اش برای مردم تبیین نموده‌اند؛ ولی در طول تاریخ خود نتوانستند شرط دوم را به طور کامل محقق سازند، و این نه به جهت قصور در انجام وظیفه آنان بوده؛ بلکه به خاطر قصور یا تقصیر از جانب مردم بوده است.

۲- انبیا در طول تاریخ بعثت خود، مردم را به هدف و غرض اساسی از خلقت بشر، که همان رسیدن به حکومت عدل توحیدی است، گوشزد می‌کرده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»؛ (انبیاء، ۱۰۵) در زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد.

۱- برای هیچ‌یک از انبیا، شرایط اساسی و عمومی برای هدایت کل بشر، و تشکیل حکومت عدل توحیدی در سطح جهان فراهم نشد؛ زیرا دو شرط اساسی برای تشکیل چنین حکومتی فراهم نگشت:

الف: هر چند انبیا مفهوم عدل کامل، و به معنای وسیع آن را برای مردم تفهیم نمودند؛ ولی بشر به آن درجه از فهم و شعور نرسیده است تا به حقیقت آن در سطح گسترده‌اش پی برده باشد.

لذا هدف انبیای سابق بر حضرت موسی علیه‌السلام، ترسیخ و تثبیت عقیده مردم بوده، و تکالیف شرعی فرعی زیادی نداشته‌اند تا این‌که از زمان حضرت موسی علیه‌السلام تا عصر بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله- خصوصاً در شریعت اسلام- شرایع به صورت تفصیل، تبیین شده است.

ب- تاکنون هیچ امتی به حدی نرسیده است، که بتواند در راه پیاده شدن حکومت عدل توحیدی جهانی، فداکاری تام و تمام داشته باشد.

حضرت نوح علیه‌السلام ۹۵۰ سال قوم خود را به حق و حقیقت دعوت کرد؛ ولی به جز اندکی به او ایمان نیاوردند.[۱]

۱- ر. ک: عنکبوت، ١٤.

قوم حضرت ابراهیمؑ به جای پذیرش دعوتش، او را در آتش انداختند.[۱]

قوم حضرت موسیؑ درخواست او را برای مقابله با حاکمان ظالم فلسطین رد کردند، و او را تنها گذاشتند.[۲]

حواریون حضرت عیسیؑ در قدرت خداوند شک نمودند.[۳] و...

نتیجه این‌که: هر چند خطوط کلی و اساسی روز موعود از ابتدای خلقت ترسیم شده است؛ ولی هنوز شرایط تحقق و پیاده شدن آن فراهم نگشته است. (مرکز نشر اعتقادات, برگرفته از تارنمای اعتقادات)

۲- ماشیح (منجی موعود)

۲-۱- تاریخچه ظهور

تاریخ واقعی آمدن ماشیح[٤]، رازی است که از بشر خاکی پوشیده است.

در اشعیای نبی گفته شده:

> نجات را در وقت مناسب آن تسریع خواهم کرد. (اشعیای نبی ۲۲: ٦٠)

در این مطلب، دو مفهوم ظاهراً متضاد بیان شده است:

الف: در وقت مناسب آن:

این وقت، از ابتدای آفرینش تعیین گشته است. این زمان موعود بدون قید و شرط است، و ارتباطی با لیاقت و شایستگی مردم جهان ندارد.

۱- ر. ک: انبیاء، ٦۹.

۲- ر. ک: مائده، ۲٤.

۳- ر. ک: مائده، ۱۱۲.

4. Messiah

ب: تسریع خواهم کرد:

این عبارت به این معنی است، که نجات نهایی و ظهور ماشیح، ممکن است زودتر از زمان تعیین شده فوق، واقع شود.

نتیجه‌گیری از این موضوع بسیار روشن است، ماشیح می‌تواند به شرط لیاقت افراد بشر و تقدیر الهی، هر لحظه و یا هر روز و یا حتی قبل از زمان تعیین شده ظهور کند.

به نقل از تهیلیم:

امروز خواهد آمد، اگر به ندای او گوش دهید. (مزامیر داوود, ۷: ۹۵)

ماشیح در هر دوره‌ای وجود دارد؛ هر چند در خفا است، ولی زنده و حاضر است. او هر لحظه آماده برای ظهور بوده، و به مجردی که از جانب الهی به او ابلاغ شود، ظاهر خواهد گشت.

در تمامی مدت قبل از وقت مناسب آن، زمان‌های مخصوص و بسیار مناسبی هستند، که به نحو آسان‌تری می‌توان باعث آمدن وی شد. فقط بر ما تکلیف است، که این فرصت‌ها را غنیمت شمرده، و آمدن ماشیح و نجات حقیقی را تسریع کنیم.

۲-۲- تنها منکر ماشیح

ربی هلیل[1]- قرن چهارم- تنها کسی بوده، که در این باره با تردید سخن گفته است:

ملت اسرائیل، دیگر ماشیحی که ظهور کند، نخواهد داشت؛ زیرا که در زمان *حیزقیا*- سلطان یهودا- بهره خود را از او برده‌اند. (سنهدرین, باب ۹۸)

---

1 .Rabi Halil

در رد این ادعا گفته‌اند، که داوود از پیشینیان سزاوارتر بوده که ماشیح باشد؛ چرا که آن پادشاه اسرائیل، آن همه سرود در وصف جلال خدا تصنیف کرده، و خدا را مدح و ثنا نموده؛ ولی *حیزقیا* با آن همه معجزات و آیات که برایش نمایان شده، حتی یک سرود هم به درگاه خداوند نخوانده است.

ربان یوحان[1]– دانشمند قرن اول– در بستر مرگ چنین می‌گوید:

> یک کرسی برای *حیزقیا*– پادشاه یهود– که دارد می‌آید، آماده کنید.

این جمله رمزگونه علاوه بر پیش‌گویی ظهور ماشیح، دلالت می‌کند که *حیزقیا* هم ماشیح بوده است. (قاسمی قمی, ۱۳۸۷, برگرفته از نشریه مشرق)

۳- منجی در عهد عتیق

۳-۱- موعودباوری در یهودیت

مستر *هاکس*[2] درباره شیوع اعتقاد به ظهور و انتظار پیدایش یک منجی بزرگ جهانی در میان قوم یهود، می‌نویسد:

> عبرانیان منتظر قدوم مبارک مسیح، نسلاً بعد نسل بودند، و وعده آن وجود مبارک، مکرراً در زبور و کتب پیامبران– علی‌الخصوص در کتاب اشعیا– داده شده است تا وقتی که یحیای تعمید دهنده آمده، به قدوم مبارک وی بشارت داده؛ لیکن یهود آن نبوات– پیش‌گویی‌ها– را نفهمیده، با خود همی اندیشیدند که مسیح، سلطان زمان خواهد شد، و ایشان را از ذلت جورپیشگان و ظالمان رهایی خواهد داد، و به اعلا درجه مجد و جلال ترقی خواهد کرد. (به نقل از کرینستون, ۱۳۷۷, ص. ۸۰٦)

---

1. Raban Yohanan
2. Mr. Hawks

در دین یهود و کتاب تلمود- کتابی بسیار بزرگ که احادیث و احکام یهود را در بردارد- بارها به نجات‌بخشی آخرالزمان اشاره شده است؛ کسی که روزی خواهد آمد، و جهان را از نو می‌سازد.

هم‌چنین انبیا به روزهای آخر، که هنوز فرا نرسیده است، به عنوان دورانی که در آن عظمت ملی یهود به آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید، اشاره کرده‌اند.

این امید به آینده با گذشت زمان نه فقط شدت پیدا کرد؛ بلکه هم‌چنین رؤیای شگفت‌انگیزی که در جهان آینده تحقق خواهد یافت، در بر گرفت.

این آینده درخشان و باشکوه در اطراف شخصیت ماشیح، که از جانب خداوند مأموریت خواهد داشت تا این دوران تازه و پر از شگفتی‌ها را آغاز کند، تمرکز خواهد یافت.

کلمه فارسی مسیحا نیز از روی کلمه عبری ماشیح، و با توجه به تلفظ لاتین آن ساخته شده است. (توفیقی, ۱۳۸۱, ص. ۱۰۱)

ماشیح واژه‌ای عبری به معنای مسیح رهایی‌بخش است، و از ریشه عبری مشح؛ یعنی پاک کردن با روغن مقدس، مشتق شده است.

یهودیان مانند اقوام و ملل باستان، پیش از نصب پادشاه و کاهن، به سر آن‌ها روغن می‌مالیدند تا نشانه موقعیت جدید آن‌ها و نیز علامت آن باشد، که روح الهی در آن‌ها حلول کرده است.

قلمرو مفهومی واژه ماشیح، رفته‌رفته گسترش پیدا می‌کند، و معنای گوناگونی می‌یابد. کلمه ماشیح به تمام پادشاهان و پیامبران قوم یهود و هم‌چنین به کورش- پادشاه ایران- و یا هرکس که خداوند او را مأمور انجام کار خاصی می‌کرد، اشاره داشت.

این کلمه در نهایت، معنی خاصی یافت، و اشاره به کسی داشت که از سوی خداوند فرستاده شده، و قداست خاصی دارد. (المسیری, ۱۳۸۳, ج۵, ص. ۳۱۹)

طبق اعتقاد عمومی یهود، نام ماشیح جزو یکی از هفت چیزی است که پیش از خلق عالم هستی آفریده شده‌است. از آغاز خلقت عالم، پادشاه ماشیح به دنیا آمد؛ زیرا لزوم وجود او و حتی پیش از آن‌که جهان آفریده شود، به ذهن خداوند خطور کرد. چنین عقیده‌ای در انجیل یوحنا درباره مسیح نیز وجود دارد.

ماشیح، انسانی آسمانی و موجودی معجزه گرا است، که خداوند قبل از خلقت جهان وی را آفرید، و او در آسمان می‌ماند تا زمان فرستادن وی فرا برسد، لذا به او پسر انسان نیز می‌گویند؛ زیرا به شکل انسان ظاهر می‌شود، هرچند که سرشت وی آمیخته‌ای از خدا و انسان است.

او تجسم خدا در تاریخ است، و پادشاهی از نسل داوود است، که پس از ظهور ایلیای نبی خواهد آمد تا مسیر تاریخ یهود، بلکه بشریت را اصلاح نماید.

او به رنج و محرومیت یهودیان پایان می‌دهد، و آن‌ها را رهایی خواهد بخشید. یهودیان پراکنده در تبعید را گرد هم آورده، و آن‌ها را به صهیون باز خواهد گرداند. دشمنان قوم اسرائیل را از بین برده و اورشلیم- قدس- را به پایتختی خود برخواهد گزید.

برخی از انبیا مژده داده‌اند، که این سلطنت تنها برای یهود نیست؛ بلکه همگانی است، و همه ملت‌های جهان از آن برخوردار خواهند شد.

یک یهودی نویسنده درباره آمدن داوود، می‌گوید:

> یک عقیده عمومی وجود داشت، که حالت رفاه و آسایشی که به دست داوود پدید آمده تا ابد پایدار خواهد ماند، و ناتان نبی در پیشگویی خود مبنی بر جاودانگی تخت داوود، این نظر را تأیید کرد. (کتاب دوم سموییل, باب۷, بندهای ۱۶-۱۲)

این باور به قدری قطعی بود، که گفته می‌شود خود داوود نیز آن را به پسرش سلیمان، مژده داده‌است. (کرینستون, ۱۳۷۷, ص. ۲۰)

- مطلبی که در این میان از اهمیت بالایی برخوردار است، این‌که ماشیح چه زمانی ظهور خواهد کرد؟

به همین دلیل است که در دین یهود و در تلمود، محاسبات زیادی درباره تاریخ ظهور موعود یافت می‌شود، که اغلب آن‌ها تاریخی در حدود قرن پنجم میلادی را نشان می‌دهد.

در جایی ایلیای نبی به دانشمندی می‌گوید:

> دنیا در حدود ٤٢٥٠ سال دوام خواهد داشت، و ماشیح در ۵۰ سال پایانی ظهور خواهد کرد.

با این حال این محاسبات از سوی بیشتر دانشمندان یهودی، قبیح شناخته شده، و اخطارهایی وجود دارد، که کسانی را که تاریخ پایان ذلت اسرائیل و ظهور ماشیح را محاسبه می‌کنند، لعنت می‌کند، و این بدان دلیل است که این کار امیدهایی در دل مردم ایجاد می‌کند، که اگر این امر محقق نشود، باعث یأس و ناامیدی مردم می‌شود؛ در صورتی که در تعلیمات این دین وجود دارد که:

> اگرچه فرارسیدن پایان ذلت تأخیر یافت؛ اما در انتظارش باش.

درباره چگونگی وضع جهان پس از ظهور ماشیح نیز مطالب زیادی وجود دارد.

در کتاب مزامیر داوود، چنین آمده است:

> در زمان او صالحانف خواهند شکفت، و وفور سلامتی خواهند بود. مادامی که ماه نیست نگردد، او حکمرانی خواهد کرد؛ از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد، و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. (کتاب مزامیر, مزمور۳۷ و ۷۲, بندهای ۱۲-۹ و ۱۸-۱۷ و ۷)

در جای دیگر از کتاب مزامیر آمده است:

قوم‌ها را به انصاف داوری خواهد کرد. آسمان شادی کند، و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نمایند. صحرا و هر چه در آن است، به وجد آید. آن‌گاه تمام درختان جنگل، ترنم خواهند نمود به حضور خداوند؛ زیرا که می‌آید؛ زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد، قوم ها را به امانت خود. (کتاب مزامیر, مزمور۹٦, بندهای۱۳-۱۰)

و در جایی دیگر، آثار به وجود آمده توسط ماشیح را بر دنیای آینده، در ۱۰ گفتار بیان کرده‌اند:

۱- او جهان را به نور خویش روشن خواهد کرد.

۲- خداوند از اورشلیم، آب روان جاری خواهد ساخت، و هر کس بیماری دشته باشد، به واسطه آن شفا خواهد یافت.

۳- درختان را وادار می‌کند تا هر ماه میوه آورند، و انسان از میوه‌های آن می‌خورد، و شفا می‌یابد.

٤- تمام شهرهای ویران شده را از نو آباد خواهد کرد، و در جایی ویرانه یافت نخواهد شد.

۵- خداوند اورشلیم را با سنگ‌های یاقوت، از نو بنا خواهد کرد.

٦- صلح جاویدان در سراسر طبیعت، حکمفرما خواهد شد.

۷- خداوند تمامی حیوانات و خزندگان را فرا می‌خواند، و با آن‌ها و با تمام اسرائیل عهد خواهد بست.

۸- گریه و شیون و زاری در جهان نخواهد بود.

۹- مرگ، دیگر در دنیا وجود نخواهد داشت.

۱۰- دیگر نه آه و ناله‌ای به گوش می‌رسد، و نه فریاد و فغانی؛ نه غم و اندوهی وجود خواهد داشت، و نه حزن و ماتمی. (کرینسون, ۱۳۷۷, ص. ۲۰)

اعتقاد به منجی در دین یهود، سابقه‌ای طولانی داشته، و تاکنون نیز ادامه دارد.

یکی از پایه‌های اساسی و اصول مهم آیین یهود، ایمان به آمدن ماشیح، و دوره نجات- دوره گئولا- است.

هر یهودی باید اعتقاد داشته باشد، که ماشیح به پا خواسته، و پادشاهی خاندان داوید هَمِلِخ- داوود- را دوباره تجدید خواهد کرد.

هر کس که به او اعتقاد نداشته باشد، و یا کسی که چشم به راه آمدن او نباشد، نه تنها عملاً گفته‌های سایر انبیا را انکار کرده؛ بلکه تورات و مُشه ربنو- موسی- را نیز منکر شده است؛ زیرا تورات در مورد او شهادت می‌دهد، همان‌طوری که گفته شده:

> خداوند، خدای تو، امیران تو را بازگردانیده، و بر تو ترحم خواهد کرد. او بازگشته و تو را جمع خواهد نمود. (سفر تثنیه, ۳۰: ۳)

طبق نظر *هارامبام*[1]- فقیه و فیلسوف یهودی- هر فرد یهودی که به ماشیح اعتقاد نداشته باشد، و یا چشم به راه آمدن او نباشد، منکر سخنان موسی و سایر انبیای بنی‌اسرائیل است؛ زیرا موضوع ماشیح- به دفعات- در متون مقدس عنوان گشته است.

در دین یهود، نجات‌بخش نهایی، ماشیح به معنای مسح و تدهین شده نام دارد، و به تصریح متون، از خاندان داود پیامبر است. (شوحط, ۱۳۷۸, برگرفته از تارنمای انجمن کلیمیان تهران)

---

1. Harambam

۳-۲- وعده ظهور منجی موعود در تنخ

در کتاب‌های مقدس یهود- تنخ- اشارات و تصریحات فراوانی به مسئله موعود جهانی شده است، و از جمله کتاب‌هایی که در آن‌ها به این موضوع اشاره شده: کتاب دانیال نبی، حجی نبی، صفینای نبی، اشعیای نبی و زبور داوود است.

در تورات کنونی، خداوند به ابراهیم وعده داد، که زمین به ذریه او می‌رسد.

برای نمونه، به یکی از این اشارات، که در مزامیر داود است، اکتفا می‌شود:

> در حالی که این سرود را برای پادشاه می‌سرایم... تو از همه فرزندان آدم، زیباتری. بلاغت به لب‌های تو ریخته است، و از لبانت نعمت فیض می‌چکید، خداوند تو را تا ابد متبارک ساخته است.
>
> ای پادشاه مقتدرا! شمشیر جلال و جبروت را بر کمرت ببند، و شکوهمندانه بر اسب خویش سوار شو تا از حقیقت و عدالت و حلم و تواضع دفاع کنی، قدرتت پیروزی بزرگ را نصیب تو می‌گرداند. تیرهای تو نیز به قلب دشمنانت فرو می‌روند، و همه اقوام در برابر تو سقوط می‌کنند.
>
> خداوند تخت فرمانروایی تو را جاودان کرده است. تو با عدالت و انصاف سلطنت می‌کنی. عدالت را دوست داری، و از شرارت بیزاری.
>
> بنابراین خدایت تو را برگزیده و تو را بیش از هر کس دیگر شاد گردانیده است.
>
> تمام لباس‌هایت را از مر و عود سلیخه- معطر- آمیخته است.
>
> ای پادشاه! نام تو را در تمام نسل‌ها شهرت خواهم داد، و همه مردم تا ابد سپاسگزار تو خواهند بود. (مزامیر, مزمور ٤٥)

۳-۲-۱- نقد و بررسی

برخی از یهودیان می‌گویند منظور از پادشاه، داوود، و منظور از پادشاه‌زاده سلیمان است. جماعت نصاری می‌گویند این مزمور در شان عیسی است؛ ولی به نظر می‌رسد هر دو نظریه باطل است.

بطلال نظریه یهود به این دلیل است که:

۱- حضرت داوود علیه‌السلام صاحب شریعت و احکام نبوده است تا از خدا بخواهد، که احکام خود را به او عطا کند.

بسیار بعید است که حضرت داوود علیه‌السلام در مقام دعا- که مقام خضوع و تذلل و خشوع است- خود را به نام پادشاه بخواند.

۲- به اعتقاد اهل کتاب و گواهی صریح کتاب مقدس، دایره ملک و فرمانروایی حضرت سلیمان علیه‌السلام- همانند پدرش داوود علیه‌السلام- تنها اورشلیم بوده است. (کتاب اول پادشاهان, باب۱۱, آیه ٤۲)

۳- در عهد حضرت سلیمان علیه‌السلام به تصریح کتاب مقدس، ظلم و شرک به کلی بر چیده نشد؛ بلکه کتاب مقدس صراحت دارد، که خود حضرت سلیمان علیه‌السلام در آخر عمر دچار شرک و بت‌پرستی شد.

٤- مدت ملک و فرمانروایی حضرت سلیمان علیه‌السلام به صراحت کتاب مقدس، بیش از چهل سال ادامه پیدا نکرد.

بنابراین هیچ‌یک از ویژگی‌هایی که در عبارت مزمور ۷۲ آمده است، بر حضرت سلیمان علیه‌السلام قابل انطباق نیست.

بطلان نظریه مسیحیان نیز به خاطر این است، که:

۱- حضرت عیسی‌ﷺ نه پدر داشت، و نه پسر؛ بنابراین نمی‌توان عبارت کتاب مزامیر را بر او منطبق ساخت.

۲- به اعتراف نصاری، حضرت عیسی‌ﷺ حتی یک روز هم سلطنت و فرمانروایی نکرد.

۳- به شهادت و صراحت کتاب مقدس، عیسی‌ﷺ صاحب احکام نبود؛ بلکه او تابع موسی و تورات او بود. (کتاب مقدس, انجیل متی, باب۵, آیه ۱۹-۱۷)

به نظر می‌رسد منظور از پادشاه که صاحب احکام است، حضرت محمدﷺ و منظور از پسر پادشاه که جهان را پر از عدل و داد می‌کند، حضرت مهدی موعودﷺ باشد.

۳-۲-۲- منجی در انجیل

مسیح مبعوث شد تا مردم را بشارت دهد. کلمه انجیل از لغت یونانی گرفته شده و به معنای خبر خوش، و بشارت به رهایی آمده است. این بشارت، همان قیام ملکوت خداوند، و یا به تعبیر دیگری می‌توان از آن به حکومت توحیدی در سطح کره زمین یاد نمود.

در کتاب مقدس می‌خوانیم:

> بر من واجب است تا تمام شهرها را به ملکوت خدا بشارت دهم، و برای این امر فرستاده شده‌ام. (عهد جدید, رقم ٤٣, ص. ٢٠٥)

در انجیل متی آمده است:

> حضرت عیسی در جمیع شهرها و دهات سیر می‌کرد، و در مجامع آن‌ها مردم را تعلیم، و به ملکوت بشارت می‌داد. (انجیل متی, ٩/٦٢/٣٥)

مسیحیان نیز به آمدن منجی و مصلح نهایی در آخرالزمان عقیده دارند؛ اما منجی نهایی را مسیح می‌دانند. آن‌ها معتقدند که مسیح، سه روز پس از به صلیب کشیده شدن و دفن شدن، از قبر برخاست، به آسمان رفت، و در آینده از آسمان فرود خواهد آمد. آن‌ها معتقدند، که بازگشت مسیح[۱] جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

در مسیحیت- مطابق با عهد جدید- نجات‌دهندگی به عیسی نسبت داده شده است؛ زیرا او مأمور شده است، که امت خویش را از گناه نجات بخشد.

مسیحیان با تعابیر زیادی از آمدن مصلح جهانی خبر داده‌اند؛ گاهی از آن به ملکوت خدا تعبیر می‌کنند. از الفاظی هم‌چون شیلو، روح راستین و پسر انسان نیز بارها در آیات انجیل- برای بیان دوره آخرالزمان- استفاده گردیده است.

۴- مقایسه منجی در اسلام و مسحیت

اسلام و مسیحیت شباهت‌هایی دارند به این دلیل، که مسیحیان نیز آرمان‌شهری[۲] را در آخرالزمان تفسیر می‌کنند، و معتقدند مسیح باز می‌گردد، و جهان را از این وضع نابسامان نجات داده، و اصلاح می‌کند.

از این جهت با نگاه اسلام شباهت دارند؛ اما با این تفاوت که آن‌ها مسیح را مسئول اصلی می‌دانند، در حالی که در اسلام، حضرت مسیح علیه‌السلام یاور و وزیر حضرت مهدی علیه‌السلام دانسته می‌شود. (صادقی, ۱۳۹۰, برگرفته از تارنمای الف)

1. Messiahnism
2 .utopia

۵- تحلیل منجی در منابع اسلامی

خداوند به مسئله جهانی شدن اسلام- برای آرامش رسول خاتم ﷺ- از طریق وحی اشاره فرموده است، که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌گردد:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛ (توبه، ۳۳) اوست خدایی که رسول خود را با دین حق، به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم او را تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان نخواهند.

این آیه که خبر از جهانی شدن اسلام می‌دهد، در سوره‌های مبارکه صف[1] و توبه[2] عیناً تکرار گشته، و با تفاوت مختصری در سوره فتح[3] نیز آمده است.

با توجه به این‌که آیه هیچ‌گونه قیدی ندارد، و به صورت مطلق ذکر شده، محدود به زمان پیامبر ﷺ نیست، و پیروزی همه‌جانبه اسلام بر همه ادیان است.

طبق روایات، غلبه بر همه ادیان، زمانی خواهد بود که منجی بشریت ظهور نماید، و برنامه جهانی شدن اسلام را تحقق بخشد.

در مورد آیه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال شد: آیا خداوند مصداق این آیه را آشکار ساخته است؟ حضرت فرمود:

> هرگز، سوگند به کسی که جانم به دست اوست، هیچ آبادی نمی‌ماند، مگر این‌که در صبح و شام در آن به وحدانیت خداوند، و رسالت رسول گرامی اسلام ﷺ شهادت بدهند. در پرتو این حکومت، عدالتی را که همه ادیان در انتظار آن به سر می‌برند، بر سراسر گیتی حاکم خواهد کرد. (حسینی بحرانی، ۱۳۶۷، ص. ۱۱)

۱- ر. ک: صف، ۹.

۲- ر. ک: توبه، ۳۳.

۳- ر. ک: فتح، ۲۸.

با توجه به مطلب اشاره شده، لازم است مقداری اختصاصی‌تر در خصوص منجی در میان تشیع و تسنن، اشاره شود:

۵-۱- اعتقاد شیعه در نگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در خصوص آثار باور به امام غایب از نظر شیعه می‌نویسد:

> تصور ظهور مهدی(ع) در ردیف تصور قیامت می‌باشد، که مشابه اعتقاد به پاداش و جزای اعمال، موجب حفاظت حیات معنوی مسمانان می‌شود.
>
> این باور مربوط به دو قرن و نیم پس از ظهور اسلام نیست؛ بلکه پیامبر(ص) پیش از ولادتش بشارت داده که برای شیعیان معتقد، از آغاز، نقطه امید بوده‌است.
>
> باور به ظهور مهدی(ع) به انسان نوید می‌دهد، که جهان بشری سرانجام روزی به کمال مطلوب- که حیات سراسر سعادت و خوشبختی و کامیابی است- دست خواهد یافت. با وجود ایمان به چنین حقیقتی، تصور شکست خوردن و بی‌فایده بودن تلاش برای انسان مسلمان، محال است.
>
> با چنین ایمانی، مسلمان پیوسته خود را کامیاب می‌یابد، و هرگز در اثر انباشت مشکلات و گرفتاری‌ها امید نجات و رستگاری را از دست نخواهد داد. (طباطبایی, ۱۳۵۶, ص. ٦٢)

۵-۲- اعتقاد اهل سنت در نگاه عالمان این مذهب

مطالب منقول از علمای اهل سنت در خصوص منجی آخرالزمان، کم نیستند، که در این‌جا تنها به ذکر سه مطلب اکتفا می‌شود:

سویدی می‌گوید:

> آن‌چه بر آن اتفاق دارند، این است که مهدی آن کسی است که در آخرالزمان قیام می‌فرماید، و زمین را پر از عدل و داد می‌کند. (به نقل از صافی گلپایگانی, ۱۳۸۰, ج۲, ص. ۳۱۲)

آلوسی- یکی دیگر از علمای اهل سنت- می‌گوید:

> بر اساس صحیح‌ترین گفته‌ها نزد بیشتر اندیشمندان، ظهور مهدی از جمله نشانه های قیامت است، و نظر برخی از اهل سنت که آمدن وی را انکار نموده‌اند، فاقد ارزش و اعتبار است. (فقیه ایمانی, ١٤١٨, ج٢, ص. ١٦٠و١٥٨)

ابن خلدون در بیان عقیده مسلمانان- در مورد امام مهدی علیه‌السلام- می‌نویسد:

> مشهور بین همه اهل اسلام این است، که حتماً در آخرالزمان مردی از اهل بیت ظهور می‌کند، که دین را حمایت و عدل را آشکار می‌کند، و مسلمانان از او پیروی می‌کنند، و او بر ممالک اسلامی استیلا می‌یابد. آن شخص، مهدی نامیده می‌شود. (ابن خلدون، ١٣٦٣، ج١، ص. ٥٥٥)

بنابراین، این اعتقاد ناشی از کثرت احادیثی است، که از طرق عامه نقل شده است.

٥-٣- مشترکات مهدویت

در این قسمت، به برخی از مشترکاتی که در رابطه با حضرت مهدی موعود علیه‌السلام بین دو مذهب تشیع و تسنن وجود دارد، اشاره می‌شود:

١- حتمی بودن ظهور و قیام حضرت مهدی علیه‌السلام؛

٢- ویژگی‌های جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام؛

از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به: قدرتمند بودن هنگام ظهور و چهره نورانی حضرت، اشاره کرد.

٣- هم‌نام بودن حضرت مهدی علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؛

٤- زمینه‌های ظهور؛

به عنوان مثال می‌توان به: ناامیدی کامل مردم و فراگیر شدن ظلم، اشاره کرد.

۵- نشانه‌های ظهور؛

از جمله نشانه‌های مشهور، عبارت است از: ندای آسمانی، خروج سفیانی، خسف در بیداء و قتل نفس زکیه.

٦- امور مربوط به ظهور حضرت؛

از جمله این امور، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اصلاح امر ظهور در یک شب، بیعت با حضرت، نزول فرشتگان برای یاری حضرت، نزول عیسی علیه‌السلام و اقتدا به حضرت مهدی علیه‌السلام.

۷- ویژگی‌های حکومت حضرت؛

از جمله این ویژگی‌ها، می‌توان از این موارد نام برد: عدالت‌گستری، رفاه و آسایش عمومی، امنیت همه‌جانبه، احساس بی‌نیازی در مردم، غلبه اسلام بر سایر ادیان و جهانی بودن حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام.

۶- نتیجه‌گیری

اندیشه نجات‌بخشی و اشاره به موعودی که در پایان جهان خواهد آمد، و نظامی منطبق با قوانین الهی و آسمانی خواهد ساخت، در ادیان وجود دارد.

ادیان ابراهیمی در اعتقاد به ظهور منجی در آخرالزمان، دارای اشتراکاتی هستند، هم‌چون:

- او از خاندان نبوت است.
- دارای همه صفات پسندیده می‌باشد.
- در همه ادیان، نوعی اعجاز در مسایل مربوط به موعود دیده می‌شود.

در عین حال، و در مواردی نیز با هم اختلاف نظر دارند؛ به عنوان مثال:

- این موعود کیست؟
- چه موقع و کجا ظهور خواهد کرد؟
- وصف جهان انتظار در ادیان گوناگون حکایت از الگوی واحدی دارد، و آن جامعه‌ای است که در زمینه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی به ابتذال کشیده شده، و فساد و تباهی به اوج خود رسیده؛ آن‌گاه است که فرج نزدیک است.

همه در انتظار برپایی جامعه آرمانی می‌باشند، که هدف نهایی آن، این است که انسان‌ها به کمال حقیقی برسند؛ کمالی که جز بر اثر خداشناسی، خداپرستی، اطاعت کامل و دقیق از اوامر و نواهی الهی و کسب رضای خداوند، و تقرب به درگاه او حاصل‌شدنی نیست. جامعه‌ای که خداوند وعده فرموده است، جامعه‌ای است که افرادش عقاید، اخلاق و اعمال موافق با تعالیم و احکام اسلامی دارند.

آن‌چه مسلم است، این‌که نمی‌توان پیروان تمام مذاهب را به یک منجی واحد دعوت کرد؛ چرا که هر کدام منجی خود را به گونه‌ای خاص توصیف می‌نماید؛ اما می‌توان با امیدوار کردن مردم به ظهور منجی، نور امید را در دل‌ها تابانید، و بدین‌سان پیوندی قلبی بین منتظران و منجی آخرالزمان به وجود آورد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- المسیری، عبدالوهاب.، (۱۳۸۳)، دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، به ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن.، (۱۳۶۳)، **تاریخ ابن‌خلدون**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- توفیقی، حسین.، (۱۳۸۱)، **آشنایی با ادیان بزرگ**، تهران: انتنشارات سمت.
- حسینی بحرانی، سید هاشم.، (۱۳۶۷)، **المحجة فیما نزل فی القائم الحجّة** ، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران: نشر آفاق.
- زین‌الدین، محمد امین.، (۱۳۷۱)، **مع الدکتور احمد امین فی حدیث المهدی والمهدیه**، نجف: دارالنشر والتألیف.
- شوحط، ایمانوئل.، (۱۳۷۸)، **"מָשִׁיחַ"** ماشیح: **ناجی جهان در پرتو قوانین و اعتقادات یهود.** (HYPERLINK "http://www.iranjewish.com/essay/Essay_4_Mashiah_Part1.htm" http://www.iranjewish.com/essay/Essay_4_Mashiah_Part1.htm)
- شوشتری، نورالله‌بن شریف‌الدین.، (۱۴۰۹)، **احقاق الحق وازهاق الباطل**، قم: مکتبة آیةالله المرعشی النجفی.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله.، (۱۳۸۰)، **امامت و مهدویت**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمد حسین.، (۱۳۸۶)، **شیعه در اسلام**، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- همان.، (۱۳۵۶)، **ظهور شیعه به ضمیمه مصاحبه پروفسور کربن**، تهران: انتشارات مرصاد.
- فقیه ایمانی، مهدی.، (۱۴۱۸)، **الامام المهدی عند اهل السنة**، اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام.
- قاسمی قمی، جواد.، ماشیح؛ منجی یهود به روایت تلمود، *مشرق*، سال دوم، ۸ (۱۳۸۷).
- **کتاب مقدس**: اشعیای نبی.
- **کتاب مقدس**: انجیل متی.
- **کتاب مقدس**: سفر تثنیه.

- کتاب مقدس: سهندرین.
- کتاب مقدس: عهد جدید.
- کتاب مقدس: کتاب اول پادشاهان.
- کتاب مقدس: کتاب دوم سموییل.
- کتاب مقدس: مزامیر داوود.
- کرینستون، جولیوس.، (۱۳۷۷)، **انتظار مسیحا در آیین یهود**، ترجمه حسین توفیقی، قم: انتشارات مرکز مطالعات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۸ق). **قیام وانقلاب مهدی**، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
- مکارم شیرازی، ناصر.، (۱۳۷۸)، **حکومت جهانی حضرت مهدی**، قم: انتشارات نسل جوان.
- http://www.alef.ir/vdcgun9qtak9wy4.rpra.html?13txt
- http://www.eteghadat.com/forum/topic-t5284.html

İstifadə olunmuş mənbələr

Quran
Əhdi-ətiq
Əhdi-cədid
«Protestant ilahiyyatı», Vilyam Hordern
«Fəlsəfə və Məsihi əqidəsi», K. Braun
«The New Encyclopedia Britannica», 15 th editian. (32 vols)
«İsa (ə) İslam elçisi», Doktor Əhməd Behişti
«Dinlərin əlaqəsi», Ə. Şibli
«Mədəniyyətlər tarixi», V. Dorant
«Xristian ilahiyyatı», Henri Tesin
«Fəlsəfi terminlər ensiklopediyası», tədqiqatçı qrupu
«Məsihi ilahiyyatı», Alister E. McGrath
«Dəlalətül-hairin», İbn Məymun
«Əzəmətli xəzinə», Səlim ibn Cərcis
«Xristian dünyası». Robert Hiyom İ. Mulent
«İncillərin mahiyyəti haqda», Keoi Velf
«Dinlərin ətraflı tarixi», C. Nas
«Xristianlıq və dünya dinləri», Arnold Toinbi
«Üyuni-Əxbari-Rza (ə) », Şeyx Səduq
«Elm fəlsəfəsi və tarixi», Helzi Hal, Levis Vilyam
«Qərb fəlsəfəsi tarixi», B. Rassel

Sonra İmam Rza (ə) yəhudi aliminə baxaraq buyurdu: «Ey Rəis Calut, səni and verirəm Musanın (ə) gətirdiyi möcüzələrə, diqqətlə qulaq as və (yalandan yox demə) inkar etmə! Tövratda Məhəmməd (s) və onun ümməti barəsində yazılanları oxumusanmı? «Axırıncı ümmət, bir dəvə minmiş şəxsə itaət edər. Onlar Allahı təzə zikrlərlə təsbih edərlər. Əvvəlki ümmətlərdən fərqli olaraq, Allaha yeni məscidlərdə, yeni təsbihlərlə ibadət edərlər. Bəni-İsrail gərək onlara itaət etsin ki, qəlbləri imanla aramlaşsın...»

-Ey Yəhudi, Tövratda qeyd olmuş bu ayələri təsdiqləyirsənmi?

Rəis Calut: «Bəli, mən bu ayələri Tövratda görmüşəm...»[1]

Gördüyünüz kimi, İmam Rza (ə) Yəhudi və Məsihi alimlərinə onların öz kitab və etiqadlarından, çox böyük hünərlə Tövhidi sübut edərək, Uca Tanrıdan başqasının ilahiləşməyini qeyri-mümkün və məntiqsiz sayır.

Qurani-kərimdə Həzrət İsa (ə) və Ruhul-Qüds çox böyüklüklə yad olunurlar. İsa (ə) Allahın ən əzəmətli peyğəmbərlərindən biri sayılır. Ruhul-Qüds isə Allahın əmrilə ona qeyb aləmindən köməklər edir. Quranda «Ruhul-Qüds», ya «Ruhul-əmin» İlahi mələyi kimi tanıdılır və bütün peyğəmbərlərə, o cümlədən, Həzrət İsaya (ə) və Həzrəti Məhəmmədə (s) İlahi vəhyi xalqa çatdırmaqda köməklik edir. Quran Allahdan başqa hər nə varsa Allahın məxluqatı və yaratdığı bilib, həzrət İsa və Ruhul-Qüdsü də bu ümumi qaydadan müstəsna etməmişdir. Həmçinin, xristianların əqidə bəslədikləri «üç üqnum əqidəsi»-ni də küfr və batil sanır.

1. Üyuni-Əxbari-Rza (ə), c. 1, səh. 104 -108

Elə buna görə də Qurani-kərim Məhəmməd peyğəmbər (s) və onun Əhli-beyti (ə) həmişə məsihiyyətdə sonradan meydana gəlmiş küfr və şirk fikirlərlə mübarizə aparırdı. Dediyimizə nümunə olaraq İmam Rzanın (ə) yəhudi və xristian alimlərilə bu mövzuda apardığı bəhslərdən bir neçə parçanı (ixtisarla) nəzərinizə çatdırırıq.

İmam Rza (ə) Məmunun sarayında Məsihi alimi Caselikdən soruşur: «İsanın ölüb-dirilməsinin Allahın iznilə olmasına etirazın yoxdur ki?»

Caselik: «Etirazım var! Çünki ölüdiriləndən, anadangəlmə kor və şilə şəfa bəxş edən şəxsin özü Allah sayılmalıdır.»

İmam Rza (ə): «Yuşə peyğəmbər (ə) də İsa (ə) kimi su üzərində batmadan gəzib, ölü dirildib və anadangəlmə korlara şəfa bəxş edirdi. Bəs nəyə görə ümməti onu Allah adlandırmadı? Və heç kəs onu Allah sanaraq ibadət etmədi?

Həmçinin, Hezqil peyğəmbər (ə) də, İsa (ə) kimi möcüzələr yaradırdı. Belə ki, 60 illik 3500 ölünü məhz Hezqil peyğəmbər (ə) (Allahın iznilə) diriltdi!»

Bu zaman İmam (ə) üzünü məclisdə əyləşmiş yəhudi alimi Caluta tutaraq buyurdu: «Sən bilirsənmi «Tövrat» bu 3500 cavanın Bəni-İsrail tayfasından olduğunu söyləyir? Və orada deyilir ki, Boxtun-Nəsr onları Bəni-İsrail əsirlərindən ayıraraq Vabildə öldürdü? Sonralar isə Hezqil peyğəmbər (ə) onları Allahın göstərişilə diriltdi? Bu sözlərin hamısı Tövratda mövcuddur. Sən bunları inkar edə bilməzsən. Çünki bu sözləri ancaq kafirlər inkar edirlər.» Yəhudi alimi Calut dedi: «Biz bu sözləri eşitmişik, bilirik və qəbul edirik!»

İmam Rza (ə) Caselikə üz tutaraq buyurdu: Ey Caselik, bizim Peyğəmbər (s) anadangəlmə kor, şil və dəlilərə şəfa vermək qüdrətinə malik idi. O, heyvanlar, quşlar, cin və şeytanlarla danışmağa qadir idi. Lakin biz onu Allah sanmırıq. Vahid tanrıdan başqa heç kimi özümüzə Allah bilib ona ibadət etmirik. Biz bütün peyğəmbərlərin üstünlüyü və əzəmətinə iman gətirsək də heç bir halda onları ilahiləşdirmirik. Siz isə Yuşə (Yeşeya) peyğəmbər (ə), Hezqil (Hezegil) (ə) və Məhəmməd peyğəmbərin (s) İsa (ə) kimi möcüzəyə qadir olmalarını bilsəniz də təkcə İsanı (ə) Allah sanırsınız!...

Əgər ölü diriltmək, anadangəlmə kor və şilə şəfa vermək bir kəsin Allah olmasına dəlalət edirsə, gərək onda bütün peyğəmbərləri Allah biləsən! »

Bu zaman hər yanı sükut bürüdü. Bütün nəzərlər Caselikə tərəf yönəldi. İmam Rza (ə) buyurdu: «Caselik, nə fikirləşirsən?»

Caselik dedi: «Şəhadət verirəm ki, Allahdan başqa Allah yoxdur.»

Ümumiyyətlə, Qurani kərim Allah-təalanı «Allah birdir», «Onun heç bir şeyə ehtiyacı yoxdur», «O hər bir şeyə qadirdir», «Allahın misli-bərabəri yoxdur», «O sizin qəlblərinizə agahdır» və bu kimi yüzlərlə ayədə ən kamil və əlçatmaz vəsflərlə mədh edir. Və dönə-dönə Uca Tanrının təkliyinə israr edən Quran öz sözünün sübutu üçün buyurur: «Əgər yerdə və göydə Allahdan başqa Allahlar olsaydı, o zaman bütün aləmin nizam-intizamı pozulardı. Ərşin Rəbbi olan Allah ona nisbət verilənlərdən (Ata və ya şərik sahibi olmaqdan) uzaqdır.» *(Ənbiya , 22)*

Qurani kərim yuxarıdakı ayədə kainatın iki və ya çox Allah tərəfindən yaradılmasını, ya idarə edilməsini qeyri-mümkün sayıb və bunun səbəbini kainatda nizam-intizamın pozulması ilə açıqlayır. Qurana görə, əgər dünyanı yaradan iki, ya çox Allah olsaydı, o zaman onların hər biri dünyanı və onun parçalarını istədikləri formada yaradardı. Bu da dünyanın düzgün qurulmaması və nəhayət, onun dağılması ilə nəticələnərdi. Məsələn, günəşi yaradan Allah o qədər istilik verərdi ki, başqa Allahın yaratdığı insanlar günəşin fövqəladə və dözülməz hərarəti nəticəsində məhv olardılar. Həmçinin, küləyi yaradan Allah ona elə bir qüvvə verərdi ki, o biri Allahın yaratdığı bütün varlıqları göyə sovurardı. Deməli, əgər hazırda dünya nəzmlə yaranıb və proqram əsasında idarə olunursa, bu o deməkdir ki, yaradan və idarə edən yalnız qüdrəti tükənməyən vahid bir varlıqdır (Allahdır).

Belə sual meydana gələ bilər ki, dünyanı yaradan və onu idarə edən bir neçə Allahı təsəvvür etmək heç də qeyri-mümkün bir şey deyil. Ona görə ki, təsəvvür etdiyimiz Allahlar dünyanı yaradarkən və onu idarə etdikləri vaxt bir-birilərilə məsləhətləşib nəzm-intizamı qoruya bilərlər. Beləliklə, çox Allahın mövcud olması ağıldan kənar deyil.

Cavab: Əgər Allahlar bir-birilərilə məsləhətləşirlərsə, bu o deməkdir ki, onların heç biri tükənməz elmə və qüdrətə malik deyil. Çünki, məsləhət nəyisə bilməyəndə və ya nədəsə şəkk edəndə və yaxud da hansısa bir mürəkkəb məsələdə ortaya çıxır.

Allah-təala isə bütün dinlərə əsasən hər bir şeyi bilir və onun üçün qaranlıq və mürəkkəb heç bir şey yoxdur. Deməli, Allah-təaladan başqa Allahların mövcud olmaları, hətta təsəvvür olunmaları belə batil və ləğv sayılır.

Üç üqnum İslam baxımından

Qurani-kərimin ən əsaslı və köklü məsələlərindən olan tövhid anlayışı, İlahi mərifətlərin birincisi olmaqla yanaşı İslam dinində olan bütün məsələlərin istisnasız şəkildə dayaq nöqtəsidir. Həmçinin, Quranda göstərilən peyğəmbərlərin heç birinin vahid Allaha doğru çağırışları bu kitabda zikr olan səmavi dinlərin bir tanrı tərəfindən göndərilmələri, İslam Tövhid inancını ləkələyən və ona şübhə oyadacaq ən kiçik fikirlərlə belə mübarizəsini bir daha açıq şəkildə bəyan edir. Elə buna görə də, Qurani-kərim İlahi Tövhiddən uzaq düşməyi bağışlanmayan bir günah sayaraq buyurur: «Allah-Taala heç vaxt ona şərik qoşmağı bağışlamaz. Lakin əgər bundan başqa günah olarsa (ilahi məsləhəti olduğu halda) istədiyi şəxsi bağışlayır.» *(Nisa, 48)*

Deməli İslamda şirk və tövhiddən uzaq düşmək necə böyük bir günahdırsa, Allah-taala bütün günahları məsləhət bildiyi zaman bağışlayır, lakin şirki heç bir vaxt bağışlamağa hazır deyil. Hətta müqəddəs Quranda müşrik insanın yaxşı əməllərində İlahi yanında puç və dəyərsiz sayılır: «Sənə və səndən qabaqkı bütün peyğəmbərlərə vəhy olunmuşdur ki, əgər müşrik olsanız əməllərinizin hamısı hədər olacaqdır. Və əlbəttə ki, ziyan görənlərdən olacaqsınız.» *(Zümər, 65)*

Müqəddəs Quran həmişə «üç üqnum əqidəsi»ni və Allaha şərik qoşan bütün əqidələri batil sayaraq, belə bir inanc sahiblərini nifrin etmişdir. Buna nümunə olaraq bir necə ayəyə işarə edirik:

1. «Həqiqətən də Allah üçdür deyənlər kafir oldular. Allahdan başqa bir Allah yoxdur. Əgər onlar (Məsihilər) öz dediklərindən əl çəkməsələr o kafirləri böyük əzab gözləyir!» *(Maidə, 73)*
2. «Yəhudilər dedilər: Üzeyir Allahın oğludur. Xristianlar dedilər: Məsih Allahın oğludur. Onlar öz sözlərilə özlərini küfr edənlərə oxşadırlar. Allah onları öldürsün. Yenə Allaha böhtan atırlar.» *(Tövbə, 30)*
3. «Allah, Məryəm (ə) oğlu məsihdir deyəndər kafir oldular. Bir halda ki, Məsih dedi: Ey Bəni İsaril, mənim və sizin rəbbiniz olan Allaha ibadət edin. Allah, ona şərik qoşana Cənnəti haram və Axirətin isə Cəhənnəm etmişdir.» *(Maidə, 78)*

Əsrlər boyu Avropanın ən tanınmış alim, filosof, ilahiyyatçı və tarixçilərinin, bu əqidəyə qarşı çıxmaları, Pavelin İsa (ə) barəsindəki etiqadnaməsinin nə qədər əsassız və uydurma olduğundan xəbər verir. Bu etiqadlar əgər İsanın (ə) həqiqi təlimlərində olsaydı, heç vaxt həvarilərin belə şiddətli ixtilafları ilə üzləşməzdi. Diqqət etmək lazımdır ki, burada söhbət dinin kök və əsl bünövrəsi barəsində yaranmış ixtilafdan gedir, nəinki hər hansı mübahisə törətmiş bir rəvayət və canişinlik iddiasından. Çünki əgər bu mübahisə dində olan hər hansı bir hökm və ya İsadan (ə) sonra olacaq canişin barəsində olsaydı, məsələyə adi yanaşmaq mümkün idi. Amma burada söhbət dinin özündən, özülündən gedir. Yaranmış ixtilaf və pərakəndəlik elə bu səbəbdən də təəccüb doğurur, İsanın (ə) həqiqi dinində belə xurafat dolu əqidənin olmadığını yetirir.

Beləliklə, Volterin «üç üqnum əqidəsi» barəsində söylədiyi fikirlərlə bu bəhsi sona yetiririk:

İnsan, «Allah olan İsanın» necə ana bətnində doğularaq bu dünyaya gəldiyini, sonra isə insanlar tərəfindən dara çəkilərək öldüyünü və yenidən dirildiyini fikirləşdikdə, heyrətə gəlir. Ağıllı insan bu sözün batil , uydurma olduğuna istər-istəməz etiraf edir. Hər nə qədər özündən soruşsan ki, adi bir yəhudi (İsa) necə oldu «Allah» oldu?!» Öz sualına cavab tapa bilməyərək, onun fərziyyə olduğunu anlayır.

Qəribədir ki, məsihilər «üçün bir və birin üç» olduğunu başa düşmədikləri halda, ona necə inanırlar? Bu açıq-aşkar düşüncəsizlik deyilmi? Qədim iranlılar və yunanlar günəşə pərəstiş edirdilər. Saiblilər ulduzları, finlilər küləyi və keçmişdə yəhudilər «mis ilana» ibadət edirdilər. Lakin bəşərin rüsvayçılığı o dərəcəyə çatdı ki, adi bir insanı sonsuz, əbədi-əzəli Xaliq, Yaradan sandırlar! Və bununla kifayətlənməyərək, öz Allahlarının «ətini və qanını «çörək və şərab» şəklində dilləri arasında çeynəyir, onu həzm edərək çirkablığa qərq edirlər.

İlahi, ey Ulu Tanrı, mən sənin varlığına inanıram! Sənsə mənim bu səmimi naləmi eşit və qəbul et. Mənim dinsizliyim (hər hansı bir dinə qulluq etməməyim) Səni alçaltmır. Amma bu camaat səni təhqir edərək, düzgün tanımır. Mən xristian deyiləm! Çünki səni çox sevirəm. Və daim sevmək istəyirəm.» *(«Volterin külliyyatı», c. 26, səh. 292)*

İndi də onun tərəfdarları Untitarianistlər, İtaliya, Rumıniya, İsveç, Hollandiya, İngiltərə, Amerika, Macarıstan və sair ölkələrdə fəaliyyətdədirlər.[1]

1303-cü ildə «Papa» rütbəsinə malik VIII Boniface belə deyir: «Gülməlidir ki, bunlar Allahı həm üç və həm də bir sanırlar... Gülməlidir ki, «Allah insan surətində dünyaya gəlibdir» deyirlər.» *(«Mədəniyyətlər tarixi», c. 4, səh. 1098)* İtaliyalı Qabril Dasalo, Fransalı Kastalyun, Hollandiyalı D. Erasmus, İtaliyalı Cordana Bruno[2] və C. Vanini,[3] rusiyalı L. Tolstoy[4] və digər yüzlərlə alim «üç üqnum əqidəsi»nə qarşı çıxmış və onlardan bəziləri ağır işgəncələr altında canını tapşırmış, amma öz fikrindən əl götürməmişdir.[5]

İndiki azad fikirli xristian mütəfəkkirləri artıq «Allahın oğlu İsaya» yox, nümunəvi isan-peyğəmbər olan İsaya (ə) inanırlar.[6]

Alman alimi Nitsşe (1844-1900) «üç üqnum inancı»na etiraz səsini ucaltmaqla birgə, İsanın (ə) edam olunmadığını da təsdiqləyir. *(Nitsşe, «Yaxşı və pis», səh. 91)*[7]

Alman filosofu və ilahiyyatçısı Şlayxmaxer[8] (1768-1834) XIX əsrdə[9] və onun müasiri D. Kant[10] (1724-1804) bu inancın əleyhinə çıxmış[11] və İsa Məsihin (ə) yalnız ilahi peyğəmbər oluduğunu söyləmişlər. İsveç alimi Svidinbergi (Svedenborg[12]) (1688-1774) də bu cərgəyə aid etmək olar.[13]

---

1. İ. Mulent, «Xristian dünyası», səh. 309-313; F. Devid, M. Suzini, F. P. Suzini, C. Bedel, Milton, Nyuton və başqaları da təkallahlı olmuş, «üç üqnum əqidəsi»ni rədd etmiş və İsanı (ə) yalnız peyğəmbər saymışlar.
2. Cordano Bruno (1548-1600) italyan filosofu, sxolastik fəlsəfə və Roma katolik kilsəsi əleyhinə mübariz; 8 illik həbsdən sonra inkvizisiya tərəfindən Romada yandırılmışdır. («Fəlsəfi terminlər ensiklopediyası», tədqiqatçı qrupu, səh. 66)
3. Culio Cezare Vanini (1585-1619) italyan alimi, kilsəyə qarşı «hörmətsizlikdə, küfr»də müqəssir bilinərək Tuluza şəhərində diri-diri yandırılmışdır.
4. Lev Nikolayeviç Tolstoy (1828-1910) rus yazıçı və mütəfəkkiri.
5. «Mədəniyyətlər tarixi», c. 5, səh. 605; c. 6, səh. 348 və 575; «Elm fəlsəfəsi və tarixi», səh. 171; Keoi Velf «İncillərin mahiyyəti haqda», səh. 104-128
6. «Protestant ilahiyyatı», səh. 58-113«Elm fəlsəfəsi və tarixi», səh. 171; Keoi Velf «İncillərin mahiyyəti haqda», səh. 104-128
7. «Qərb fəlsəfəsi tarixi», c. 1, səh. 462
8. Fridrix Ernest Daniel Şleyermaxer (1768-1834) alman protestant teoloqu və filosofu.
9. «Fəlsəfə və məsihi əqidəsi», səh. 111-112
10. İmmanuil Kant (1724-1804) alman filosofu və alimi, klassik alman idealizminin banisi.
11. Həmin yer, səh. 102
12. Svedenbarq Emmanuel (1688-1772) isveç natrualist alimi.
13. «Xristian dünyası», səh. 290-292

XII əsrdə Fransanın cənubunda Albi vilayətində Albikenses adlı məsihi firqəsi yarandı. Onlar kilsənin ədalətsizliyinə və amansız zülmünə etirazla birgə,[1] «İncil» ləri başqa cür təfsir edir, «Üç üqnum əqidəsini» rədd edir və İsanı (ə) Allahın oğlu saymırdılar. 1208-ci ildən etibarən 20 il ərzində bir vilayət yerlə yeksan edildi. Papanın xüsusi canişini Arnauld uşaqdan tutmuş qocaya qədər hamını öldürməyi əmr etdi. Və amansız təftişlər Albikenses firqəsini yer üzündən sildi.[2]

Amma «üç üqnum əqidəsi» ətrafındakı ixtilaf və münaqişələr nəinki səngimədi, əksinə, daha da gücləndi. Bu hətta orta əsrlərdə də müşahidə olunur.[3]

XVII əsrin birinci yarısı çoxsaylı alimlər və tədqiqatçılar İsanın (ə) «Allahın oğlu» olmasını inkar etdilər.[4]

XVI əsrin sonu, XVII əsrin əvvəllərində Protestant məzhəbinin öz içində italiyalı xristian alim Sosinus (1549-1604) ki, sonradan onun fikirləri «Sosinianism» adı altında inkişaf etdi, «üç üqnum əqidəsini» rədd edərək, onu yunan fəlsəfəsinin qalıqları saydı. Məsihi «Allahın oğlu» yox, adi nümunəvi insan və peyğəmbər adlandırdı.[5]

İspaniyalı S. T. Mixail (1511-1553) 1531-ci ildə «Üç üqnum inancının səhifələri» adlı kitab yazaraq, bu inanca inamı rüsvay etdi. O belə əqidənin incildə öz əksini tapmadığını, İsanı«Allahın oğlu» adlandırmağın küfr və dinsizlik olduğunu yazdı.

Lakin M. Lüterin (1483-1546) davamçıları və Kalvin[6] tez bir zamanda onu kafir adlandıraraq, oda atıb diri-diri yandırdılar.[7]

---

1. «İncillərin mahiyyəti haqda», səh. 127-128
2. Həmin yer, səh. 128-129; «Mədəniyyətlər tarixi», c. 4, səh. 1037
3. Helzi Hal, Levis Vilyam, «Elm fəlsəfəsi və tarixi», səh. 135
4. «Mədəniyyətlər tarixi», c. 7, səh. 220
5. «Protestant ilahiyyatı», 34 səh; K. Braun. «Fəlsəfə və Məsihi əqidəsi», səh. 30; «The New Encyclopedia Britannica», 15 th editian. (32 vols)
6. Jan Kalvin (1509-1564) «Fransada Reformasiya xadimlərindən biri. 1536-ci ildə Cenevrəyə köçmüş və burada diktator olmuş (1541), dünyəvi hakimiyyətin kilsəyə tabe edilməsinə nail olmuşdur. O öz təlimləri ilə burjua sahibkarlığına haqq qazandırmışdır. Barışmaz protestant olan Kalvin öz hakimiyyəti dövründə bir çox alimləri, o cümlədən də, M. Serveti diri-diri oda ataraq, yandırmaq əmri vermişdir (1553). («Fəlsəfi terminlər ensiklopediyası», tədqiqatçı qrupu, səh. 213)
7. «Dinlərin ətraflı tarixi», səh. 680-681; «Mədəniyyətlər tarixi», c. 6, səh. 566; «Dünyanın hazırkı dinləri», səh. 361, Robert Hiyom

Yadda saxlamaq lazımdır ki, ümumiyyətlə «üç başlanğıc» inamı Assuriya və qədim Babilistan dinlərində də var idi. Dünyada yaranmış ilkin «üç başlanğıc» haqqındakı fikir isə günəşpərəstlərə aiddir. Bu əqidə «Hind-Avropa üçlüyü»nün bünövrəsini təşkil edir. «Veda» larda oxuyuruq:

«Günəşə iman bəsləyirik. O, bir Allahdır, hər şeyi idarə edəndir, yerin və göyün yaradanıdır. Onun yeganə, vahid, «oğlu» olan «Atəşə» iman bəsləyirik. O, nurdan bir nurdur. «Qeyri-məxluq»dan doğulmuş və mahiyyətcə «Ata» ya bərabərdir. O, «ruh» dan cəsəd şəkilində yaranmış, bakirə qızın bətinində yerləşmişdir.»

Burada maraqlı bir faktı da qeyd etmək yerinə düşərdi: «Nikeyya şurasında 300-ə yaxın biri-birindən fərqli «incil» əlyazmaları ortaya çıxdı. İncillərin hansının saxta, hansının həqiqət olmasını dəqiqləşdirmək Konstantinə o qədər ağır gəldi ki, olduqca gülünc bir qərar qəbul etdi: «Bütün incillər «mərkəzimizdə» yığılsın. Otağın qapısı kilidlənsin. Bütün gecəni «müqəddəs atalar» Allaha dua etsin ki, həqiqi incil mizin altından çıxıb, onun üstündə qərar tutsun!» Elə belə də oldu.

Səhər açılanda, Pavelin əqidəsini dəstəkləyən incil - İskəndərin nümayəndəsi Asanasyusun gətirdiyi incil - mizin üzərində müşahidə olundu. Bununla da qalan bütün incillər zorla müsadirə olunaraq çox hissəsi yandırıldı, bəziləri isə arxivdə saxlanıldı. Amma heç kim Konstantinin qorxusundan soruşa bilmədi ki, otağın açarı gecə kimin yanında idi. Çünki əgər açar Konstantinin yanında olmuş olsaydı, sual edən, şübhəsiz padşaha qarşı böhtan və təhqir ittihamı ilə edam olunacaqdı.[1]

Lakin ixtilaflar səngiməd və 381-ci ildə Konstantiniyyə şurası təşkil olundu. Bu şura «Üç üqnum əqidəsi»ni təkmilləşdirərək onu təsdiqlədi. Belə ki, müqəddəs Ruhu da zatən Ata Allah və oğul Allah (İsa) ilə eyni məqamda sayaraq vahid bir zata məxsus olduğunu bəyan etdi.

«Üç üqnum əqidəsi»nin tərəfdarları və müxalifləri arasındakı münaqişələr, bununla sona yetmədi. Bu səbəbdən də, Koldson şurası (451-ci ildə) quruldu. Koldson şurası İsanın (ə) insan olduğuna etiraf etdi, eyni halda isə yenə onu Allahın oğlu saydı. Bu isə müxalifləri razı salmadı. 589-cu ildə Atanasyus şurası da çəkişmələrə son qoya bilmədi. Baxmayaraq ki, müqqəddəs Ruhun Allahla eyni xətadan olmadığını söylədi, amma bu «Üç üqnum əqidəsi»nə etiraz edənləri qane etmədi. *(«Dinlər tarixi», c. 3, səh. 771-768; «Qərb fəlsəfəsi tarixi», c. 1, səh. 471-472; «Protestant ilahiyyatı», səh. 17-20; «Mədəniyyətlər tarixi», səh. 633-636)*

---

1. “İsa (ə) İslam elçisi”, Doktor Əhməd Behişti, səh. 133

Qeyd etmək lazımdır ki, «üç üqnum əqidəsinə» inananlar və inanmayanlar arasındakı ixtilaflar o qədər şiddətli idi ki, din rəhbərlərindən əlavə, xalq, yəni hər qrupun tərəfdarlarının belə bir-birilərini görməyə gözü yox idi. *(«Qərb fəlsəfəsi tarixi», c. 1, səh. 625 və «Protestant[1] ilahiyyatı», c. 2, səh. 729-734)*

Nəhayət, ki, Konstantin həm din xadimlərinin, həm xalqın və həm də öz ailəsi daxilindəki qarşıdurmalardan bezdi.[2] Və çəkişmələrə «son qoymaq niyyəti ilə bir şura yaratdı». Sonradan «nikeyya» adlanan bu şura yaranmış ixtilaflara «vahid qərar»la son qoymalı idi. Konstantin isə özünü bitərəf göstərməyə çalışırdı. Çünki o nüfuzunu saxlamaqla, daha doğrusu, özünə düşmən qazanmamaqla birgə, arvadının və bacısının da tənələrindən qorxurdu.

Tarixi mənbələrə əsasən, Pavelin tərəfdarları Nikeyya şurasında, 325-ci ildə, məğlub olsalar da, şurada iştirak edənlərin əksəriyyəti «üç üqnum əqidə»sini təsdiqləməyə səs verdilər. Onu şuranın vahid əqidəsi kimi tanımağa imza atdılar. Buna səbəb isə, söylənilən əqidənin bütpərəst Konstantinin dininə olan hədsiz oxşarlığı idi. Bəyannaməyə diqqət etdikdə isə hər şey aydın olur: «Nikeyya məclisinin son qərarı:

1. (Roma bütpərəstlərinin müqəddəs saydığı) bazar günü, rəsmi dini tətil elan olunsun.[3]
2. (Günəş Allahının «doğulduğu» gün) 25 dekabr İsanın (ə) ad günü qərar verilsin.[4]
3. Günəş üzərində olan xaç müqəddəs sayılsın.[5]
4. «Üç üqnum əqidəsi» məsihiyyətin ana əqidəsi qərar verilsin.»

---

1. Protestantizm, (latın sözüdür, (protestans) etiraz edən», «açıq şəkildə sübut edən» mənasınadır) Katolisizm və pravoslavlıqdan sonra xristianlığın reformasiya dövründə meydana gəlmiş cərəyan. Protestantlar katolik məşhərini qəbul etmirlər. Bəzi müqəddəsləri, mələkləri və Məryəmi (ə) bir növ rədd edirlər. Protestantların təsəvvürünə görə insana firavanlıq, səadət Allahın köməyilə nəsib olur. Kilsədən yan keçməklə «nicat» yalnız insanın şəxsi etiqadı və Allahın iradəsi sayəsində əldə edilir. Onlar nəinki kilsəyə və ruhanilərə, eyni zamanda dini ayinlərə də ikinci dərəcəli yer ayırırlar. (Şəriət öz əhəmiyyətini itirmiş) ikonalara, quru cəsədlərə, təbərrüklərə sitayiş yoxdur. Skandinaviya ölkələrində Almaniya, İsveçrə, Böyük Britaniya, ABŞ, Kanada, Avstraliya və s. kimi ölkələrdə yayılmışdır.
2. Konstantin bütpərəst idi. Yelena (arvadı) Pavelçi və Konstantina (bacısı) Pavelin əleyhdarı idi.
3. Xristianlar əvvələr «cümə» gününü tətil sayırdılar.
4. Bəzi xristian məzhəbləri bu günün İsaya aid olmadığını söyləyirlər. Məs: Yeqova şahidləri. Onlar ümumiyyətlə üç üqnum əqidəsinə də inanmırlar.
5. Konstantin günəş Allahına ibadət edirdi.

Və birin üç olması və üçün bir olması heç bir ağıla sığmır. Bütün bu söylənilənlərdən məlum olur ki, İslam dininin bəyan etdiyi «tövhid» inancını bəşərin ağıl və təfəkkür sahibləri həmçinin, insanların daxilindən gələn hissləri təsdiqləyərək xristianların kor-koranə əqidə bəslədikləri «Üç Allahlıq» inancını əsassız və məntiqsiz sayır.

Üç üqnum əqidəsinin qısa tarixi

Diqqət etmək lazımdır ki, Pavelin məktublarında «üç üqnum əqidəsi birbaşabəyan olunmasa da, onun İsanın «Allahın oğlu» sayması, «Fəda-qurtuluş» etiqadlı olması və onu ilahiləşdirməsindən xəbər verən risalələri», bu əqidənin yaranmasında əsaslı rol oynadı. Elə bu səbəbdən də o, üç üqnum əqidəsinin, banisi sayılır. Pavelin tərbiyə etdiyi kilsə rəhbərləri «üç üqnum əqidəsini» Məsihi dininin kökü və bünövrəsi adlandıraraq, buna inanmağı hamıya vacib saydı. «Üç üqnum əqidəsi»-nə inanmayanları isə təqib etməyə və cəzalandırmağa başladı.

İsanın (ə) həqiqi həvariləri onun təlimlərini olduğu kimi öz şagirdlərinə və tərəfdarlarına təbliğ edirdi. Onlar Pavelin uydurmalarına məhəl qoymadan İsanı (ə) «Allahın oğlu» saymır, «Fəda-qurtuluş» əqidəsinin batil olduğunu israrla vurğulayırdılar.

İş o yerə çatdı ki, İranaeyus[1] (130-200) 190-cı ildə şəxsən Papa Viktora məktub yazaraq, «üç üqnum əqidəsinə» inanmayanların qanını tökməyə son qoymasına çağırdı. O özü də bu əqidəyə inanmırdı.

Tertulyant (160-220), İrgen (180-254), Dyodros, Lusyan (312), Aryus[2] (250-336) kimi dövrünün görkəmli şəxsiyyətləri də «üç üqnum əqidəsinə» inanmamış və daim onunla mübarizə aparmış, hətta bu yolda şəhid olmuşlar.

Birinci əsrdə yaşayan çoxsaylı məsihi məzhəbləri, məsələn, Ebionites, Cerinthians, Basilidians, Carporatians, Hypisistarians və sair... «üç üqnum əqidəsinin» tam əleyhinə idilər.

---

1. Layunz məntəqəsinin baş keşişi.
2. Aryus, İskəndəriyyə şəhərindəki kilsənin rəhbəri idi. İsanın (ə) Allahın oğlu yox, peyğəmbər kimi tanıyırdı. Onun tərəfdarları da onun kimi Pavelin fikirlərinin əleyhinə idi. Arianizm firqəsi VI-VII əsrlərə qədər davam tapdı. Sonra isə şiddətli təqiblərə məruz qaldığı üçün məhvə uğradı.

Sədəqən gizli olsa, atan da sənə açıqca əvəzini verəcəkdir.[1] Gizlində atana (Allaha) dua et.[2] Çünki atanız[3] (cəm şəkilçisi)... İsa dedi: Ey göylərdə olan atanız...[4] (cəm şəkilçisi)

Səmavi atanız! (nəinki atam?!) Və həmçinin (*Matta, 6-cı fəs. 18 s, 6-cı fəs. 26 s, 7-ci fəs. 11 s. və s.)*

Gördüyünüz kimi, «Ata» ibarəsi Allaha məcazi mənada aid edilmişdir. İsa özünü də məcazən «Allahın oğlu» adlandırmışdır. Çünki o özünü və digərlərini Allahın yaradılmışı və bəndəsi sayır... Lakin məsihilər bu ibarələri öz həqiqi mənasında «mən», Tolstoy Nikolay oğlu» olduğu kimi işlədirlər! Mən bu müşriklərin sözlərindən Allaha pənah aparıram! Görən, bu azğınlıq və zəlalətin nişanəsi deyildirmi?! Bütün bunlar əbədi, əzəli, sonsuz, bənzərsiz və yeganə olan Allaha şərik qoşmaq deyildirmi?!» *(«L. N. Tolstoy, «İncilə müqəddimə», səh. 25)*

L. N. Tolstoyun sözlərinə diqqət etsək, görərik ki, bu alimin ümdə iradı xristianlığa, onların şirkə və bütpərstliyə (üç Allahlığa) üz gətirmələridir.

Deməli, Tövhiddən başqa əqidəyə inancın batil və əbəs olması təkcə islamın və müsəlman aləminin fikri deyil. Xristianlığı dərk edən və onun iç üzünü bilənlərdə bu məsələyə etiraf edirlər. Necə ki, xristian dünyasının böyük filosofu Volter yazır:

«Dünyada mövcud olan dinlər arasında təkcə İslam dini İlahi dininə bənzəyir. Məhəmmədin (s) yaydığı bu din sözsüz ki, xristianlıqdan olduqca üstündür. Çünki İslam heç bir yəhudi kişin (İsa (ə)) Allah və heç bir yəhudi qadını (Məryəm (ə)) Allahın anası (və həm də Allahın arvadı?!) sanmamışdır...

Məhəmmədin dini heç zaman Allaha küfr etməmiş, bir Allahı eyni halda üç bilməmişdir, onun dini məsihilərin düşündüyü kimi Allahı «Rəbbani gecədə» çeynəyib həzm edərək çirkablığa atmamışdır! *("İslam Volter baxımından", səh. 99)*

Təbiidir ki, üç Allahın bir və birin üç olması insanda ilk baxışda çaşqınlıq yaradır. Lakin azacıq diqqət etdikdən sonra bu əqidənin gülünc olması aydın olur. Ona görə ki, bir fərd yalnız bir və üç fərd yalnız üç olaraq qalır.

1. Matta, 6-cı fəs. 4
2. Matta, 6-cı fəs. 6
3. Matta, 6-cı fəs. 8
4. Matta, 6-cı fəs. səh. 8, 14-15-ci cüm.

M. Miller yazır: «Diqqət etmək lazımdır ki, kilsənin iddia etdiyinin tam əksinə olaraq, İsa (ə) özünü nə cismani, nə də ruhi cəhətdən «Allah» və «Allahın oğlu» adlandırmışdır. O özünü və başqalarını «oğul», Allahı isə «Ata» ona görə adlandırmışdır ki, hamı uca Yaradana bağlı və ona möhtacdır. Hamı Allahın «bəndəsi» olmaq - «Allahın oğlu» olmaq üçün çalışmalıdır.

Dar düşüncəli insanlar isə bunu başa düşməyərək və ya bilərəkdən, məcazi mənanı tullayaraq, onu həqiqi mənada işlətmişlər.» *(«Qədim kilsə tarixi», səh. 68)*

Millerin sözü, məntiqə olduqca uyğun gəlir. Çünki İsa (ə) «İncil»də hamını «Allahın övladı» sayır.

«Görün, Ata (Allah) bizə necə bir məhəbbət göstərmişdir ki, biz hamımız «Allahın övladları» adlanırıq. Sevimlilərim, indi biz Allahın övladlarıyıq.» *(Yəhya, 1-ci məktub, 3-cü fəs. 1-2-ci cüm.)*

«İsanın Məsih olduğuna iman gətirən hər kəs Allahdan doğulmuşdur.» *(Yəhya, 1 məktub, 5-ci fəs. 1-ci cüm.)*

«Allahdan doğulan kimsə günah işlətməz... Kimin Allahın övladı, kimin də şeytanın övladı olduğu bundan bəlli olur.» *(Yəhya, 1-ci məktub, 3-cü fəs. 9-10-cu cüm.)* Yuxarıdakı cümlələrə diqqət etdikdə, «oğul»un məcazi mənada olduğu gün kimi aydınlaşar.

Böyük rus yazıçısı, alim, Tolstoy bu barədə belə yazır: «Məsihilər» Allahın oğlu ibarəsini təkcə İsaya aid edərək, bu ləqəbi fəqət ona məxsus etdilər. Və başqa insanların bu adla çağrılmasına razı deyildilər. Bu ləqəb bütün bəşərə aiddir və təkcə müəyyən bir şəxsə məxsus deyildir! Bu, incildən həqiqi məlumatı olan hər kəsə gün tək aydındır.»

Bəli, incil deyir: «İsa dedi: Qoy sizin nurunuz insanların qarşısında elə parlasın ki, xeyirxah işlər görsünlər və göylərdəki atanıza həmd etsinlər.[1] Siz göylərdə olan atanızın oğulları olasınız.[2] Beləliklə, səmavi atanız (Allah) kamil olduğu kimi siz də kamil olun![3] Ehtiyatlı olun... Yoxsa səmavi atanızdan mükafat almazsınız![4]

---

1. Matta, 5-ci fəs. 16
2. Matta, 5-ci fəs. 45
3. Matta, 5-ci fəs. 48
4. Matta, 6-cı fəs. 1

Bu isə dininin kökünü və təməlini «tövhid»in təşkil verdiyi Quranın, Tanrıya qoyduğu ehtiramdır.[1] Diqqət yetirmək lazımdır ki, Əhdi-ətiqdə və İncildə «Allah», «Rəbb», «Allahın oğlu» kəlmələri də məcazi məna olaraq Musa (ə), Yusif (ə), Süleyman (ə), İsa (ə) və İsrail tayfası haqqında işlədilmişdir:

1. Allah Musaya dedi: «Bax, səni Firona Allah etdim və qardaşın Harunu sənə peyğəmbər qərar verdim.» *(Çıxış, 7-ci fəs. 1-ci cüm.)*
2. «Allah dedi: Süleymanı seçdim ki, mənim oğlum olsun və mən də, onun atası» *(Günlərin tarixi, 28-ci fəs. 6-cı cüm.)*
3. «Allah dedi: İsrail tayfası mənim oğlumdur.» *(Çıxış, 4-cü fəs. 22-ci cüm.)*
4. «Madam ki, mən Rəbb olduğum halda ayaqlarınızı yudum.» *(Yəhya, 13-cü fəs. 14-cü cüm.)*
5. İsa dedi: «Allahın oğluyam» dediyim üçünmü, Atanın təsdiq edib dünyaya göndərdiyi şəxsə, «küfr edirsən» deyirsiniz?» *(Yəhya, 10-cu fəs. 38-ci cüm.)*

Bütün bunlar həqiqi mənada deyil, «Allahın seçilmiş bəndəsi», «elçisi» və «peyğəmbəri» mənasınadır.

İsanın (ə) barəsində« İncil»lərdə işlənmiş «Rəbb», «oğul» sözləri də həqiqi mənada ola bilməz. Lakin dörd incilə artırılmış məktublar isə bəzən bu kəlmələri məcazi mənada deyil, öz həqiqi mənasında işlətmişdir. Elə bu səbəbdən də Yeni-Əhd sonrakı nəsillərin bu sahədəki əqidə inhirafına səbəb olmuşdur.

«İncil»lər İsanı (ə) bizə, yalnız insan övladı, «peyğəmbər» və «bəndə» kimi tanıtdırır və aşkarcasına bizi «tövhidə» səsləyir, «oğul», «rəbb» kəlmələri həqiqi məna ola bilməz. Bir baxın:

1. «Əmrlərin ən birincisi! Dinlə, ey Bəni-İsrail, Allahımız Rəbb, bir olan Rəbbdir!» («Allahımız» kəlməsinə diqqət edin.) *(Matta, 22-ci fəs. 34-40; Mark, 12-ci fəs. 29-30-cu cüm.; Luka, 10-cu fəs. 25-28-ci cüm.)*
2. «Allah dedi: «Budur, Mənim seçdiyim bəndə (İsa).»
3. «Bu, Qalileyanın Nazaret şəhərindən olan İsa peyğəmbərdir.» *(Matta, 21-ci fəs. 11-ci cüm.)*
4. «Kim İnsan oğlu İsaya qarşı...» *(Matta, 12-ci fəs. 32-ci cüm.)*
5. «İnsan oğlu (İsa) qeyb olmuşları axtarıb...» *(Luka, 19-cu fəs. 10-cu cüm.)*
6. «İsa dedi: «İndi insan oğlu (mən) izzətləndi.» *(Yəhya, 13-cü fəs. 31-ci cüm.)*

---

1. Kövsər\1; Qədr\1

Xristianlara gəldikdə isə İsanı «Allah», «Allahın oğlu» müraciətlərilə ilahiləşdirdikləri halda, onu insanlar tərəfindən çarmıxa çəkiləcək qədər acizləşdirirlər. Əslində belə bir əqidənin kökü təhrif olunmuş incillərə qayıdır. Çünki incillərdə həzrət İsanın (ə) özünün istəmədiyi halda və məcburi şəkildə asılıb çarmıxa çəkildiyini ifadə edən yerlər mövcuddur: «Allahım, Allahım! Məni niyə tərk etdin?» - deyə yüksək səslə çığırdı. *(Matta -27, 46)* Mattaya əsasən, İsa (ə) bu sözü çarmıxa çəkilmiş vəziyyətdə, ruhunu təslim etməmişdən bir az öncə söyləmişdir. *(Bax: Mark, 15, 34)*

Xristianların üç üqnum əqidəsini sübut etmək üçün istinad etdikləri başqa bir cümlənin *(Matta, 28, 19)* çox qədim nüsxələrdə olmaması və bu cümlənin sonradan incillərə əlavə edilməsi isə tədqiqatçılar tərəfindən açıq şəkildə bildirilmişdir. Bundan əlavə, belə ibarələr «Ata, Oğlu və Ruhul-Qüds...» Qurani-kərimin bir çox ayələrində «Allah, Onun Rəsulu və İlahi mələkləri...» kimi ibarələrlə zikr olunmuşdur. Halbuki, İslamın tövhidə olan həssasiyyətini və Allahdan başqa bir məbuda etiqadın batil olmasını Quranın səhifələrində açıq görmək olar. Deməli, üç ismin ardıcıl gəlməsi üç üqnum əqidəsini sabit etmir. Belə olsaydı, o zaman dörd, ya beş ismin ardıcıl səslənməsi dördlük, ya beşlik əqidəsini sabit edərdi. Doğrudan da, xristianların köklü inancları olan təslisi sübut etmələri üçün belə bir süst dəlillərə istinad etmələri bu dinin zəifliyini sübuta yetirir.

Xristian dünyasının iki məşhur elmi-dini ensiklopediyası «Üç üqnum əqidəsi»-nin Qədim-əhddə və İncildə mövcud olmadığını yazır. Və məsihilərin hər iki kitabda «üçlüyə» istinad etdiyi cümlələrin hamısının əsassız olduğunu bəyan edir.[1]

Henri Tesin «Məsihi ilahiyyatı» əsərində (88-ci səhifə) iddia edir ki, hətta indiki «üç üqnum əqidəsi»ni Pavelin və Yəhyanın yazılarından da ələ gətirmək qeyri-mümkündür.

Həmçinin, Qədim-Əhddə Allah barəsində danışılarkən cəm əvəzliyindən və cəm şəkilçilərindən istifadə olunması[2] birbaşa «üçlüyə» dəlalət edə bilməz. Çünki bu ədəbi dildə əks olunan ehtiram, hörmət mənasınadır. Biz Qurani-kərimə nəzər yetirdikdə orada da Allah barəsində cəm əvəzliyi və cəm şəkilçilərindən istifadə olunduğunu görürük.

---

1. ER. V. 15, P. 54 və ERE, V. 12, P. 458
2. Varlıq, 1-ci fəs. 26-cı cüm. 3-cü fəs, 22-ci cüm, 11-ci fəs. 7-ci cüm

Bundan əlavə, Allah-taalanın ata və İsanın (ə) onun həqiqi oğlu olmasıheç bir əqli-fəlsəfi və dini mətnlər ilə uyğun deyil. Fəlsəfi baxımdan Allah Məryəmi (ə) özünə qadın etmək nəticəsində İsanın (ə) dünyaya gəlməsi gülünc və məntiqdən çox-çox uzaqdır. Çünki Allah-taalanın maddi və cismani sifətlərdən uzaq və mənəvi kamilliyin tam zirvəsində olması fəlsəfə elminin əsasını təşkil edir. Bu elmdə, dünyanın bütün tanınmış filosofları tərəfindən sübuta yetirilmişdir ki, dünyanı yaradan cismi-maddi xüsusiyyətlərə malik deyildir. O hər şeydən ehtiyacsız, zaman-məkan məhdudiyyətlərindən xaric (zaman-məkan məfhumu təkcə cismani məxluqlara aid olunur. Allah üçün bunların heç birinin mənası yoxdur. Ona görə ki, Allahın Özü zaman-məkanı yaradır və onlara hökm edir) və hər yerə əhatəsi olan bölünməyən bir xaliqdir. Deməli, Allah-taaladan nəsə ayrılıb Məryəmin bətnində yerləşərək Həzrət İsanın dünyaya gəlmə xülyası əqli-fəlsəfi elmlə, əsasən, məhkum olunur.

Beləliklə, əgər «İncil» də gəlmiş «Sevgili oğlum» ibarəsinin həqiqətən də Allah-taala tərəfindən nazil olmasını fərz etsək, bu zaman «oğlum» sözünün məcazi mənada işlənilməsi aydın olur. Necə ki, yaşadığımız həyatda bu cür sözlərin müxtəlif insanlar tərəfindən dəfələrlə işlədilməsinin şahidi oluruq. Məsələn, müəllim öz şagirdini əzizləmək üçün ona «oğlum», «əziz balam» və s. bu kimi sözlərlə müraciət edir.

Dini mətnlərin başında duran və hər bir təhrifdən amanda qalan Qurani-kərim isə buyurur: «(Ey Məhəmməd, xalqa de:) Allah birdir. Allahın heç bir şeyə ehtiyacı yoxdur. Doğmayıb (heç kəsin atası ya anası deyil) və doğulmayıbdır (heç kimin övladı deyildir.) Onun bənzəri yoxdur.» *(«İxlas» surəsi)*

Allah-taala bu qısa surədə özünü xalqa, məxluqata, sözün əsl mənasında desək, Öz yaratdıqlarına belə tanıtdırır: - Allah birdir-vahiddir. Və heç bir şeyə - oğula, ataya və ya başqa bir Allaha ehtiyacı yoxdur. Kiminsə övladı olmaq və ya kiminsə atası, ya anası olmaq kimi sifətlər ona layiq sifətlər deyil. O yalnız tanrı və yaradandır. Onun misli-bərabəri yoxdur və heç kim onun kimi ola bilməz.

Bu surənin mənasından açıq-aydın şəkildə belə başa düşülür ki, İsa (ə) nə Allah, nə də Allahın oğlu ola bilər. Allahdan başqa nə varsa, hamısı Allahın məxluqatları və ona ehtiyaclıdırlar.

Amerikalı Draber «Elm və din» kitabında Roma hökumətinin ikiüzlü hakimiyyətlərinin vasitəsilə təslisin məsihiyyətə daxil olması haqqında belə yazır: «Konstantin məsihi olsa da, əxlaqi və mənəvi rəzilliklərin ucbatından xristianlıq adı altında bütpərəstlik dini meydana çıxartdı.»

Məsihiyyət dini əslində acınacaqlı bir dindir. Təmiz və şərif formada ilahi tərəfindən nazil olmuş məsihiyyətdən indi heç bir əsər-əlamət qalmamışdır. Həzrət Məryəm (ə) və Həzrəti İsanı (ə) heç bir vaxt «Mən Allaham», «mən Allahın oğluyam» (arvadıyam) və yaxud «Ruhul-Qüds Allahdır» deməyib, əksinə, insanları həmişə «vahid Allaha» doğru çağırmalarının qarşısında insanların təslimə yönəlmələri, sizcə, acınacaqlı deyilmi?

V. M. Miller xristianlığın sanki, bütpərəstlərin əlilə oyuncağa çevrilməsini belə açıqlayır: «Dördüncü əsrdə bütpərəstlərin bir çoxu kilsəyə daxil oldu. Mənfəət və şöhrətə görə xristian olan bəziləri öz bütpərəst əqidələrini, Məryəmə (ə) və xristian şəhidlərinin qəbirlərinə ibadət etməklə təcəssüm etdirirdilər. Bütpərəst ideyalarını məsihiyyətdə əks etdirən bir çoxları hətta «xaç asmaqla» bütpərəstliyə aid olan şər ruhlardan amanda qalacaqlarını güman edirdilər.

Əslində xristianların etiqad bəslədiyi təslis inancına, hətta, təhrif olunmuş incillərdə də rast gəlmək olmur. Lakin onlar boyunlarına düşmüş üç üqnum əqidəsini sübuta yetirmək üçün müqəddəs kitabın iki cümləsinə istinad edirlər:

1- «İsa vəftiz[1] olunub o an sudan çıxdı. Və bu zaman göylər açıldı. Allahın ruhunun göyərçin kimi enib üzərinə gəldiyini gördü və bu an göylərdən bir səs gəldi: sevgili oğlum budur, ondan razıyam.» *(Matta, 3, 16-17)*
2- «İndi siz gedib bütün millətləri şagird edin, onları ata, oğul və Ruhul-Qüds ismi (adı) ilə vəftiz edin. Sizə əmr etdiyim hər şeyi onlara öyrədin.» *(Matta, 28, 19*)

Doğurdan da, bu mətnlərdən üç tanrı və ya üç formaya düşmüş bir tanrı mənası çıxarmaq heç bir məntiqə uyğun deyil.
Birinci cümlədəki «sevgili oğlum» ibarəsi İsanın (ə) İlahi məqamına yox, əksinə, onun oğulluq sifətinə dəlalət edir. Kiminsə oğlu olmaq onun kimi olmaq demək deyil. Məsələn, həkimin oğlu olmaq həkim olmaq demək deyil. Həmçinin, müəllimin oğluna müəllim demirlər. Hər kəsi öz ləyaqətinə görə səsləyirlər.

---

1. Özünü Allaha həsr etmək üçün bütün bədənin suya batmasına vəftiz deyilir.

1. -Allah qorxur. O qorxur ki, Adəm (ə) «əbədi yaşayışa» sahib ola bilər və bunu Özü üçün təhlükə sayır.[1]
2. 4-Allah adi insanlar kimi, az elmli və qeyb-aləmindən xəbərsizdir. Belə ki, O bağı gəzərək Adəmi (ə) axtarır, onlardan harada olduqlarını soruşur və yalnız Adəmin (ə) «utandıq» cavabından sonra onun meyvəni yediyini anlayır.[2]
3. 5-Allah sadə insanlar kimi cisim və məhdudiyyətli maddi xüsusiyyətlərə malikdir. O, sübh çağı bağda xumarlı halda gəzirmiş...

Üzləşdiyimiz belə ziddiyyətlər bir vaxtlar ilahi vəhy olmuş «Müqəddəs kitabın» illər keçdikcə təhrif olunaraq, əsaslı dəyişikliklərə uğradığından xəbər verir. Allahın öz yaratdığı bəndəsinə məğlub olması, qorxması, yalan danışması, simiclik etməsi, heç bir məntiq və ağıl çərçivəsinə sığmır. Bütün yaratdıqlarına kamillik, qüdrət və elm bəxş etmiş Uca Tanrının, özünün onlardan aciz olması necə də gülüncdür. Əgər belədirsə, Böyük Xaliq onlara söylənilən kamilliyi hansı «elm və qüdrət» sayəsində bağışlamışdı?

Həmçinin, mütləq kamilliyin, qeyri-məhdud elmin, qüdrətin sahibi əbədi və əzəli Allahı maddi xüsusiyyətlər dairəsində məhdudlaşdırmaq, həqiqətdə, Onu kiçiltmək və alçaltmaq deməkdir. Allah cism deyil, maddi varlıq deyil. O, təsvirəgəlməz bir vücuddur. O, hüdudsuz, nəhayətsiz və sonsuz kamilliyin özüdür. Deməli, Alllahı maddi varlıq kimi təsəvvür etmək böyük səhv olardı. Bibliyadan fərqli olaraq Qurani-kərimin Allah-təala barəsində söylədiyi fikirlərə əsaslanaraq tam qətiyyətlə demək olar ki, bu din monoteizmin ən yüksək zirvəsində durur.

Xristianlığın təməl kitabı olan, əslində tarixi istinadlar, fəlsəfi düşüncələr və Qurani-kərim tərəfindən təhrif edildiyi bildirilən incillərdə belə sağlam və anlaşılan təslis inancına rast gəlmək olmur.

Qurani-kərim isə, Allahı uca sifətlər ilə, heç bir məxluqa bənzəməyən misilsiz bir məbud kimi tanıtdırmışdır. Deməli, bütün səmavi kitablar ilə zidd və heç bir əsası olmayan təslis inancı xristianlığın təhrif olunması, küfr və bütpərəstlik ilə aludələşməsindən xəbər verir.

---

1. Varlıq, 2-ci fəs. 22-ci cüm
2. Varlıq, 3-cü fəs. 9-cu cüm

ARAŞDIRMA

Birinci dərsdə söylənildiyi kimi, Bibliyaya diqqət yetirdikdə, orada bəzi cümlələrdə Allahı vahid, əzəli, əbədi, qadir, sifət və zatda bənzərsiz, gözəgörünməz, ədalətli, alim, küll-ixtiyar sahibi kimi təsvir etdiyinin şahidi olarıq. Diqqət etmək lazımdır ki, yəhudilərin müqəddəs saydıqları başqa kitablarda da, Allah-təalanın daha uca və ali xüsusiyyətlərlə vəsf edilməsi inkar edilməzdir. Zəbur Allahın insanların hər bir işindən xəbərdar olması, onların oturuşu-duruşlarını bildiyini, fikirlərimi uzaqdan duyurduğunu söyləyir. Bəndələrin yetməyinə, yatmağıma nəzarət etdiyini deyir. Belə ki, Allah onların hansı yollardan keçdiyimi bilir.

Sözlərini dilə gətirməmişdən əvvəl, hamısına tamamilə agahdır. Allah hər tərəfdən bəndələrini əhatə etmişdir. Onun elmi əsrarəngizdir, çox yüksəkdir. Bəndə harada olursa olsun, Allahın hüzurundadır. Onun elm və qüdrəti dairəsindədir. Belə ki Zəburda oxuyuruq: "İlahi, nurun, zülmətin Sənin üçün nə fərqi var? Sən mənim daxili üzvlərimi yaratmısan, Mənə ana bətnində quruluş vermisən. Sən məni ecazkar, əsrarəngiz yolla yaratmısan, Ona görə şükür edirəm... Mən gizli bir yerdə yaranarkən, Dünyanın dərin yerində yaranarkən Bədənim Səndən gizli qalmadı. Dünyaya gəlməzdən əvvəl Sənin gözlərin məni gördü. Ömrüm başlamazdan əvvəl Mənə təyin etdiyin hər bir günü kitabına yazmısan." [1]

Lakin həmin müqəddəs kitablarda Allah-təala insandan da aciz və qüsurli formada təsvir edilir. Bu da, həmin müqəddəs kitabların zaman keçdikcə qismən təhrifə uğramasından xəbər verir. Bibliyada «Allah»ın yalan danışmağı, paxıllıq etməyi, naqis, elmsiz və qorxaq bir varlıq olması, dolayısı yolla da olsa təlqin olunur. Bunun üçün təkcə Adəm və Həvvanın qadağan olunmuş meyvəni yedikləri zaman baş verən əhvalatlara diqqət etməyimiz kifayətdir. Həmin hadisədən aşağıdakı nəticələri almaq olar:

1. 1-Allah yalan danışır. Çünki Adəm (ə) meyvəni yeyəndən sonra ölmədi. Allah ona öləcəyini demişdi.[2]
2. 2-Allah paxıllıq edir. Çünki istəmir Adəm (ə) də elmli, xeyri-şəri başa düşən olsun.[3]

---

1. Məzmur, 139:1-20
2. Varlıq, 2-ci fəs. 17-ci cüm
3. Varlıq, 3-cü fəs. 22-ci cüm

(Həqiqətdə insan öz Allahının cəlal və camal sifətlərindən agah olmaq imkanına malikdir. Hətta, təbiətin özü də, bizə Allahı tanımada gözəl yardımçıdır. Biz təbiətə baxdıqda Allahın qüdrətini, əzəmətini, ədalətini, gözəlliyini və s. dərk edirik.)

Əgər biz Allahı heç bir şəkildə tanıya bilməsək, onun xüsusiyyətlərindən, sifətlərindən xəbərdar olmasaq, ilahi mərifəti yolunda yalnız bir neçə mənasız sözlərə kifayət etməli olacağıq. Bu isə ilahi mərifətinin tətil olması deməkdir. Və qəbul olunası mümkün olmayan bir əqidədir. Çünki Qurani-Kərim və digər səmavi kitablar məhz ilahi mərifətini bəyan etmək üçün (Allahı tanıtmaq məqsədilə) nazil olmuşdur.

Bu barədə çoxlu oxşar misallar gətirmək olar. Məsələn; Biz «ruhun» həqiqətini olduğu kimi anlaya bilmərik. Lakin eyni halda onun xüsusiyyətlərindən xəbərdarıq. Və onun əsərlərini (təsirlərini) müşahidə edərək çox yaxşı anlayırıq İmam Baqir (ə) özünün bir hədisində buyurur:

«Allah barəsində (Onun həqiqəti barəsində) öz fikir və xəyallarınızla ən dəqiq mənada və şəkildə etdiyiniz təsəvvürlər, yalnız sizin ağlınızın yaratdıqlarıdır (Yəni həqiqət deyildir). Və sizin özünüz kimi naqis və məhduddur. (Allah-Taalanın həqiqəti bu xəyallardan daha uca və üstündür («Biharul-ənvar» c- 66, səh 293)

Həzrət Əli (ə)-dan nəql edilən başqa bir hədisdə ilahi mərifəti ən gözəl və aydın təbirlərlə bəyan olunmuşdur: «Allah-Taala ağılları öz sifətlərinin (və zatının) hüdudlarından (həqiqətlərindən) agah etməmişdir. Və amma eyni halda onları lazım olan miqdarda anlayışdan və mərifətdən məhrum da, etməmişdir. (Ğurərul - hikəm)

10 – Tətil[1] və təşbihin[2] yanlış olması

İlahi mərifətində ağlın qüvvədən salınması olmadığı kimi, «təşbih» də, düzgün deyildir. Allahı, bəndələrinə oxşatmaq, bəndənin - məxluqatın sifətlərini Ona nisbət vermək doğru deyildir. Eləcə də, Allahı tanıma yolunda insan ağlının tamamilə aciz və tətil olması da, qeyri-səhihdir. Bunların biri təfrit, digəri isə ifrata varmaq deməkdir.

---

1. Ağlın qüvvədən salınması
2. Allahı, Onun bəndəsinə oxşatmaq

Tövhid və möcüzələr

İlahi peyğəmbərlərin əncam verdikləri bütün xariqüladə işlər və möcüzələr (ölü diriltmək, anadangəlmə koru sağaltmaq və s.) yalnız Allahın icazəsi, iznilə baş tutur. Bu möcüzələrin Tövhidi - əfali ilə heç bir ziddiyyəti yoxdur. Necə ki, Qurani-Kərim İsa (ə)-a buyurur: «Anadangəlmə kora və (əlacı mümkün olmayan) alaca xəstəliyinə tutulmuşa mənim iznimlə şəfa verirdin. Və ölüləri mənim əmrimlə dirildirdin.» (Maidə, 110)

Süleyman (ə)-ın vəzirlərindən biri barəsində Qurani-Kərimdə belə buyurulur: "İlahi kitabından bir az elmi bəhrəsi olan şəxs dedi: Sən gözünü qırpmamışdan öncə mən onu sənin yanına gətirərəm. Süleyman (ə) taxtı öz yanında görcək dedi: Bu, Tanrımın mərhəmətindəndir." (Nəml, 40)

Beləliklə, Quran aşkar şəkildə əlacı mümkün olmayan xəstələrə şəfa vermək, ölüləri diriltmək və s. bu kimi möcüzələri, yalnız Allahın izninə bağlayır. Bu, Tövhidlə ziddiyyət daşımayaraq, əslində onun eynidir.

Allahın pak zatının həqiqəti hər bir kəsə məxfidir

Allahın vücudunun, varlığının əsərləri bütün dünyanı əhatə etmişdir. Əvvəldə söylədiyimiz kimi, hər bir yaranmışın vücudu, bizə ulu, qadir, və əzəmətli Yaradanın varlığından söz açır. Lakin bununla belə Allahın zatının həqiqəti (Onun necə olduğu) heç bir kəsə məlum deyildir. İnsan Allahın pak zatını dərk edərək, Onu olduğu kimi anlaya, təsəvvür edə bilməz. Çünki O, hər bir cəhətdən naməhdud, intəhasız və hüdudsuzdur. Amma biz insanlar məhdud, sonlu və hüdud çərçivəsində məhdudlaşan məxluqlarıq. Bizim məhdud və müəyyən bir dairədə (zaman və məkan qeydinə bağlı olan) elmimiz, hər bir cəhətdən naməhdud sonsuz olan Uca Yaradanı dərk etmək qüvvəsinə qadir deyildir. (Məhdud bir varlığın naməhdud, sonsuz olan Uca Yaradanı hər hansı bir cəhətdən əhatə etməsi qeyri-mümkündür.)

Qurani-Kərim buyurur: «Agah olun! Onun hər bir şeyə əhatəsi vardır.» (Fussilət, 54) Yaxud: «Allah onların hamısını (hər tərəfdən) əhatə edibdir.» (Buruc, 20)

Məhəmməd Peyğəmbərin (s) tanınmış bir hədisində oxuyuruq: «İlahi, biz Səni pak zatına layiq şəkildə ibadət edə bilmədik. Səni olduğun kimi (həqiqətini) tanıya bilmədik.» (Biharul-ənvar 68 c, səh-23)

Lakin bütün bu söylədiklərimiz, o mənaya deyildir ki, biz Allahı heç bir formada taniya bilmərik.

Azad iradə sahibi olmayan, yalnız vasitə-alət rolunu oynayan insanın icbarən gördüyü işlər onun yaxşı və pis olmasına heç bir şəkildə dəlalət edə bilməz.

Əslində əgər biz insanlar, öz əməllərimizi əncam verməkdə məcbur olsaydıq, peyğəmbərlərin gəlişi, müqəddəs kitabların göndərilməsi və həmçinin dini hökmlər, təlim-tərbiyə və s. puç və mənasız bir iş olardı. Cənnət-Cəhənnəm, cəza və mükafat mənasız bir iş sayılardı. Bu bizim Əhli-Beyt (ə)-dan öyrəndiyimiz bir əqidədir; «İnsanın əməllərində mütləq şəkildə icbar yoxdur. Həmçinin, insanın öz əncam verdiyi işlərdə tam azad olduğu (Allaha heç bir ehtiyacı olmamağı) səhv bir əqidədir. Həqiqətən bu iki əqidənin arasında mötədillik; «Nə icbar, nə sırf azadlıq doğru deyildir. İnsan Allaha ehtiyaclı olaraq öz işlərində azad iradəyə malikdir.»

4. Tövhide - ibadi:

İbadətdə Tövhid, yəni ibadət fəqət Allaha məxsusdur. Ondan qeyri bir varlıq ibadət olunmağa layiq deyildir. Yalnız Allaha ibadət edərək, yalnız Onu ibadətə layiq saymaq, Tövhide- ibadi adlanır. Tövhidin bu qismi onun digər bölümlərindən ən əhəmiyyətlisidir. Belə ki, ilahi peyğəmbərlər hamısı daha çox ibadətdə olan Tövhidə təkid etmişlər. Və insanları yalnız və yalnız bir olan Allaha ibadət etməyə səsləmişlər. Qurani-Kərim buyurur: «Onlara, yalnız Allaha ibadət etmək əmr olundu. Və öz dinlərini fəqət Allaha ibadət etməklə xilas etmək (şirkdən Tövhidə qayıtmaq) tapşırıldı. Və budur doğru-düzgün din.» (Bəyyinə, 5)

İnsan övladı ürfan və əxlaqi kamilliyin mərhələlərini keçərək, mənəvi cəhətdən daha uca məqamlara yüksəlmək istədikdə, «Tövhid məsələsi»daha çox mürəkkəbləşir. Elə bir dərəcədə ki, insan Allaha könül bağlayaraq hər bir məkanda onun razılığını düşünür. Onun razılığından qeyri heç bir şeyin barəsində fikirləşmir. Allahdan başqa bir varlıq onun diqqətini cəlb etmir. Başqa bir ibarətlə desək; «Allahdan başqa sənin diqqətini cəlb edən, sənin bütündür.» dərəcəsinə yetişir.

Əziz oxucu, Tövhidin qisimləri bu dörd bölümlə məhdudlaşmır: Bunlardan başqa, digər bölümləri də, qeyd etmək olar: «Malikiyyətdə Tövhid,» yəni; hər bir şeyin həqiqi maliki Allahdır (Bəqərə, 284). Hakimiyyətdə Tövhid: həqiqi hakim və hökm edən yalnız Allahdır. Hökm yalnız ona məxsusdur. (Maidə, 44)

2. Tövhide - sifati (sifətlərdə Tövhid):

Tövhide-sifati budur ki, Allah-Taala bütün kamal sifətlərinə malikdir. Allahın elm, qüdrət, əbədiyyət, və s. bu kimi sifətləri (xüsusiyyətləri) hamısı Onun Pak Zatında cəmlənmişdir. Və bu xüsusiyyətlər Onun vahid, bölünməz və bir olan zatının eynidir. Məxluqatın sifətləri isə bir-birindən ayrı olmaqla bərabər, onların zatından da, ayrıdır. Allahın sifətləri isə belə deyildir. Əlbəttə, «Allahın sifətləri ilə Onun zatının eyni olması bəhsini» daha yaxşı anlamaq (üçün bir sıra elmi və fəlsəfi zərifliklərə diqqət etmək lazımdır) xüsusi incəliklə düşünmək və diqqət tələb edir.

3. Tövhide - əfali (fellərdə Tövhid):

Dünyada baş verən hər iş, hərəkət və hər bir varlığın təsiredici qüvvəsi Allah-Taalanın iradəsinə bağlıdır. Və Onun iradəsindən çeşmələnir. Qurani-Kərim buyurur: «Allah-Taala hər bir şeyin yaradanıdır və bütün varlıqlara nəzarət edən Odur!» (Zumər, 62) Yaxud başqa bir ayədə buyurulur: «Göylərin və yerin açarları Ona məxsusdur. (Bütün işlər Onun qüdrətinə bağlıdır.)» (Şura, 12)

Bəli, Allahdan qeyri heç bir təsir qoyan qüvvə yoxdur! Lakin bu bizim işlərimizdə, əncam verdiyimiz əməllərimizdə məcbur olmağımız mənasında deyildir. Hər bir insan öz əməllərini əncam verməkdə və qərar qəbul etməkdə azaddır. Necə ki, Qurani-Kərim buyurur: «Biz insana doğru yolu nişan verdik. İstər şükür etsin, istərsə də küfr etsin!» (İnsan, 3) Yaxud; «Və gerçəkdə insan üçün öz səyindən başqa mükafat yoxdur.» (Nəcm, 39)

Qeyd olunan ayələr aşkarcasına bəyan edir ki, insan azad iradəyə malikdir. Lakin bu azad iradəni və qüdrəti ona öz Rəbbi vermişdir. İnsanın bütün işləri Allahın ona bəxş etdiyi iradə və bacarıq vasitəsi ilə baş tutur. Deməli, bizim əməllərimiz Allaha istinad olunaraq bir növ, həqiqətdə ona bağlıdır. Və bu bağlılıq bizim əməllərimizə görə daşıdığımız məsuliyyəti heç də azaltmır.

Əziz oxucu, Allah iradə etmişdir ki, biz öz əməllərimizi azad ixtiyara malik olaraq əncam verək və bu vasitə ilə, Allah-Taala, insanları imtahana çəkərək onları «mənəvi təkamül» yolunda ucaltmaq istəmişdir. Çünki yalnız azad iradəyə malik olan insan, öz ixtiyarı ilə Tanrıya itaət etdikdə, İlahi kamilliyə ucala bilər. Əgər Allah insanı heç bir ixtiyara və azad iradəyə sahib etməsə və onu öz əməllərində məcbur edərsə, insanın əməlləri heç bir dəyərə malik olmayacaqdır.

Tövhid, bütün İslam təlimlərinin ruhu və əsası kimi

İslam dininin təlimlərinə görə, ilahi mərifəti barəsində olan məsələlərin ən əhəmiyyətlisi və əsası, tövhidi (Allahın hər bir cəhətdən yeganəliyini) olduğu kimi tanımaq və anlamaqdır. Həqiqətdə, Tövhid, yalnız dinin əsaslarının biri kimi deyil, əksinə bütöv islam əqidələrinin bünövrəsi, kökü və dayaq nöqtəsi deməkdir. İslam dininin əsasları və fərləri[1] Tövhidə bağlı olaraq, onunla formalaşır.

Dinimizin hər bir bölməsi bir növ Tövhidlə, Allahın yeganəliyilə sıx bağlıdır. Allahın pak zatının vəhdəti və misilsiz olması, Allahın sifətlərinin və fellərinin bir olması Tövhidə əsaslanır. İlahi peyğəmbərlərinin bir Allaha doğru çağırışları ilahi dininin və ayinlərinin bir olması, müsəlmanların qibləsinin, həmçinin Müqəddəs kitabımızın bir olması, ilahi qanunvericiliyinin və hökmlərin bəşər övladları üçün vəhdəti, Qiyamət gününə olan etiqadın birliyi də, Tövhiddən xəbər verir.

Elə buna görə də, Qurani-Kərim ilahi Tövhiddən uzaq düşmək və şirkə doğru meyl etməyi bağışlanılmayan günah sayaraq buyurur: «Allah-Taala heç vaxt ona şərik qoşmağı bağışlamaz. İstədiyi kimsənin (bundan savayı) başqa günahlarını (əgər layiqli bilsə) bağışlayar. Allaha şərik qoşan şəxs yalan uydurmuş və böyük günah etmişdir.» (Nisa, 48)

Başqa bir ayədə buyurulur: «Sənə və səndən əvvəlki bütün peyğəmbərlərə vəhy olunmuşdur ki, əgər müşrik olsanız, əməllərinizin hamısı hədər olacaqdır. Və əlbəttə, ziyankarlardan olacaqsınız.» (Zumər, 65)

Tövhid və onun mərtəbələri

Tövhid bir neçə qismə ayrılır ki, sizə təqdim etdiyimiz bu dörd qisim, onların ən əhəmiyyətlisidir.

1. Tövhide - zati:

Allahın Pak Zatı tək və yeganədir. Heç bir varlıq Ona oxşamaz. O, şəriksiz və misilsiz bir Allahdır.[2]

---

1. Əməli əsasları.
2. Üsuli- kafi, c. 1, s. 160. (Babul-cəbr vəl-qədər)

Allah-Taala isə öz yaratdığı məxluqların maddi xüsusiyyətlərindən uzaq və pakdır. (Çünki məxluqatın malik olduğu bu sifətlər, birbaşa onların naqis və öz məkan, zaman, forma və rənglərinə ehtiyaclı olduğunu yetirir. Allah-Taala isə hər növ miqyas və ölçüdən uzaqdır, ehtiyacsızdır.)

Deməli, Allah-Taalanı görməyə, müşahidə etməyə olan etiqad, bir növ şirkə düçar olmaq deməkdir. Qurani-Kərim buyurur: «Gözlər Onu görməz. Lakin O, bütün gözləri görür. O, bağışlayan və mehribandır.» (Ənam, 103)

Məhz elə buna görə də, Bəni-İsrail qövminin bəhanə axtaran başbilənləri Musa (ə)-a Allahı görmək istədiklərini bildirdilər. Və ondan Allahı onlara göstərməsini tələb etdilər; «Əgər Allahı aşkar olaraq görməsək, sənə iman gətirməyəcəyik!» (Bəqərə, 55) Musa (ə) onları Tur dağına apardı və onların tələblərini Allaha söylədi.

Allah-Taala isə onlara belə cavab verdi: «Əsla (heç vaxt) məni görə bilməyəcəksən! O dağa bax. Əgər o, yerində salim qalarsa, sən də, məni görəcəksən. Sonra Rəbbi dağa təcəlli edib, onu yerlə-yeksan etdi. Musa bayılıb yerə düşdü. O, özünə gələrkən dedi: «Ey Tanrım, Sən gözlə görülməkdən uzaq və paksan! Sənə tərəf qayıtdım (tövbə etdim). Mən iman gətirənlərin ilkiyəm.» (Əraf, 143).

Bütün bunlar Allahın gözlə görülməsinin qeyri-mümkünlüyünə bir dəlildir. Deməli, əgər bəzi ayələrdə və islami rəvayətlərdə «Allahı görməkdən» söhbət olunursa da, bundan məqsəd Allah-Taalanı batini gözlə görməkdir. Onu qəlbən «görüb» dərk etməkdir.[1]

Belə ki, bir nəfər Həzrət Əli (ə)-dan soruşur: Ey möminlərin ağası, söylə görüm, heç öz Allahını görmüsənmi? İmam Əli (ə) belə cavab verir: Görmədiyim varlığamı ibadət edim? (Yəni mən görmədiyim varlığa ibadət etmərəm.) Sonra isə buyurur: Əsla Onu gözlər görməz, müşahidə edə bilməz. Amma qəlblər Onu iman gücü ilə dərk edər.[2]

Peyğəmbərin (s) Əhli-beytinin (ə) bizə təlim verdiyi kəlamlara əsasən, məxluqatın xüsusiyyətlərini (məkan, zaman, cismilik, gözlə görülmək, forma, quruluş və s.) Allaha nisbət vermək, bir daha Onu düzgün tanımadığımızdan xəbər verir. O, bütün varlıqlardan və onlara nisbət verilən sifətlərdən uca və pakdır. Heç bir varlıq Ona bənzəməyir. O, bənzərsiz bir xaliqdir.

---

1. Çünki Quranın bəzi ayələri digərlərini şərh edərək aydınlaşdırır. Quranı dərk etmək üçün təkcə bir ayəni deyil, onu bütünlüklə nəzərdə alaraq nəticəyə gəlmək lazımdır.
2. Nəhcul-bəlağə, 179-cu xütbə

Elə bu səbəbdən də, zaman və məkan məhdudəsinə sığmazdır. Çünki zaman və məkan Onunla müqayisə olunmaz dərəcədə məhdud, naqis və təsəvvür olunma qabiliyyətinə malik deyildir.

Allah-Taala zaman və məkanı yaradan, ona hökm edəndir. Bununla belə O, eyni halda (zamana və məkana ehtiyacı olmadan) hər bir yerdə və zamanda mövcuddur. Çünki zaman və məkanı əhatə edərək, bunlardan daha uca və yüksəkdir. Qurani-Kərim buyurur: «O, həm yerdə Allahdır, həm də, göydə Allahdır (məbuddur). Hikmətli və bilicidir.» (Zuxruf, 84) Yaxud buyurulur: «Hər bir yerdə olsanız, O, daim sizinlədir. Allah əncam verdiyiniz hər bir işi görür.» (Hədid, 4)

Dinimizə görə, Uca Tanrı bizə bizim özümüzdən də, yaxındır. O, daim bizimlədir. Bizim fitrətimizdədir. O, məkana, zamana ehtiyacı olmadığı halda, hər bir yerdədir. (Ağıllar bu həqiqəti olduğu kimi dərk etməkdən acizdir.) Necə ki, Qurani-Kərim buyurur: «Biz (Allah), insana onun şah damarından da, yaxınıq.» (Qaf, 16)

Beləliklə, əgər biz Qurani-Kərimdə: «Odur şərəfli ərşin sahibi.» və ya; «Mehriban Allah ərşin üzərində qərar tutubdur.» (Buruc, 15, Taha, 5) kimi ayələrə rast gəliriksə də, bu o demək deyildir ki, Allahın ərş adında xüsusi bir məkanı (taxtı) vardır və orada qalır. Əksinə «ərş»-dən məqsəd Allahın sonsuz və naməhdud hakimiyyətidir.

Yəni Allahın nəhayətsiz qüdrət və hakimiyyəti bütün maddi cahanı və mənəvi aləmləri əhatə etmişdir. Əgər biz, Allah-Taalanın xüsusi bir məkanda yerləşdiyini söyləsək, həqiqətdə, Onu məhdud bir varlıq saymış olarıq. Allaha məxluqatın xüsusiyyətlərini nisbət verməklə, Uca Tanrını kiçiltmiş və məhdud etmiş olarıq. Bir halda ki, Qurani-Kərim buyurur: «Hec nə Ona tay ola bilməz.» (Şura, 11) yaxud, İsra surəsində 4-cü ayə; «Heç bir kəs Ona tay ola bilməz.»

Allah cisim olmaması və gözlə görülməzliyi

Dinimizə görə, Allah-Taala heç bir vaxt gözlə görülməz. Çünki gözlə görülmək cismin xüsusiyyətlərindəndir. Gözlə görülən hər bir varlıq, məkan və zaman hüdudlarında qərarlaşmalı, müəyyən bir rəngə və surətə malik olmalıdır. Bütün bu xüsusiyyətlər Allahın yaratdığı cisimlərə, varlıqlara məxsus olan xüsusiyyətlərdir.

İslam dinində Allah-Taalanın bütün varlıqları yaratdığına və başqa sözlə desək, Onun varlıq dünyasının yaradanı olduğuna inanılır. Onun Əzəməti, Elmi və Qüdrətinin əsərləri dünyanın bütün varlıqlarında aşkar olmuşdur. Uca Yaradanın əzəməti, elmi və qüdrəti bəndələrinin vücudunda (həmçinin fitrətində), canlılar və bitkilər aləmində, səmanın bitib - tükənməyən ulduzlarında və daha yüksək aləmlərdə, bir sözlə hər yerdə aşkardır.

Belə ki, gördüyümüz bu böyük dünyanın varlıqlarının sirləri barəsində daha çox fikirləşsək, Onun Pak Zatının əzəmətinə, elm və qüdrətinin sonsuz olduğuna bir o qədər agah olarıq. Müxtəlif kəşf və ixtiralarla və elmin inkişafı ilə, həqiqətdə Allahın elm və hikmətinin yeni-yeni qapıları bizim üzümüzə açılır. Bəşərin Allah barəsində düşüncəsi və etiqadı artaraq yeni-yeni elmi kəşflər edir. Belə ki, təbiətin bir çox sirlərinə agah olduqda, istər-istəməz onun yaradanı barəsində fikirləşir, Onun pak zatının əzəməti və elminin qüdrətinin, geniş olduğunu heyranlıqla etiraf edirik.

Bu təfəkkür bizim Allaha olan eşqimizi günbəgün artırır, bununla da, Ona daha çox yaxınlaşdıraraq, tükənməz Cəlal və Cəmal sifətlərinin nuruna boyayır. Qurani-Kərim buyurur: «Yer üzərində inam, yəqin axtaran kəslər üçün nişanələr -ibrətlər vardır. Və sizin öz vücudunuzda da, nişanələr mövcuddur. (məgər) Görmürsünüzmü?» (Zariat, 20-21)
Ali-İmran surəsinin 90-91-ci ayələrində buyurulur: "Şübhəsiz, yerin və göylərin yaradılışında və gecə-gündüzün gəlişində ağıl sahibləri üçün nişanələr vardır. Onlar ayaq üstə, oturan halda, böyürləri üstə yatarkən Allahı zikr edib (hər vaxt Onun barəsində fikirləşərlər), göylərin və yerin yaranışını təfəkkür edər və deyərlər: Ey Rəbbimiz, bu dünyanı boş-boşuna yaratmamısan."

Allahın Cəlal və Camal sifətləri (xüsusiyətləri)

İslam dininə görə, Allahın Pak Zatı hər bir eyib və nöqsandan uzaqdır və O, bütün kamal sifətlərinin sahibidir. Həqiqətdə O, mütləq kamilliyin özü və kainatınyaradanıdır. Başqa bir sözlə desək, dünyada mövcud olan hər bir gözəllik və kamal bulağı Ondan çeşmələnmişdir.

Allahın Pak Zatının nəhayətsiz, hüdudsuz olması

İslam dini Allah-Taalanın sonsuz və nəhayətsiz bir varlıq olduğuna təkid edir. İstər elm, istər qüdrət, istərsə də, əbədi həyat, əzəliyyət cəhətindən sonsuz və nəhayətsizdir.

Belə qiymətli İlahi kəlamlarının, ayələrin çox olmasına görə, Tanrını vəsf və mədh edən Quran ayələrinin hamısını bu kitabda gətirə bilmərik. Amma o mübarək o ayələrdən bir neçəsini nəzərinizə çatdırmaq imkanından istifadə etmək istərdik:

1. «O Allah elə bir məbuddur ki, ondan başqa heç bir məbud yoxdur. Hər şeyi sahibidir. Müqəddəsdir, sağlamlıq, əmin-amanlıq bəxş edəndir. Qoruyan və nəzarətçidir. İzzət və qüdrətə malikdir. Məğlubedilməzdir. Böyük və əzəmətlidir bütün eyb və nöqsanlardan pakdır. O həmin Allahdır ki, yaradan və surət bəxş edəndir. Gözəl adlar və yalnız ona məxsusdur.» *(Həşr, 23-24)*
2. «Allah etdiyiniz bütün gizlin və aşkar əməllərdən xəbərdardır» *(Bəqərə, 77)* «Həqiqətən Allah eşidən və biləndir» *(Bəqərə, 227)*

Gördüyünüz kimi, Qurani-kərimin ayələrində Allah üçün mədh (tərif) zikr etməklə tanrı barəsində bir necə həqiqəti açıqlayır. O cümlədən; Quran Allahın hər şeyi yaratdığı üçün öz yaratdıqlarına ehtiyacı olmamasını, həmçinin şərik, zövcə, oğul, qız və bu kimi məfhumların Allahdan uzaq olmasını bəyan edir. Quran, bütpərəstləri Tanrının kənarında başqa məbudları ibadət etməkdən çəkindirərək, onları yalnız vahid xaliqə və rəbbə sitayiş etməyə əmr edir.

Ümumiyyətlə, Qurani-kərim tövhid məsələsinin əhəmiyyətinə görə qırxdan çox ayədə tövhidə və təkallahlığa əmr etmişdir. Lətif olduğu üçün gözlərin onu görməyə qadir olmadığını bildirən ayə onun hər bir şeyi, hətta gözlərdə olan xəyanəti, məhəbbəti və nifrəti gördüyünü elan edir. O ki, qaldı Allah-təalanın hər şeyə agah olduğuna, demək olar ki, Qurani-kərim dəfələrlə tanrının hər şeydən xəbərdar olmasına işarə etmişdir. Və bu işarə bəzən Tanrının kainata olan sonsuz elmi şəkildə və bəzən də onun hər şeyi görüb-eşitdiyini bildirən ayələrdən düşünülür.

Quranın məntiqinə əsasən Allah bir olduğu üçün gərək məbud da bir ola. Yəni ibadət yalnız hər şeyin sahibi və maliki olan müqəddəs Tanrının qarşısında olmalıdır. Quran Allah-təalanı həqiqi nemət sahibi kimi tanıtdırır. Quran baxımından sağlamlıq və əmin-amanlıq bəxş edən, kainatı qoruyan və onun nizam-intizamına nəzarət edən Allah sözsüz ki, tükənməz izzətə və qüdrətə malik olmalıdır. Belə bir böyük və əzəmətli Tanrı heç bir qüdrətin qarşısında məğlub olmaz çünki o hər bir nöqsandan pakdır. Quran, nəhayət, hər bir gözəl adı Allaha layiq və ona məxsus bilir.

2. Ağlın üçlüyü rədd etdiyini, lakin ona iman gətirməyin lazım olduğunu iddia edənlər.

Keşiş Ətaullah Vəhib, «Həzrət İsanın (ə) mahiyyəti» kitabının, 18-ci səhifəsində belə söyləyir: «Üç üqnum əqidəsi, heç bir ağıl və məntiq çərçivəsilə uzlaşmır. İnsan ağlı onu rədd edir. Biz isə bu etiqadı təsdiqləməli və qəbul etməliyik.»[1]

Rəsmi kilsə etiqad naməsində yazılıb: «Üç üqnum əqidəsi, ilahi sirridir. Onu Tanrıdan bir başa vəhy olmadan başa düşmək olmaz. İnsan ağlı onu anlamaqda acizdir.»[2]

Hətta Tomas Akvinas da, bu əqidənin elmi və fəlsəfi dəlillərlə sübuta yetirilə bilməsinin qeyri-mümkün olduğunu söyləyərək, fəqət iman əhlinin ona etiqadlı olmasını zəruri sayır»[3]

A. İSLAMDA ALLAH

Qurani-kərim elə bir əsrdə nazil olmuşdur ki, insanlar Allahın kənarında yüzlərlə bütə sitayiş edərək, onların razılıqlarını əldə etmək üçün qurbanlar kəsirdilər. Düşüncə və şüur cəhətdən zəif olan qədim ərəblər Allahı cism sanır, onun üçün oğul, qız və şərik təsəvvür edirdilər. O insanlar hətta cin və şeytanları dünyanın idarə olunmasında Allaha yardımçı sanırdılar.

Belə bir acınacaqlı vəziyyətdə Uca Tanrı bəşəriyyətə sonsuz mərhəmət edərək, ilahi mərifətlərin ən kamili olan Qurani-kərimi Həzrət Məhəmmədin (s) ülvi qəlbinə nazil etdi. Çox yüksək və dərin mənalara malik Qurani-kərimin 1/3 hissəsi Allah-təalanın vəsfinə aid olunur. Quranda ilk növbədə, Allaha qarşı irəli sürülən iddialar, Ona nisbət verilən yanlış xüsusiyyətlər və sifətlərlə mübarizə aparılmışdır. Cinlərin Allaha şərik qoşulmasına etiraz edilərək, onların yaradılmış olmasına, Allahın onları xəlq etməsinə diqqət çəkilmişdir. Allah üçün oğul və qız təsvir edənlər sərt sözlərlə tənqid edilmişdir. Yeri və göyləri yaradanın övlada, zövcəyə ehtiyac duymamasına təkid edilmişdir.

Allahın şəriksiz rəbb olmasına, Ondan başqa heç bir tanrının olmaması dəfələrlə bəyan edilmişdir. Təkcə hər bir şeyi Yaradana ibadət edilməsi tələb olunmuşdur. Gözlərin Onu görmək iqtidarında olmaması, lakin Onun hər bir şeydən agah olması buyurulmuşdur. *(Ənam, 100-102)*.

---

1. Ə. Şibli, «Dinlərin əlaqəsi», səh. 124
2. SSS, R. 56
3. V. Dorant, «Mədəniyyətlər tarixi», c. 4, səh. 1302

V. M. Miller «Kəlmə Allah idi» cümləsi barəsində belə yazır: «Allah birdir və "Allahın kəlməsi"[1] də Allahdır.»

Pravoslavlar[2] da üç üqnum əqidəsinə inamlıdırlar, sadəcə olaraq onlar Müqəddəs ruhun yalnız atadan zühur etdiyinə təkid edirlər.

Üç üqnum əqidəsi və ağıl (xristianlıq baxımından)

Artıq xristian alimlərinin özlərinə də bəllidir ki, «üç üqnum əqidəsi» ağıl və məntiqlə uzlaşmaq qabilliyətinə malik deyildir.

Nikiyya şurasında, monoteist xristian Aryus öz politeist fikirləri ilə «üç üqnum əqidəsi»ni dəstəkləyən Atotasyusa etiraz etdi və üçlüyün heç bir ağıl və məntiqə sığmadığını ön plana çəkdi. «Maraqlıdır ki, Atotasyus onun fikirləri ilə tam razı idi və üçlüyün ağıla sığmadığını o da təsdiqləyirdi. Amma ağılı kənara qoyaraq, bu əqidəni dərk etmək üçün onun aciz olduğunu əsas tutan Atotasyus yalnız bu əqidəyə iman gətirməyin zəruri olduğunu söyləyirdi.»[3] Ümumiyyətlə, xristian alimləri bu barədə iki dəstəyə bölünmüşlər:

1. Ağlın onu rədd etmədiyini və yalnız aciz olduğunu söyləyənlər.

C. Fərəc və D. Xuri «Pavelin romalılara məktubunun şərhi» əsərinin 139-cu səhifəsində yazırlar: «Qəlbində elə fikirləşmə ki, necə ola bilər, Allah «insan» şəklinə düşsün?!» Çünki bu iş Allaha məxsusdur və bəşər ağlı onu dərk edə bilməz.»

Həmçinin livanlı xristian alimi Səlim ibn Cərcis «üçlüyün müqabilində ağlın aciz olduğunu, amma onu rədd etmədiyini yazır. Səlimin fikrincə, İncildə və adi həyatımızda belə şeylər çoxdur. Hətta çürümüş bədənlərin Qiyamət günü, hamılıqla bir zamanda və eynilə dirilməsi də ağıla sığmır. Lakin biz ona inanmağa və qəbul etməyə məcburuq. Çünki ağıl onu rədd etmir, sadəcə olaraq məhdud məlumatlara malik olduğu üçün onu dərk edə bilmir.»[4]

---

1. İsa Məsih (ə)

2. Pravoslavlıq (yunanca ortodoksiya) xristianlığın mühüm cərəyanlarından biri olaraq Şərqi Avropa, Yaxın Şərq və Balkanda yayılmışdır. XI əsrdə Avropanın qərb və şərqində feodalizmin müxtəlif inkişaf yolları nəticəsində müstəqil cərəyana ayrılmışdır. Digər cərəyanlardan fərqi:

1. Ehkam fərqləri: Kilsə qüsursuzluğunun qəbulu (amma papanın yox), Qiyamət gününün inkarı, şəriətin toxunulmazlığı və dəyişməzliyinə inam.

2. Ayin fərqləri: İkonalara sitayiş, ağ ruhanilər üçün nikahın zəruriliyi və s. («Fəlsəfi terminlər ensiklopediyası», tədqiqatçı qrupu, səh. 240).

3. V. Dorant, «Mədəniyyətlər tarixi», c. 3, səh. 770.

4. Səlim ibn Cərcis, «Əzəmətli xəzinə», səh. 109.

Xristianlar da, müsəlmanlar kimi Allahın müxtəlif xüsusiyyətlərə malik olduğuna inanırlar.

Onlar etiqadlıdırlar ki, bu xüsusiyyətlərin arasında üç xüsusiyyət Allahın zatı kimi əbədi, əzəlidir. Bu xüsusiyyətlər aşağıdakılardan ibarətdir:

1. Allahın ali və əzəli zatı.
2. Allahın əzəli kəlməsi ki, İsa Məsihdə (ə) təcəssüm etmişdir.
3. Allahın həyatverici və daim fəaliyyətdə olan vücudu ki, Müqəddəs ruh adlanır.

Bu sifətlər zati və əzəlidir. Çünki ilahi zatında pərakəndəliyin olması qeyri-mümkündür. Onun zatı daim sabitdir. Söylənilən sifətlər həmişə ilahi zatla birgədir və onun xaricində deyildir. İşarə olunan sifətlər ilahi zat üçün zəruri və əsldir. Onların heç birisini inkar etmək olmaz.

Başqa bir xristian alimi «üç üqnum əqidəsi»ni belə izah edir: «Allahın vahid zatı üç üqnumdan ibarətdir. Doğrudur, yaşadığmız dünyada «üçlük» əqidəsinə uyğun olan bir nümunə ilə üzləşmirik, amma insan ağlı ona misal ola bilər. Belə ki, insan ağlı həm özü ilə məsləhətləşir, həm də alınmış nəticə haqqında fikir yürüdə bilir.»[1]

Henri Tesin həmçinin yazır: «Üç üqnum əqidəsinə olan inam, «üç Allaha inanmaq» demək deyildir. Üç allaha inananlar hər üç Allahın vahid hədəfi güddüyünə etiqadlıdırlar. Amma düzgün əqidə budur ki, Allah həm zatda, həm hədəfdə həm də feldə vahiddir. «Sableus vahid Allahın «üçlükdə» təcəlli etdiyini, lakin zatən «üç» olmadığını söyləyir. Yəni bir olan Allah həm İsa (ə) şəklində təcəssüm etmiş, insanlara nicat vermiş və eyni halda müqəddəs ruh şəklində düşərək bəşərin günahlarını bağışlamışdır. Necə ki bir insan eyni zamanda müğənni, müəllim və dost ola bildiyi kimi, həmçinin ata, oğul və qardaş da adlanır.

Allah da həm Ata, həm oğul və həm də müqəddəs ruh kimi zahir olur. Amma həqiqi şəkildə yox. Bu əqidə «üçlüyün» inkar olunması deməkdir. Çünki onu yalnız zahiri görünüşü adlandırır.»[2] «Düzgün nəzər budur ki, Allah üç şəxsiyyətə malikdir. Ata, Oğul, Müqəddəs ruh. Vahid Allah üç fərqli şəxsiyyət.»[3]

---

1. Henri Tesin, «Xristian ilahiyyatı», səh. 96
2. Həmin yer, səh. 88
3. Həmin yer.

Katoliklər[1] «üç üqnum əqidəsi»ni belə açıqlayırlar: «Üçlük tövhid deməkdir. Biz üç müxtəlif allaha inanmırıq. Amma vahid Allaha inanırıq ki, üç üqnum zatən vahiddir.»[2]

(Konstantiniyyə şurasının qərarı) Bu üç üqnum bir Allahlıqda şərik olmaq mənasında deyildir. Onların hər biri vahid və kamil Allahdır: «Ata Allah, elə həmin Oğul Allahdır. Oğul Allah da, Ata Allahın özüdür. Ata Allah və Oğul Allah müqəddəs-ruhun eynidir. Zat və təbii cəhətdən Vahid Allahı təşkil verirlər. *(Tolda şurasının qərarı)*

Bu üç Allahın hər biri həqiqətin özüdür; yəni, Tanrının zatı və əslini təşkil edir.» *(Latron şurasının qərarı)*

«Üç üqnum[3]» bir-birindən fərqli xüsusiyyətlərə də malikdir. Allah birdir amma tənha deyil. «Ata, Oğul və Müqəddəs ruh» təkcə adla deyil, vahid Allahın müxtəlif vücud keyfiyyətləridirlər. Onlar beləcə bir-birilərindən fərqlənirlər.» *(Tolda şurasının qərarı)*

«Bəli, onlar müxtəlif mənşə fərqlərinə malikdirlər. Ata Allah, Oğul Allahı yaradır. Müqəddəs-Ruh onlardan sadir olur. Deməli, Vahid Allah eyni halda üçdür.» *(Latron şurasının qərarı[4])*

Tomas Mişel, «Məsihi ilahiyyatı» adlı kitabında yazır: «Bizim üç Allahın vahid təbiəti barəsində olan anlayışımız belədir: «Bir Allaha inanırıq ki, onun təbiəti üç xüsusiyyətə malikdir. Bir olan Allah, özünün qüdrətli yaradan və həyat bağışlayan tanrı kimi tanıtdırır. Xristianlar onu «Ata Allah» adlandırırlar. Ata Allah, öz «əzəli kəlamı»nı insan İsada (ə) təcəlli edib. Müqəddəs ruh isə onun məxluqatında olan həyatverici və daim fəaliyyətdə olan vücududur.»

---

1. Katolisizm yunan sözü olub (catholios) «dünyəvi, ümumi» mənasında və xristianlığın əsas cəryanlarından biridir. «Üç üqnum əqidəsi»nə inam, Qiyamət gününə inam, İsanın (ə) canişini kimi Roma papasının ali hakimiyyətinə tabeçiliyin zəruri olmasına etiqad bəsləmək, papanın isməti haqqında ehkamlar və s. katolik kilsəsinin doqmatik xüsusiyyətlərindəndir. Əsasən Qərbi Avropa və Latın Amerikası ölkələrində yayılmışdır. Katolisizmin pravoslavlıqdan kult və kanonik fərqləri ruhanilərin günahsızlığı, xüsusi inkişaf etmiş marianizm və sairdir. Onlar Müqəddəs-ruhun həm «Atadan», həm də «Oğul»dan nazil olduğuna etiqadlıdırlar. Katolisizmin mərkəzi Vatikan inhisarçı burjuaziya ilə ideoloji, siyasi və iqtisadi cəhətdən əlaqəlidir. Neotolizm Katolisizmin rəsmi fəlsəfəsi elan edilmişdir. («Fəlsəfi terminlər ensiklopediyası», tədqiqatçı qrupu, səh. 220)

2 SSS, R. 60

3 Üqnum siryani kəlməsi olaraq, «şəxs» ya «əsl» mənasınadır.

4 SSS, R. 60

1- Mənəvi duyğular dəlili

Tomasın fikrincə, insanlar doğruluq, xeyirxahlıq, ədalət, sədaqət və sair kimi pak hisslərə malikdir. Bu hisslər maddi deyil, deməli onları bizə bəxş edən ali ülvi hisslərin yaradanı və özüdür. Yəni; xeyirxahlığın, məhəbbətin, doğruluğun özü olan Allahdır.

2- Hədəf dəlili

Dünyaya baxdığımız zaman, aşkar şəkildə orada hədəf və tədbirin olmasını müşahidə edirik. Hər bir məxluq bihudə deyil, müəyyən bi hədəfə qulluq etmək üçün yaradılmışdır. Yəni; hər məxluqun yaradılış aləmində öz rolu vardır. Deməli, tədbir və hədəf varsa, onu tənzimləyən, hədəfləyən bir sonsuz və qüsursuz ağıl və düşüncə sahibi olan varlıq da mövcuddur. Həmin varlıq Allahdır.[1]

Əlbəttə, Tomas Akvinasa qarşı, Duns Skot və onun fransiskan ordeni ətrafında yığışan tələbələri müxtəlif dəlillər gətirərək, onun bu sübutlarının nöqsanlı olduğunu iddia etmişlər. Onların Tomasa ən önəmli iradları bunlardan ibarət idi ki, hər beş dəlildə "hərəkətsiz", "səbəbə ehtiyacı olmayan", "varlığı əzəli və zəruri olan", sırf ali mənəvi duyğuya malik olan və pis xüsusiyyəti olmayan", "özü hədəf məqsədilə yaradılmayan" Allahın varlığını xəyali deyil, həqiqin şəkildə sübut etməkdə acizdir. Həmçinin, Tomas bu dəlillərlə bir-neçə allahın varlığını inkar edə bilməz.[2]

Xristianlıqda «üç üqnum» əqidəsi

Xristianlar «tövhid»ə etiqadlı olduqlarını iddia etməklə yanaşı, «üç üqnum»a da inamlıdırlar. Məsihi alimləri tarix boyu «üç üqnum əqidəsi»nin izlərini və nişanələrini İncildə axtarmaqla birgə, onun «tövhid»lə heç bir ziddiyyət daşımadığını sübuta yetirmək üçün çalışmışlar. Bu barədə xristian alim və tədqiqatçıları bir-birindən fərqli müxtəlif şəkildə fikirlər yürütmüşlər.

---

1. Məsihi ilahiyyatı ("Christian Theologi An İntroduction"), Alister E. McGrath, (Blackwell, 2002), səh. 471-472.
2. Məsihi ilahiyyatı, səh. 474

O, düşünürdü ki, məhəbbət ən gözəl yol olsa da, Allahı yalnız yaratdıqlarında dərk etmək mümkündür. Necə ki, bir rəssamı çəkdiyi rəsm əsərinindən dərk etmək lazımdır. Yaradan hər bir varlıqda öz imzasını qoymuşdur. Biz Onu imzasına baxaraq tanımalıyıq. Tomas bütpərəstlərin və yunan filosoflarının qarşısında Allahın varlığını sübut etmək üçün beş dəlil-beş yol göstərmişdir:

3- Hərəkət dəlili

Dünya bütünlüklə, ən xırda üzvləri ilə birgə hərəkət edir, dəyişilir. Yerin günəş ətrafında fırlanması,[1] yağışın yağması və sair. Deməli, onu hərəkətə etdirən hərəkətsiz bir qüdrət vardır. Həmin qüdrət Allahdır.

Çünki onu hərəkətə gətirən, Allahdan qeyrisidirsə, özü də hərəkət edirsə, bir hərəkətə gətirənə ehtiyac duyacaq. Bununla da, hərəkət etdirən və özü də hərəkət edən qüdrətlər silsiləsi yaranacaq. Deməli, bu silsilə hərəkətsiz bir qüdrətə sonlanmalıdır.

4- Səbəb-natica dəlili

Hər bir hadisə, yaranış, varlıq səbəbsiz yerə mövcud ola bilməz. Yəni; hər bir nəticənin səbəbi vardır. Məxluq varsa, onu yaradan və yaradılmağa ehtiyacı olmayan Xaliq də vardır. Çünki yaranmışların səbəbi, özü də yaranmağa və var olmağa ehtiyaclı olsa, onun da bir səbəbə ehtiyacı olacaq. Bu ehtiyaclı səbəblər, yaradanlar silsiləsinə son vermək üçün, özündən var olan, yaradılmağa ehtiyacı olmayan, varlığın səbəbi olan bir qüdrət lazımdır. Bu da Allahdır.

5- Zəruri və mümkün varlıqlar dəlili

Dünya başdan başa var olması və yox olması mümkün olan varlıqlardan təşkil tapmışdır. Əvvəllər olmayıb, sonradan yaranan bu varlıqları vücuda gətirən, əbədi-əzəli və varlığı özünə bağlı bir zəruri varlıq olmalıdır. Həmin varlıq Allahdır.

Çünki, bütün varlıqlar sonradan vücuda gəlmiş, olması və olmaması mümkün olan varlıqlardır. Onları yaradan özünə bağlı, varlığı zəruri və ehtiyacsız bir zat olmalıdır ki, bu mümkün varlıqlar silsiləsi sona çata bilsin.

---

1. Kilsə tarix boyu yerin günəş ətrafında fırlanması fikrinin tərəfdarı olmuşdur.

Yəhya Allahın başı və saqqalının yun kimi, qar tək ağ, gözlərinin isə atəş alovu kimi olmasını iddia edir. "Onun" səsinin gur-gur axan suların səsi kimi olduğuna, sağ əlində yeddi ulduz, ağzından iti «iki ağızlı qılınc» çıxdığına təkid edir. Yəhya Allahın üzünün isə bütün qüdrətilə parlayan günəş kimi olmasını söyləyir. Yəhya "Vəhy"də deyir: "Onu görən kimi ayaqlarına ölü kimi yıxıldım. O, sağ əlini mənim üstümə qoyub dedi: Qorxma! Birinci, Axırıncı və Diri olan Mənəm!"[1]

Vəhy, 4-cü fəsil, 2-5-ci cümlələrdə, Allahın taxtda oturduğu, görünüşü yəşəm və qırmızı əqiq daşına bənzədiyi və taxtın ətrafında zümrüdə bənzər göy qurşağı olduğu söylənilir.

Taxtın ətrafında 24 ayrı taxt, taxtlar üzərində oturan ağ paltar geymiş və başlarında qızıl tac olan 24 ağsaqqalların olduğu söylənilir. Taxtdan şimşəklər, göy gurultuları və uğultular çıxır, onun önündə odla yanan yeddi məşəldə Allahın yeddi ruhunun olması deyilir. Yanındakı əcaib məxluqlar dayanmadan Allaha deyirdilər: Var Olmuş, Var Olan, Küll-ixtiyar sahibi Rəbb Allah müqəddəsdir, müqəddəsdir, müqəddəsdir![2]

Xristianlıqda Allahın varlığına dəlillər

Xristianlıqda iman gətirmək və sorğu-sualsız Allaha itaət edərək, Onu dərk etmək əsasdır. Buna görə də, uzun illər boyu Yaradanın varlığına dəlil-sübut gətirmək haqda fikir ortaya atılmamışdır. Əsl həqiqətdə, Allaha inanıb, İsaya iman gətirib, Onu dərk etmək tələb edilmişdir. Lakin zaman keçdikcə, elm və fəlsəfənin yaratdığı suallar və ağır şübhələr altında, bəzi xristian alimləri Allahın varlığına dəlillər gətirməyə başlamışdır. Onların arasında qədim dövrün alimlərindən ən seçilmişi Tomas Akvinasdır.[3]

---

1 Vəhy, 1-ci fəsil, 10-18-ci cümlələr

2 Vəhy, 4-cü fəsil, 2-5-ci cümlələr

3 Tomas Akvinas (Thomas Aquinas) (1225-1274), onu Foma Akvinat da adlandırırlar, orta əsr filosofu və ilahiyyatçısı, məsihi sxolastikasının sistemləşdiricisi, tomizmin banisi. İtaliyanın Akvino şəhərində, zadəgan ailəsində dünyaya göz açmışdır. Gənc yaşlarında Dominikan ordeninin mənsublarından olmuşdur. İlk təhsilini monastır məktəbində almış, daha sonra Neapol, Paris, Köln şəhərlərində universitetdə oxumuşdur. Əsas əsərləri: "Bütpərəstlər əleyhinə külliyyat" (1261-64), "Teologiya külliyyatı" (1265-73). 1879-cu ildə Tomas Akvinasın sxolastik sistemi katolikliyin yeganə həqiqi fəlsəfəsi elan olunmuşdur.

Ey imanı az olanlar, bu gün olub sabah ocağa atılan çöl otunu Allah belə geyindirirsə, sizi geyindirəcəyi daha da yəqin deyilmi? Beləliklə, "Nə yeyəcəyik?", "Nə içəcəyik?" və yaxud "Nə geyəcəyik?" deyə qayğı çəkməyin. Beləliklə, sabahın qayğısını çəkməyin." -deyir.[1]

7- Allahın ədalətli olması

İncildə müxtəlif cümlələrdə Allahın ədalətinə təkid edilərək, inşalara Onun adil hökmranlığına üz gətirmələri tövsiyə olunur. Yəhya Məsihdən eşitdiyini söyləyərək, Allahı nur adlandırır. Allahda zərrə qədər də qaranlıq olmamasına işarə edərək, deyir: "Allah sadiq və ədalətli olduğu üçün günahlarımızı bağışlayacaq və bizi hər haqsızlıqdan təmizləyəcək."[2]

Əhdi-cədiddə Allahın cismani təsviri

Ümumiyyətlə, ilk növbədə, "Üç üqnum"a olan inam və Ata Allah, Oğul Allah (İsa) və Ruhül-qüdsün "Vahid Allahı" təşkil verməsi və Allahın bəndələrinin günahını yuması üçün oğlunu (özünü) fəda etməsi, çarmıxa çəkilməsi inancı xristianlıqda Allahın cismani təsəvvürünün bariz nümunəsidir. Təəccübləndirici haldır ki, Allahı belə gözəl şəkildə vəsf edən Əhdi-cədidin çoxsaylı digər fəsil və cümlələrində Onu sadə bir insandan da aşağı səviyyəyə endirmişdir. «Vəhy» kitabında çox qəribə və ağlasığmaz fantastika, xəyal aləminə dalan Yəhya, Allahı müxtəlif cismani formalarda təsvir edir.

Yəhya, 8-ci fəsil, 28-ci cümlə, 20-ci fəsil, 31-ci cümlə və 1-ci fəsil, 1-14-cü cümlələrdə İsanı (ə) Allahın yeganə, özündən doğulmuş həqiqi (ayrılmış) oğlu, Allahın özü sayması, Mark, 1-ci fəs, 10-11-ci cümlələrdə, Ruhun (Allahın) göyərçin kimi İsanın üzərinə enməsi də, diqqət mərkəzindən qaçmamalıdır.

"Vəhy", 1-ci fəsil, 10-18-ci cümlələrə diqqət etdikdə isə təəccüblənməmək olmur. Yəhya "Ruhun hakimiyyəti" altına düşdüyünü və arxasında boru səsinə oxşar yüksək tonlu səs eşitdiyini iddia edir. Yüksək tonlu səsin sahibi ona müşahidə edəcəyi hər bir şeyi kitaba yazmasını tələb edir. Yəhya geri çevirildiyi zaman, onunla danışanın kim olduğunu görür. Döndükdə yeddi qızıl çıraqdan (şamdan) və onların arasında, ayağadək uzun paltar geymiş, sinəsinə qızıl qurşaq taxmış, insan oğluna bənzər "Birini" (Allahı) görür.

---

1. Matta, 6:25-30
2. Yəhya incili, (1), 1:5 və 9

3- Allahın gözlə görülməməsi

Allahın gözlə görünməzliyi barəsində isə, Əhdi-cədiddə "Onu insanlardan heç kəs görməyib və görə də bilməz."[1] kimi cümlələri misal gətirmək olar.

4- Allahın mütləq qüdrətə sahib olması

İncilə görə Allah mütləq qüdrət sahibidir. Heç bir şey onun qüdrəti xaricində deyil. Allah üçün hər şey mümkündür.[2]

5- Allahın əbədi və əzəli olması

Əhdi-cədidin bəzi cümlələrində Allahın əbədi və əzəli bir varlıq olmasına diqqət çəkilir. Allahı "Yeganə ölməzliyə malik olan və əlçatmaz nurda yaşayan" adlandırır.[3]

6- Allahın ruzi verən olması

Əhdi-cədiddə dəfələrlə Allahın "Rəzzaq" (ruzi bəxş edən) xüsusiyyətinə təkid edilərək, xristianlara bu barədə diqqətli olmaları tövsiyə edilir. İlk növbədə zəngin insanlara təkəbbürlü olmamaları və dünya malına uymamaları tövsiyə edilir. "Bu dövrdə varlı olanlara buyur ki, təkəbbürlü olmasınlar və gəldi-gedər var-dövlətə yox, zövq almağımız üçün bizə hər şeyi bol-bol verən Allaha ümid bəsləsinlər."[4]

İncildə Həzrət İsanın (ə) təlimlərindən biri də, məhz Allahın ruzi bəxş edən və Rəzzaq olmasıdır. İsa (ə) "Nə yeyəcəyik?" və yaxud "Nə içəcəyik?", "Nə geyinəcəyik?" -deyə qayğı çəkməməyə çağırır. Çünki Allah hər kəsin ruzisini bəxş edir. O, göydə uçan quşları misal çəkərək, onların insanlar kimi əkinçiliklə, ticarətlə məşğul olmadıqlarını, lakin Allah tərəfindən ruzi ilə təmin edildiklərini söyləyir. Ardınca, çöl zanbaqlarını misal çəkir. Onların zəhmətsiz böyüyüb boy atdığına baxmalarını istəyir. Ardınca insanlara müraciətlə: "Siz onlardan daha qiymətli deyilsinizmi? Hansı biriniz qayğı çəkməklə ömrünü bir anlıq belə, uzada bilər? Nəyə görə geyim üçün qayğı çəkirsiniz?

---

1. Timoteyə, (1), 6:16
2. Matta, 19-cu fəsil, 25-ci cümlə
3. Timoteyə, (1), 6:17
4. Timoteyə, (1), 6:17

XRİSTİANLIQDA ALLAH

Xristianlıqda Allah haqqında olan inam müxtəlif çalarlara malikdir. Müqəddəs saydıqları kitablarda Allah bir-birinə zidd olan ibarətlərlə təsvir edilmişdir. Üstəlik, Müqəddəs Üçlüyə olan inam bu məsələni daha da qəliz və çıxılmaz hala salmışdır. Buna görə də, xristianlar sorğu-sualsız iman gətirməyə və inanmağa üz gətirmişlər. Amma bununla belə müxaliflərin çoxsaylı iradlarının və yunan fəlsəfəsinin qarşısında davam gətirməyərək, bir sıra islahat işləri aparmışdlar.

Gəlin birlikdə xristianlığın Allah haqqındakı bəzi baxışlarını araşdıraq:

1- Allahın birliyi

İncildə Allahın varlığına təkid edilərək, onu belə vəsf edir: "Var Olmuş, Var olan, Küll-ixtiyar sahibi Rəbb Allah müqəddəsdir."[1]

Əhdi-cədiddə Allahın birliyi haqda bir sıra mətləblər mövcuddur. Orada oxuyuruq: "Ruh bir, iman bir, vəftiz bir, hamının Allahı və Atası birdir."[2] "Qanunverən və Hakim birdir, xilas etməyə və həlak etməyə qadir olan Odur."[3]

Əhdi-cədiddə bütlərə qurban kəsilməsi ilə mübarizə aparılır və bütlərə kəsilən qurban ətlərinin yeyilməməsinə göstəriş verilir. Beləliklə, bütlərə təqdim olunan qurban ətinin yeyilməsi barəsində bildirlir ki, "büt dünyada heç nədir" və "bir olan Allahdan başqası yoxdur". Yerdə və yaxud göydə "allahlar" adlandırılanlara, çoxlu "allahlar" və "sahiblərə" inananlara qarşı, bir Allaha etiqad bəslənilməsinə təkid edilir.[4] Əhdi-cədiddə oxuyuruq: "Əsrlərin Padşahı, ölməz, görünməz və bir olan Allaha əbədi olaraq hörmət və izzət olsun! Amin."[5]

2- Allahın mütləq elmə malik olması

Əhdi-cədidin bəzi cümlələrində Allahın mütləq elmə malik olmasına təkid edilir, Onun hər bir şeyə agah olmasına diqqət çəkilir. Belə ki, heç bir yaranış ona gizli deyil. Bütün şeylər onun gözündə açıq və aydındır, onun üçün gizli deyil.[6]

---

1. Yəhya vəhy, 4-cü fəsil, 8-ci cümlə
2. Efeslilərə, 4:5-6
3.Yaqub, 4:12; Yəhya, 5:44
4. Korinflilərə (1) 8:4-6
5. Timoteyə (1), 1:17
6. Matta, 10-cu fəsil, 30-cu cümlə; İbranilərə, 4-cü fəsil, 13-cü cümlə

Təlmudda Allah çox vaxt tam maddi şəkildə və cismi xüsusiyyətlər ilə təsvir edilir: Allah namaz qılır və Tövrat oxuyur.[1] Bəndələrinin çətinliklərinə və əzab-əziyyətlərinə ağlayır.[2] Xəstələrə təsəlli verir və dəfn mərasimlərində iştirak edir.[3]

Yəhudilikdə səlbi ilahiyyat anlayışı

Yəhudi filosofları və sxolastikləri Filonun[4] (m. ə. 15 – m. s. 50) təsirlənərək, Allahın sifətlərini tanımağın, ona xüsusiyyətlər nisbət verməyin mümkünsüz olmasını ortaya atmışlar.

İbrahim bin Davud (1110-1180) deyirdi ki, Allaha aid olan bütün xüsusiyyətləri, yalnız səlbi şəkildə, yəni; əksinin Onda olmamasını söyləyərək Yaradana nisbət verə bilərik.[5]

Musa bin Məymun "Dəlalətül-hairin" kitabının çox böyük hissəsini bu məsələyə ayırmışdır. O, demək olar ki, yəhudilikdəki səlbi ilahiyyatın ən bariz şəxsiyyətlərindəndir. Onun fikrincə, hətta Allahın bir olduğunu söyləmək də, düzgün deyildir. Tövhid belə, səlbi şəkildə bəyan edilməlidir. Yəni; "Allah birdir" söyləmək əvəzinə, "Allah iki və ya çox deyildir" demək lazımdır. Çünki, zat vahiddirsə, onun sifət və xüsusiyyətləri olmamalıdır. Əks təqdirdə vahid olmayacaqdır.[6]

İbn Məynun fikrincə, tələffüz etdiyimiz bütün kamal xüsusiyyətləri ən ali mənasında belə Allaha nisbət versən yenə də naqisdir.[7]

Allaha müsbət xüsusiyyətləri nisbət verdikdə, onun çoxlu xüsusiyyətlərinin olmasına inanırıq, bu da bir növ şirkə doğru aparır.

Dilimizdə onun bir olmasını söyləsək də, qəlbimiz bu xüsusiyyətləri nəzərə alaraq, Onu çoxaldır. Amma yalnız onda olmayan xüsusiyyətləri dilə gətirsək, buna inansaq, söylədiyimiz problemlər meydana çıxmayacaqdır. Səlbi sifətlər bizə imkan verir ki Allahı daha yaxşı tanıyaq.

Allahı hər nə qədər xüsusiyyətlərdən tənzih edərək vəsf etsək, bir o qədər tanımış olarıq. Bu, qüsursuz bir vəsf yoludur.[1]

---

1. Evudaraza, 3B
2. Həgiga, 5B
3. Barəşit Rabba, 8:13
4. Runia, 1998, p 359
5. Samuelson, 1998, p 606
6. Dəlalətül-hairin, səh. 143, İbn Məymun, Ankara, 1972
7. Dəlalətül-hairin, səh. 135, İbn Məymun

O Şəxs acizanə deyir: Burax, gedim, çünki səhər açılır. Yaqubun (ə) əlinə fürsət düşərək, deyir: Mənə xeyir-dua verməsən, Səni buraxmaram. Şəxs soruşur: Adın nədir? O deyir: Yaqub. O Şəxs "Artıq sənə Yaqub deyil, İsrail deyiləcək, çünki sən Allahla və insanlarla güləşib üstün gəlmisən". Yaqub Allahı üz-üzə görüb və salamat qaldığı üçün Allahla güləşdiyi yerin adını Peniel qoyur.

Bibliyanın müasir tədqiqatçılarından olan Q. Qei deyir: «Müqəddəs kitab çoxallahlıq mifologiyasını dəfələrlə aşkar şəkildə özündə əks etdirir.» Tövratda oxuyuruq: "Ya Rəbb, allahlar arasında Sənin kimisi varmı?"[2] Zəburda deyilir: "Ey Xudavənd, allahlar arasında Sənin kimisi yoxdur!"[3] "Axı Rəbb böyük Allahdır. Bütün allahlar üzərində əzəmətli Padşahdır."[4]

Əlbəttə, bəzi yəhudi tədqiqatçılar, burada "allahlar"dan məqsədin padşahlar olduğunu iddia edir.

Bu məsələ, qismən həqiqətə uyğun olsa da,[5] Zəburdakı bir sıra məsələlərin diqqət xaricində qalması mümkün deyil. Zəburda mövcud olan çoxsaylı nümunələrə görə «Allahın» dünyanın yaranmasından əvvəl bir sıra əjdahalarla mübarizə aparmalı olmuşdur. Məsələn: Zəburda Allaha xitabən deyilir: "Sən dənizi Öz qüdrətinlə böldün, dəniz əjdahalarının başlarını əzdin. Sən Livyatanın başlarını əzdin, onu çöl heyvanlarına yem etdin." [6]

Zəbur Livyatanı bir tərəfdən balıq, bir tərəfdən əjdaha, gah Allahın yaratdığı dərkedilməz bir qüvvə, gah da ki Allahla mübarizəyə başlamış güclü varlıq kimi təsvir edir. Başqa bir yerdə qeyd edilir ki, bu balığın gündəlik yeməyi uzunluğu üç yüz mil olan iri buynuzlu balıqlardır. [7]

Təlmudda isə bu balıq barədə belə yazılır: «Allah gündə 12 saat məşğul olur. Birinci 3 saat oturub tövratı oxuyur. İkinci 3 saatı kainatı mühakimə edir. Əgər o, dünyanı dağıtmaq qərarına gəlirsə, mühakimə taxtından qalxıb mərhəmət taxtına əyləşir. Üçüncü 3 saat isə Tanrı bütün canlıların ruzisini verir. Dördüncü üç saat da isə Livyatan balığı ilə oynayır.»

---

1. Dəlalətül-hairin, səh. 139-140, İbn Məymun
2. Çıxış, 15:11
3. Məzmur, 86:8
4. Məzmur, 95:3
5 Belə nəzərə gəlir ki, həmin tədqiqatçıların sözlərində həqiqət vardır. Çünki, Əhdi-ətiqin bir çox yerlərində padşahlara "allahlar" deyə müraciət edilib. Burada "allah" padşah mənasına işlədilib. Nümunə olaraq, Məzmur, 82:1-8 baxın.
6. Zəbur, 74-cü fəs. 13-14-ci cüm
7. Yeşaya, 27:1; Əyyub, 41:1-34; Məzmur, 104:26

1- Allahın kamil olmaması

Xristianların müqəddəs saydıqları bu kitaba əsasən Allah tutduğu səhv əməllərdən peşman olaraq kədərlənir. O guya insanı yaratdığına görə, başqa bir yerdə isə Talutu (Şaulu) padşah etdiyinə peşman olaraq ürəyində kədərlənir. Çünki Talut Allahın əmrlərinə itaət etməyərək sözlərini yerinə yetirməyir.[1] Allah qəzəblənərək deyir ki, yaratdığım insanları yer üzündən siləcəyəm, bunu insanlarla birgə heyvanların, sürünənlərin və quşların da başına gətirəcəyəm, çünki onları yaratmağıma peşman olmuşam.[2]

2- Allahın mütləq qüdrətə malik olmaması

Yəhudilərin müqəddəs kitablarının yazdığına görə, Allah mütləq qüdrətə malik deyil. Hətta insanların qarşısında belə acizdir. Tövratda Allahın insanlardan qorxduğu qeyd olunur. Varlıq, 11-ci fəsil, 1-11-ci cümlələrdə uca bir qüllə tikməyə başlayan insanları görən Allah bundan xoflanaraq öz mələklərinə deyir: "Budur, onlar vahid xalqdır, dilləri də eynidir. Bundan sonra fikirlərində tutduqları hər şeyi etməyə qadir olacaqlar. Gəlin aşağı düşək, onların dillərini elə dəyişək ki, bir-birlərini başa düşməsinlər."

Açıq deyilməsə də, Varlıq, 2-ci fəsil, 2-ci cümlələr və 7-ci fəsil, 22-ci cümlədə belə bir fikir hasil olur ki, altı günlük yaradıcılıqdan sonra Allah yorulur və buna görə də «yeddinci günü» (şənbə) özü üçün rahatlıq günü sayır, istirahət etməyə başlayır. "Çünki altı gün ərzində Rəbb göyləri və yeri, dənizi və kainatdakı hər şeyi yaratdı, yeddinci gün isə istirahət etdi."[3]

Allahı kiçildən fəsillərdən biri də Varlıq, 32-ci fəsil, 22-30-cu cümlələrdir. Burada gecədən sübhədək Yaqubla (ə) güləşən Allah, ona məğlub olur və ombasının oynağı yerindən çıxır. Allah Yaquba (ə) yalvararaq Onu buraxmasını xahiş edir. Allaha qələbə çaldığı üçün adını İsrail qoyur.

Tövratda bu hadisə tam şəkildə belə təsvir edilir ki, Yaqub (ə) gecə qalxıb iki arvadını, iki cariyəsini və on bir uşağını götürərək Yabboq çayını keçir. Sonra Yaqub (ə) tək qalır. Dan yeri sökülənə qədər bir Şəxs (Allah) onunla güləşir. Yaquba üstün gələ bilmədiyini görüb onun budunun oynağına zərbə vurur. O Şəxslə güləşərkən Yaqubun (ə) budunun oynağı zədələnir.

---

1. Şamuel (1), 15:11; Şamuel (1), 15:35
2. Varlıq, 6-cı fəs. 6-7-ci cüm
3. Çıxış, 20:11

"Rəbb yenə dedi: Sodom və Homorraya qarşı qalxan fəryad böyük, oranın adamlarının günahı çox ağırdır. Buna görə də aşağı enib baxacağam ki, Mənə çatan fəryadın doğru olub-olmadığını bilim."[1]

Varlıq, 1-ci fəs. 1-26-cı cümlələrə istinadən, Allahın dünyanı yaradarkən, ən adi varlıqların keyfiyyətindən xəbərsiz olduğunu bəyan edir. Yaratdıqdan sonra onun yaxşı olduğuna agah olur. Tövrata görə, başlanğıcda Allah göyləri və yeri yaradır. Yer quruluşsuz və boş, dərin sular üzərində qaranlıq hökm etdiyi zaman, Allahın Ruhu suların üzərində dolaşır. Allah deyir: "Qoy işıq olsun". İşıq olur. Allah görür ki, işıq yaxşıdır. Sonra O, işığı qaranlıqdan ayırır. Allah qurunu "yer", su yığınlarını isə "dənizlər" adlandırdıqdan sonra, görür ki, bu da yaxşıdır. Yalnız ağaclar meyvə gətirdikdən sonra Allah görür ki, bu yaxşıdır. Allah ulduzları göy qübbəsinə qoydurdan sonra yer üzünə işıq saçdığına görə, gündüzü və gecəni idarə etdiyi və işığı qaranlıqdan ayırdığı üçün onun yaxşı olduğunu anlayır. Ümumiyyətlə, Tövrata görə Allah hər növ çöl heyvanlarını, hər növ ev heyvanlarını, yerdə sürünən bütün canlıları, bütün qanadlı quşları, nəhəng su əjdahalarını və suda qaynaşan hər növ bütün sürünən canlı məxluqları yaratdıqdan sonra anlayır ki, bu, yaxşıdır.

Bibliya Allahı elmsizlikdə adi bir insan həddindən də aşağıya endirir. Fironu və onun ətrafındakı zalım şəxsləri «gecə cəzalandırmaq» fikrinə düşən «Allah» (guya) onların evini tanımadığı üçün, Musaya (ə) quzu kəsməyi və onun qanını mömin adamların qapısına vurmağı tapşırır.

Çünki möminlərin evini zalımların evi ilə səhv salacağından qorxur. Quzu qanı isə bir nişanə kimi ona kömək ola bilir. Çıxış, 12-ci fəsil, 12-13-cü cümlələrdə yazılır: "Mən isə o gecə Misir torpağından keçəcəyəm. Misir torpağında olan həm insanların bütün ilk oğullarını, həm də heyvanların bütün ilk balalarını öldürəcəm. Bütün Misir allahlarına da cəza verəcəyəm. Rəbb Mənəm. Sizin olduğunuz evlər üzərindəki qan sizin üçün əlamət olacaq. Qanı görəndə yan keçəcəyəm və Misir ölkəsini cəzalandırdığım zaman sizə məhvedici bəla gəlməyəcək."

1. Varlıq, 18:20-21

"Onlara de: "Varlığıma and olsun, pis adamın ölümündən yox, onun öz yolundan dönüb yaşamasından zövq alıram" Xudavənd Rəbb bəyan edir."[1]

Müqəddəs mənbələrdə Allahın cismani təsviri

Təəccübləndirici haldır ki, yəhudilərin müqəddəs kitabları Allahı belə gözəl şəkildə vəsf etdiyinə baxmayaraq, çoxsaylı digər fəsil və cümlələrində Onu sadə bir insandan da aşağı səviyyəyə endirmişdir.

1- Allahın cisim və insani xüsusiyyətlərə malik olması

Müqəddəs kitaba görə, Allah insan kimidir, saçı, hörükləri və paltarları var. "Nəhayət, mən gördüm ki, Taxtlar quruldu və Əzəldən Var Olan oturdu. Onun əynində qar kimi bəyaz paltar var idi, Saçları yun kimi ağappaq idi. Taxtı alov dilləri tək, çarxları yanar od kimi idi."[2]

Allah gözlə görülə bilər, qeyb olur və iki ayağı üstə yol gedir. Tövrata görə, Musa Harun, Nadav, Avihu və İsrail ağsaqqallarından yetmiş nəfərlə birgə çıxıb, İsrailin Allahını görürlər. Onun ayaqları altında göy yaqutdan döşəməyə bənzər, səmanın özü kimi aydın bir şey olduğunu müşahidə edirlər.[3] Tövratda deyilir: "Rəbb Musa ilə üz-üzə, dostu ilə söhbət etdiyi kimi danışardı."[4]

Tövratda yazılana əsasən, Adəm və Həvva günün sərinliyində bağda gəzişən Allahın (ayaq) səsini eşidirlər.[5] Həmçinin oxuyuruq ki, Allah Yaqubla danışdığı yerdə onun yanından yuxarı çəkilir. Göylərə ucalır.[6] Tövrata görə, Allah İbrahimlə bir süfrədə əyləşərək yemək yeyir. İbrahim (ə) Onun ayağını yuyur və xəmirdən hazırlanmış çörəyə, yağa, südə, qızardılmış dana ətinə qonaq edir.[7]

2- Allahın elminin məhdud olması

Tövratın müxtəlif yerlərində Allahın elminin məhdud olması, ən adi məsələlərə belə agah olmaması qeyd edilir.

---

1. Hezegel, 33:11; Mişna Avuut, 3:15
2. Daniel, 7 fəs. 8-ci cüm
3. Çıxış, 24:9-10
4. Çıxış, 33:11
5. Varlıq, 3:8
6. Varlıq, 35:13
7. Varlıq, 18-ci fəs. 1-16-cı cüm.

Yaxud Əhdi-ətiqdə Allah-təala Musaya deyir ki; "Bütün İsrail övladlarının icmasına bəyan edib de: Müqəddəs olun, çünki Mən Allahınız Rəbb müqəddəsəm."[1]

Tövratın başqa bir yerində isə deyilir: "Allah insan deyil ki, yalan söyləsin, bəşər oğlu deyil ki, fikrini dəyişdirsin. Dediyini həyata keçirməzmi? Verdiyi sözü yerinə yetirməzmi?"[2]

1- Allahın ədalətli olması

Əhdi-ətiqin, Təlmudun və sair müqəddəs kitabların təfsirçiləri daim Allahın ədalətinə təkid edir və buna iman gətirməyin zərurətinə diqqət çəkirlər. Onlar Tövratdan və sair müqəddəs kitablardan nümunələr gətirirlər: "Sadiq Allahdır, heç zaman haqsızlıq etməz, Adil və doğru olan Odur."[3]

Tövrat Allahı "İşləri kamil Qaya" adlandırır. Bundan məqsəd, Allahın bütün işlərinin haqq-ədalət üzərində qurulmasına və möhkəm, nöqsansız olmasına diqqət çəkməkdir.[4] Yaxud Tövratda Allahın hökmran, tərəfkeşlik etməyən, rüşvət almayan, böyük, qüdrətli, zəhmli Allah olduğu söylənilir.[5]

Bundan əlavə, Tövratda Həzrət İbrahimin Allaha belə müraciət etdiyini görürük: "Axı Sən bunu etməzsən, saleh adamı günahkarla birgə öldürməzsən. Saleh adamın aqibətini günahkarınkı kimi etməzsən, Sən bunu eləməzsən. Bütün dünyanın Hakimi belə ədalətsizlik etməz."[6]

2- Allahın rəhimli olması

Allahın rəhimli olması haqda, yəhudi alimləri ortaq fikirdədirlər. Lakin diqqət etmək lazımdır ki, yəhudilikdə Allahın feli sifərlərinin yəhudi xalqına xas olmasına etiqad bəslənilir. O cümlədən də, Allahın yəhudilərə xüsusi olaraq rəhimli olması qeyd edilir. Lakin yəhudi alimlərinin şəxsi fikirlərinə və müqəddəs kitablarında Allahı yəhudin tayfasına məxsus etmələrinə baxmayaraq, Əhdi-ətiqi araşdırdıqda, daha ülvi və ali mənaların şahidi oluruq.

---

1. Levililər 19:1-2
2. Saylar, 23: 19
3. Qanunun təkrarı, 32:4: Bəraxut, 10 A
4. Qanunun təkrarı, 32:4
5. Qanunun təkrarı, 10:17
6. Varlıq, 18:25

Yəhudilərin müqəddəs kitabı Allahın elmində şəkk edənləri ağılsız sayır. Təəccüblə, "necə ola bilər ki, Yaradan yaratdığı şeyin hər bir zərrəsinə və davamiyyətindəki həyatının hər bit nöqtəsinə agah olmasın?"

deyə sual verir. Necə ki deyilir: "Öz niyyətlərini Rəbdən gizlətməyə çalışanların vay halına! Qaranlıqda iş görən bu adamlar «Bizi kim görür, kim tanıyır?- deyirlər. Bu nə cür ağılsız düşüncədir! Heç dulusçunu gil ilə bir tutmaq olarmı? Düzəldilən əşya onu düzəldən barədə O məni düzəltmədi- deyərmi? Qab onu yaradan barədə O heç nə anlamır- deyərmi?"[1]

3- Allahın əbədi və əzəli olması

Yəhudi alimləri Allah-təalanın əbədi və əzəli olmasına etiqad bəsləyirlər. Bu haqda onlar müxtəlif mənbələrdə təkidlə Allahın əbədi və əzəli olmasına bəyan etmişlər.[2]

Tövratda da bu haqda çox saylı məlumatlar mövcuddur. Orada deyilir: "Çünki əlimi göylərə qaldırıb belə bəyan edirəm: "Əbədi Varlığıma and olsun!"[3] Yaxud yazılır: "Pənahgahın əzəli əbədi Allahdır."[4]

4- Allahın pak, kamil və nöqsansız olması

Yəhudi alimləri daim Allah-təalanın paklığına, kamilliyinə və nöqsansızlığına təkid edirlər. Bu paklıq və kamillik, hər bir mənaya şamildir. İstər qüdrət və ehtiyacsızlığı, istərsə də, pis əməllərdən uzaqlığına şamildir. "Yeşua xalqa dedi: Rəbbə qulluq edə bilməzsiniz, çünki O, müqəddəs Allahdır."[5]

Həmçinin deyilir: "Allahınız Rəbb Mənəm. Özünüzü təqdis edin və müqəddəs olun, çünki Mən müqəddəsəm; Çünki Allahınız olmaq üçün sizi Misir torpağından çıxaran Rəbb Mənəm. Müqəddəs olun, çünki Mən müqəddəsəm."[6]

---

1. Yeşaya, 29:15-16; Berşit Rabba, 1:24
2. Baraxut, 28B
3. Qanunun təkrarı, 32:40
4. Qanunun təkrarı, 33:27
5. Yeşua, 24:19
6. Levililər, 11:44-45

Onun üçün qeyri-mümkün heç bir şey yoxdur. Müqəddəs kitabda Həzrət Daniel bu haqda deyir: "Allahın adı əbədi olaraq izzətlənsin! Çünki hikmət və qüdrət Ona məxsusdur. Vaxtı və dövrü dəyişdirən Odur. Dərin və gizli sirləri O açar, Qaranlıqda qalanı O bilər. İşıqla əhatə olunan Odur."[1]

Diqqət etmək lazımdır ki, yəhudi dinində ən əsas və bünövrə olaraq, Allahın mütləq qüdrəti göz önünə çəkilir. Xristianlıqda "məhəbbət dini" şüarı və islamda "rəhmət" prinsipi qabardıldığı və bununla tanındığı kimi, yəhudilik demək olar ki, qüdrət dinidir. Mütləq qüdrətə sahib olan Allahın yeganə tayfasının dini kimi tanıtdırılır.

Əhdi-ətiqdə dəfələrlə Allahın mütləq qüdrətinə təkid edilir. Deyilir ki, ancaq Rəbb həqiqi Allahdır. Var olan Allahdır, Əbədi Padşah Odur. Qəzəbindən dünya titrəyər, hiddətinin qarşısında millətlər dura bilməz.[2]

Salnamələrdə deyilir: "Ya Rəbb, əzəmət, qüdrət, cəlal, zəfər və şöhrət Sənə məxsusdur, çünki göydə və yerdə olan hər şey Sənindir. Ya Rəbb, padşahlıq Sənindir və Hökmdar olaraq hər şeydən ucasan. Var-dövlətlə şöhrət Səndən gəlir və Sən hər şeyə hökmranlıq edirsən. Hər kəsi yüksəltmək və gücləndirmək üçün qüdrət və güc Sənin əlindədir. İndi, ey Allahımız, biz Sənə şükür edirik və izzətli adına həmd edirik."[3]

Yaxud yazılır: "Qüdrətlə qüvvət Sənin əlindədir və heç kim Sənə qarşı dura bilməz."[4]

5- Allahın sonsuz elmi

Yəhudi alimlərinin fikrincə, Allah-təala mütləq elmə malikdir və gələcəkdə baş verən hər bir şeyə agahdır. [5]

Çünki Rəbb hər şeyi bilən Allahdır, [6] Allah üçün məxfi olan heç bir şey yoxdur. "Allahın adı əbədi olaraq izzətlənsin!... Dərin və gizli sirləri O açar, Qaranlıqda qalanı O bilər. İşıqla əhatə olunan Odur."[7]

---

1. Daniel, 2:20-22
2. Yeremya,10:10
3. Salnamələr (1), 29:11-13
4. Salnamələr (2) 20:6
5. Sanhedrin, 90B
6. Şamuel, 2:3
7. Daniel, 2:20-22

6- Allahın gözlə görülməməsi

Təlmud və Tövrata əsasən Allah gözlə görülməz. Çıxış bölümündə yazılır: "Sonra O davam etdi: Üzümü isə görə bilməzsən"[1]

Təlmudda yəhudi aliminin imperatorla maraqlı mübahisəsi mövcuddur. Roma İmperatoru Hadriat, Rabbi Yahuşu bin Həninaya dedi: Sizin Allahınızı görmək istəyirəm. Rabbi Yahuşu bin Həninaya ona belə cavab verir: Bu qızmar günəşə bax.

İmperator deyir: Baxa bilmirəm.

Rabbi Yahuşu bin Həninaya deyir: Allahın yaratdığına baxmaq, müşahidə etmək bacarığın yoxdursa, necə ola bilər ki, Yaradanı görəsən?[2]

7- Allahın məkansızlığı

Yəhudi alimləri müqəddəs kitablardakı bəzi cümlələri misal gətirərək, Allahın zaman və məkanın fövqündə dayandığını söyləyirlər: ""Hamınız Rəbbin isminə həmd edin! Çünki yalnız Onun ismi ucadır. Əzəməti göylərin, yerin üstündədir."[3] "Kimsə gizli yerlərdə saxlana bilər ki, Mən onu görə bilməyim? Rəbb belə bəyan edir: Yeri, göyü Mən doldurmamışammı?"[4] Bir padşah yatdığı yerdə olarkən, sarayının başqa hissəsində var ola bilməz. Yaxud əksinə. Amma Allah-təalanın pak zatı həm yuxarıları, həm də aşağıları əhatə edib."[5]

Ümumiyyətlə, çox vaxt yəhudi alimləri Allahı "Məkan" adlandırır. Bunun səbəbi isə Allahın məkanı əhatə etməsi, onun fövqündə dayanması, amma dünyanın Onun məkanı olmamasıdır. "Allahın pak zatı dünyanın məkanıdır. Lakin dünya Allahın məkanı deyil."[6]

Bunun yəhudilərin baxışında əxlaqi görüşü ondan ibarətdir ki, insanlar Allahın daim onlara nəzarət etdiyini bilməlidirlər.

8- Allahın mütləq qüdrəti

Yəhudi alimlərinin fikrincə, Allah-təala mütləq qüdrət sahibidir. Heç bir şey onun qüdrəti xaricində deyil.

---

1. Çıxış 33:20
2. Şamuel, 2: 2
3. Məzmur, 148:13.
4. Yeremya, 23:24.
5. Midraş Tahilim, 103 A.
6. Berşit Rabba, 68:10.

1- Allahın ruzi verən olması

Təlmuda görə Allah "Rəzzaq" (Ruzi verən) və Rəbb (İdarə edən) dir. Bütün varlıq dünyası Onun meyl və iradəsinə, ruzi bəxş etməyinə möhtacdır. "Allah daim dünyada var olan bütün varlıqlar üçün, ehtiyacları qədər ruzi bəxş edir. İman əhlinə və bütpərəstlərə də ruzisini əsirgəmir."[1]

2- Allahın cisim olmaması və bənzərsizliyi

Təlmudun müasir təfsirçiləri yəhudi dinində Allahın cisim olmamasına inandıqlarına israr edirlər. Onlar Allahın Əhdi-ətiqdə və Təlmudda çisimi xüsusiyyətlər ilə təsvir edilməsinə belə aydınlıq gətirirlər ki, Allah insanların öz dili ilə, başa düşdükləri tərzdə onlarla danışır. "Biz Allahın maddi varlığa olşadıldığını, insanların ilahi kəlamı və Allahı daha yaxşı dərk etmələri üçün olduğunu düşünürük."[2]

Təlmuda görə, ruh bədəni əhatə edərək, onu gördüyü kimi, Allah da cahanı əhatə edir və hər şeydən xəbərdardır. Amma onu gözlər görə bilmir. Ruhun harada olduğunu dərk edə bilmədiymiz kimi, Allahın da harada olmasını dərk edə bilmərik. Bir halda ki, O, dünyanı əhatə edib.[3]

Tövratda olduqca maraqlı bir şəkildə Allahın dili ilə onun bənzərsiz və misilsiz olmasl qeyd edilir: "Mənə bənzəyən varmı? Xəbər versin."[4]

Yenə həmin Tövratda Allahın göylərə və buludlara hökm etməsi təbiri ilə Onun qüdrətinə işarə edilərək, bənzərsizliyinə təkid edilir: "Ey Yeşurun, bax sənə kömək etmək üçün göylər və buludlara əzəməti ilə minən Allahın bənzəri yoxdur."[5]

Əhdi-ətiqə görə, Rəbbə oxşar ikinci müqəddəs yoxdur. Orada deyilir: "Ey Rəbb, yeganəsən Sən! Allahımız kimi sığınacaq qaya yoxdur!"[6] Yaxud yazılır: "Məni kimə bənzədəcəksiniz, kimə oxşadacaqsınız, kiminlə müqayisə edəcəksiniz ki, biz oxşar olaq?"[7]

---

1. Məxilya, Tövratın Çıxış bölümünün 18-ci ayəsinin təfsirində.
2. Bəraxut, 31 B; Məxilya, Tövratın Çıxış bölümünün 18-ci ayəsinin təfsirində, 65 A.
3. Bəraxut, 10 A.
4. Yeşaya, 44:7
5. Qanunun tekrari 33:26
6. Şamuel, 2: 2
7. Yeşaya, 46:5

Mən onun səsini eşitmək varlığını duymaq istəyirəm. Musa cavabında deyir: Dünya bizim Allahımızın iqtidarı ilə doludur. O kainatın yaranmasından öncə də var idi. Dünya sona çatdıqdan sonra da var olacaq. O səni yaradıb və bədəninə ruh ilə həyat verib. O səmaları yaradıb, yer üzünü (xalça kimi) döşəyib.[1]

Yəhudi dininə əsasən, dünya və təbiət özü Allahın var olmasını hayqırır. İnsan öz düşüncəsi, fərasəti və ağlı ilə Allahın var olmasını dərk etməyə qadirdir. Təlmuda görə, İbrahim (ə), Əyyub (ə), Hezegel və Məsih ağıl və düşüncələrinin gücü ilə Allahın var olmasına yəqin tapıblar.[2]

Gəlin birlikdə bu qarışıq və ziddiyyətli bəyanlara qısa bir nəzər salaq:

1- Allahın birliyi

Yəhudi dinində tövhid əqidəsinin böyük əhəmiyyəti vardır. Yəhudilik daim bütpərəstliklə mübarizə aparmışdır. Əhdi-ətiqdə deyilir: "Rəbb, İsrailin Padşahı, Ordular Rəbbi belə deyir: "Mən birinciyəm, Mən sonuncuyam, Məndən başqa Allah yoxdur."[3] Yaxud oxuyuruq: "Məndən başqa Allah varmı? Başqa Qaya yoxdur."[4]

Təlmudda yazılır: "Allah Adəmi yaratdığı zaman bir surətdə xəlq etdi ki, kafirlər səmalarda başqa tanrıların olmasını iddia etməsinlər."[5]

Ümumiyyətlə, bir Allaha olan inam, yəhudi dininin mühüm etiqadlarından sayılırdı. Belə ki, təkallahlılıq, bu dini zamanındakı başqa inanclardan fərqləndirən əsas xüsusiyyət idi. Necə ki, deyilir: "Hər kəs bütpərəstliyi inkar etsə, yəhudi adlanırdı."[6]

Tövratda deyilir: "İndi görün ki, Allah yalnız Mənəm. Başqası yoxdur. Mənəm öldürən və həyat verən, Mənəm yaralayan və şəfa verən, Heç kim əlimdən qurtara bilməz."[7]

Yaxud yenə Tövratda oxuyuruq: "Allahın Rəbb Mənəm. Məndən başqa allahların olmasın."[8]

---

1. Şəmut Rəbba, 5:14.
2. Bemidbar Rəbba, 14:2.
3. Yeşaya, 44:7
4. Yeşaya, 44:8
5. Sanhedrin, 18 A.
6. Megila, 13 A.
7. Qanunun təkrarı, 32:8
8. Qanunun təkrarı, 5:6-7

İBRAHİMİ DİNLƏRDƏ ALLAH

Müəllif: Dr. Tofiq Əsədov (Azərbaycan)[1]

Bu məqalədə İbrahimi dinlərdə; yəni yəhudilik, məsihilik və islamda Allah-taalanın həqiqəti haqda olan fikirlər sizlər üçün açıqlanacaq və sonda müqayisə olacaq:

A. YƏHUDİLİKDƏ ALLAH

Yəhudiliyin müqəddəs kitabı olan Əhdi-ətiqin və Təlmudun, həmçinin bu kitabları təfsir edən alimlərin Allah barəsində söylədikləri, demək olar ki, olduqca ziddiyyətli və bir-birinə uyğun olmayan sözlərdir. Yəhudilərin müqəddəs kitabları Allah-təalanı tam şəkildə cismi və insani xüsusiyyətlərə malik, maddi varlıq kimi, bəzən insandan daha aşağı şəkildə vəsf edir. Lakin bununla bərabər, həmin kitablarda Allah-təala ali və kamil xüsusiyyətlərlə də vəsf edilmişdir. Çox saylı müasir yəhudi alimləri məhz qeyd etdiyimiz sonuncu xüsusiyyətlərlə Allahı vəsf edirlər.

İlk olaraq bunu söyləmək lazımdır ki, yəhudi dini Allaha və tövhid əqidəsinə inam bəsləyən dinlərdən biridir. Yəhudi alimlərinin bütün əsərlərində Allah-təalanın varlığı aydın, şübhəsiz və sübuta ehtiyacı olmayan bir həqiqətdir. Buna görə də, onların əsərlərində Allahın varlığının sübutuna aid dəlillər gözə çarpmır.[2] Yəhudilikdə Allahın adı "Yəhvə" o qədər müqəddəs sayılır ki, bu adı dilə gətirməkdə çətinlik çəkirlər və ona hörmətsizlik edəcəklərindən ehtiyat edirlər. Bu adın hörməti olduqca çoxdur və onu Tövrat tilavət edərkən belə dilə gətirmək haram bilinir. Yalnız xüsusi dualar zamanı məxsus din xadimləri Yəhvənin adını dilə gətirir. Onun əvəzində "Yaradan", "O", "Mənim ağam" və sair kimi kəlmələrdən istifadə edilir.

Təlmudun yazdığına əsasən, Musa Fironla mübahisə etdiyi zaman, Firan ona deyir: Sənin Allahın kimdir?

---

1. Əsas Elmi-heyətinin üzvü, Əl-Mustafa BeynəlxalqVirtual Universiteti, Qum, İran, tofiq.asadov@inbox.ru

2. Allah, dünya, insan və Məsih Təlmudun təlimləri əsasında", Dr. Rabb, Abaraam Kohen, birinci çap, əl-Məi nəşriyyatı, 1382 h. ş.

Çünki artıq insan ağlı yetərincə inkişaf etmiş və yaxşı-pisi dərk etməyə, seçməyə tam qüdrət və elm sahibidir. Həmçinin yeni təlimlərin gəlməsinə də ehtiyac yoxdur, çünki İslam dini bütün zamanlara və şəraitlərə cavab verəcək qüdrətə malikdir.

İstifadə olunmuş mənbələr

Quran
Əhdi-ətiq
Əhdi-cədid
«Təlxisul-mühəssəl» Xacə Nəsrəddin Tusi
«Quranın mövzularla təfsiri», Cavadi Amuli
«Məcməül-bəyan», Fəzl ibn Həsən Təbərsi
«Hz. Məhəmməd Bibliyada», Professor Əbdül-Əhəd Dadud
«Bibliya başarətləri», Məhəmməd Sadiqi
«Bibliya Məhəmməd (s) haqqda nə deyir?», Əhməd Didad
«Ənisül-Əlam fi nüsrətil-İslam», Məhəmməd Sadiq Fəxrül-islam
«Biharul-ənvar», Əllamə Məclisi
«Din fəlsəfəsi», Can Hik
«Katolik məzhəbi», Corc Brentel
«İman Yolu», Yusif Miller,
«Musa ibn Məymun və əhvalihi», Dr. İsrail
«Təlmuddan seçmələr», Əmir Firuddin Qorqani
«Elm və din», Barbur Ayen
«Məsihi əqidəsi», K. Braun
«Əhdi-ətiqin başarətləri», Məhəmməd Sadiqi
«İlahiyyat», Cəfər Subhani

İslam Peyğəmbəri Həzrət Məhəmməd (s) də, Allahın iznilə bir çox qeybi xəbərlərdən agah edirdi. Qurani-Kərim ona müraciətlə buyurur: «Bunlar qeyb xəbərləridir ki, sənə vəhy etdik.» (Yusif, 102)

4. Bütün peyğəmbərlər Allaha doğru dəvət etmişlər

Bizim əqidəmizə əsasən, bütün İlahi peyğəmbərlər öz çağırışlarında vahid bir hədəfə, məqsədə qulluq etmişlər. Onların hədəfi, insanları Allaha və Qiyamət gününə olan inamla, ilahi dininin düzgün qavranılması və əxlaqi məsələlərin riayət olunması ilə əbədi səadətə yönəltmək idi. Elə bu səbəbdən də, bütün peyğəmbərlər biz müsəlmanlar üçün əziz və möhtərəmdir. Qurani-Kərim bu əqidəni bizə öyrətmişdir: «Biz İlahi peyğəmbərlərin arasında heç bir ayrı-seçkilik (fərq) qoymuruq.» (Bəqərə, 285)

Lakin dövran keçdikcə, zaman ötdükcə, insan elm və maddi imkanlar cəhətindən inkişaf edərək, daha üstün və dərin mənalı təlimləri qavramaq qabiliyyətinə malik oldu. Allah-Taala da, öz sonuncu və ən kamil dini olan İslamı insanlara bəxş etdi. Qurani-Kərimin Maidə surəsinin 3-cü ayəsində buyurulur: «Bu gün sizin dininizi kamil etdim, və nemətimi sizə tamamladım, və İslam dinini sizin üçün əbədi din seçdim!».

5. Xatəmiyyət

Dinimizin buyruğuna görə Allah-Taala bəşəriyyətin hidayəti və insanları tələb olunmuş (nəzərdə tutulmuş) kamilliyə və əbədi səadətə yetirmək üçün peyğəmbərlər göndərmişdir. Əgər Allah öz peyğəmbərlərini bəşəriyyətin hidayəti üçün göndərməsəydi, bəşər və dünya öz yaranış hədəfinə yetişməz, uca kamilliyə çatmaq hədəfilə yaradılan insan, azğınlıq yollarında sərgərdan olaraq, nəfsinin yaratdığı çirkab bataqlıqlarında boğulardı, nəticədə Tanrının insanı yaratmaqda olan məqsədinin, hədəfinin mənasız olması lazım gələrdi.

Beləliklə, bəşəriyyətə göndərilmiş sonuncu və eyni zamanda kamil din, islam dini olduğu üçün, Peyğəmbərimiz də sonuncu peyğəmbərdir. Dinimizin buyuruğuna əsasən, Həzrət Məhəmməddən sonra bəşər övladlarına heç bir peyğəmbər göndərilməyəcəkdir.

Deməli o, həm nəbilərin və həm də rəsulların sonuncusudur. Necə ki Qurani-Kərimin Əhzab surəsinin 40-cı ayəsində buyurulur: Məhəmməd aranızdakı kişilərdən heç birinin atası deyildir. Lakin o, Allahın Rəsulu (elçisi) və peyğəmbərlərin sonuncusudur. Allah hər şeyi biləndir!

2. Peyğəmbərlər Allahın itaətkar bəndələridirlər

İlahi peyğəmbərlərin ən böyük iftixarı, onların Allah-Taalaya itaətkar, müti bir bəndə olmalarıdır. Elə bu səbəbdən də, hər gün öz namazlarımızda İslam peyğəmbərinə xitab olaraq, belə söyləyirik: «Şəhadət verirəm ki, Məhəmməd Allahın bəndəsi və elçisidir!»[1] Biz etiqad bəsləyirik ki, ilahi peyğəmbərlərdən heç biri Allahlıq iddiası etməmiş, peyğəmbərlərin heç biri xalqı onlara ibadət etməyə çağırmamışdır. Qurani-Kərim buyurur: «Heç bir bəşər övladına layiq deyildir (ixtiyarı yoxdur) ki, Allah ona kitab, hikmət və peyğəmbərlik verəndən sonra desin: «Allahın bəndələri deyil, mənim bəndələrim olun! (Mənə ibadət edin)»Halbuki, peyğəmbərlər Allahın kitabı Qurandan öyrəndiyiniz və ondan oxuduğunuz kimi; «Yalnız Allaha pərəstiş edin!» deyirlər. (Ali -İmran, 79)

Hətta Həzrət İsa (ə) da, heç vaxt insanları ona bəndə olmağa, ona pərəstiş etməyə çağırmamış, həmişə özünü Allahın məxluqu, bəndəsi və elçisi saymışdır. Nisa surəsinin 172-ci ayəsində buyurulur: «Əsla Məsih, Allahın bəndəsi olmaqdan çəkinməyirdi (imtina etmirdi) və (Allaha) yaxın olan mələklər də, Allah bəndəsi olmaqdan imtina etmirlər.»

Hazırkı xristianlığın tarixinə nəzər salsaq, «Təslis - müqəddəs üçlük əqidəsi»nin[2] birinci əsrdə mövcud olmadığını, sonradan meydana gəldiyini görərik.

i. 3. Möcüzələr və elmi-qeybə olan agahlıq

Peyğəmbərlər Allahın bəndələri və Onun qullarıdır. Lakin onların Allaha bəndə olmaqları, «Allah-Taalanın icazəsilə keçmişə, indi və gələcəyə aid olan bir sıra sirli (məxfi) işlərdən xəbərdar olmalarına mane deyildir (Allah sadiq bəndələrinə həmişə öz elmindən istədiyi qədər pay verir). Qurani-Kərim buyurur: «Allah-Taala qeybə agahdır və öz qeybinin sirlərini seçilmiş (razı olduğu) peyğəmbərlərdən savayı heç kəsə açmaz.» (Cin, 26-27)

Həzrət Məsihin (İsa) möcüzələrindən biri də, insanlara qeybdən, gizli sirlərdən xəbər vermək idi. Ali-İmran surəsinin 49-cu ayəsində deyilir: «Allahın iznilə xalqı sizə nə yediyinizi və evlərinizdə nə saxladığınızı (gizli əşyalarınızı) deyərəm.»

---

1. Diqqət etmək lazımdır ki, Peyğəmbər (s)- ın bəndəlik məqamı elçilik məqamından əvvəl zikr olunmuşdur.
2. «Ata Allah - İsa (ogul allah) və Ruhul - Qüdüs»

2. Keçmiş peyğəmbərlərin onun haqqında xəbər verməsi, peyğəmbəri tanıma yollarından biridir.
3. Peyğəmbər yüksək əxlaqı keyfiyyətləri və mənəvi üstünlükləri ilə də tanınır. Onun insanları dəvət etdiyi məsələlər də, elə ali mənəvi keyfiyyətə malik olmalı, ağıl, vicdan və məntiqə zidd olmamalıdır.

Peyğəmbərlik və məsumluq

ii. 1. Ənbiya (ə) həyatları boyu məsumdurlar

Bizim əqidəmizə əsasən bütün Peyğəmbərlər məsumdurlar. Bu o deməkdir ki, onlar öz ömürləri boyu (istər peyğəmbər olmazdan əvvəl, istərsə də sonra) Allahın yardımı ilə xəta, günah və səhvdən uzaq olmuşlar. Əgər xalqı doğru yola çağıran bu insanlar, özləri də günah və xəta sahibləri olsaydılar, peyğəmbərlik üçün lazım olan etimadı (Allah və xalq tərəfindən) qazana bilməzdilər. Və xalq onları özləri ilə Allah arasında etimadlı bir vasitə saymaz, onları bütün əməllərində özlərinə nümunə seçməzdi.[1]

Elə buna görə də, diqqət etmək lazımdır ki, Quranın bəzi ayələrində müəyyən peyğəmbərlərə zahirdə bir sıra günahlar nisbət verilibdirsə də, günahın öz həqiqi mənasında deyil, başqa bir məna nəzərdə tutulmuşdur. Həqiqətdə bu ayələrdə, günah «tərki-ovla» mənasındadır. «Tərki-ovla» yaxşı və daha yaxşı (əməl, ibadət) iş arasında yol verilən səhvə deyilir. Yəni bu peyğəmbərlər bəzən daha yaxşı işi təxirə salaraq, əvəzində «yaxşı işi»əncam vermişlər. Onlar bu işi özləri üçün günah sayaraq ondan tövbə etmişlər. Bu da, bir növ onların uca əzəmətini, böyük şəxsiyyətini və Allah qarşısında həqiqi bəndə olduqlarını yetirir. Başqa bir ibarətlə desək; «Yaxşıların əncam verdiyi (yaxşı) işlər, Allaha daha yaxın olan gözəl insanlara nisbətən isə «günah» sayılır (həqiqətdə isə bu, günah deyildir).

Çünki bu insanlara olan tələb və istək, (onların məqam və şəxsiyyətlərinə uyğun olaraq) daha üstündür.[2] Onlar artıq ən ali mənəvi məqama «Allahdan başqa sənin diqqətini cəlb edən, sənin bütündür» dərəcəsinə yetişmişdir.

---

1. Günahkar və xalq arasında etimadı olmayan bir şəxsin Allah tərəfindən peyğəmbər seçilməsi qeyri-mümkündür.
2. Deməli Peyğəmbərlərə nisbət verilmiş günah öz həqiqi mənasında deyildir.

7. Allah-təala öz dinini və tövsiyələrini peyğəmbərlərin vasitəsilə bəyan etməklə onların həyatına məna bəxş edir və dəyər qazandırır. Ümid və həyat eşqi verir. Əsl həyatın nə olduğunu anladır.
8. Allah-təala öz dinini və tövsiyələrini peyğəmbərlərin vasitəsilə bəyan etməklə onların həyatına aramlıq, rahatlıq, əmin-amanlıq əta edir.
9. İlahi peyğəmbərlər bəşəriyyətə mədəniyyət, sivilizasiya, incəsənət bəxş edir.
10. İlahi peyğəmbərlər kamil insan yetişdirmək, ali ilahi tərbiyəni anlatmaq üçün göndərilir.
11. İlahi peyğəmbərlər ictimai birliyə təkan verir.

iii. E. Peyğəmbərləri tanımağın yolu

1. Möcüzə. Peyğəmbərləri tanımağın ilkin yolu möcüzə göstərmələridir. Əlbəttə, dinimizdə möcüzənin xüsusi şəraiti və əlamətləri vardır ki onu başqa əməllərdən fərqləndirir.

- Möcüzə xariqüladə bir əməldir. Maddi dünyanın və təbiətin adi qanunları ilə uyğunlaşmır. Amma ilahi əzəməti və qüdrətinin əhatə dairəsi daxilindədir. Əlbəttə bu, o demək deyildir ki, möcüzə qeyri-mümkün və olması heç bir şəkildə baş tutmayan əməldir. Xeyir, sadəcə olaraq maddi aləmin adi qanunları ilə uzlaşmayan bir əməldir. Yaxud səbəbi bizə məlum olmayan xariqüladə əməldir. Məsələn; çarəsiz xəstəliyə tutulmuş bir şəxsin dərmansız sağalması və ölmüş şəxsin dirilməsi kimi.
- Möcüzə peyğəmbərlik iddiası ilə birgə olmalıdır.
- Möcüzə başqasının onu təkrar etməsi tələbi və bunun mümkün olmayacağını iddia etməklə birgə olmalıdır.
- Möcüzə məğlub edilməməlidir.
- Möcüzə iddia ilə uyğun olmalıdır. Məsələn; yarısı su olan quyunun suyunu doldurmaq iddiası ilə olub, amma suyun qurumasına səbəb olan əməl artıq möcüzə deyil. Hətta qeyri-adi
- bir əməl sayılsa da.
- Möcüzə təlim və tədrislə əncam verilməli bir əməl olmamalıdır.

Qurani-Kərim buyurur: «Məhəmməd, siz kişilərdən heç birisinin atası deyildir. O, Allahın elçisi və peyğəmbərlərin axırıncısıdır. Və Allah hər bir şeydən xəbərdardır.» (Əhzab, 40)

D. Peyğəmbərlərin (ə) göndərilməsinin faydaları

İlahi peyğəmbərlərin (ə) göndərilməsinin faydaları haqda danışdığımız zaman bir çox məsələlərə diqqət etmək məqsədə uyğundur. Necə ki, dəyərli islam alimləri[1] öz qiymətli kitablarında bu məsələyə müxtəlif aspektlərdən yanaşmışlar:

1. İnsan ağlı bəzi məsələləri düzgün anlayır, amma bəzi məsələləri anlamaqda acizdir. Din və peyğəmbərlər ilahi tövsiyələrlə ağlın anladığı məsələləri təsdiqləyir, anlaya bilmədiklərini isə açıqlayır.
2. Peyğəmbərlər insan qəlbindəki qorxunu aradan aparır. Çünki insan ondan nə tələb olunduğunu bilmir. Allah haqqında araşdırma aparmağa, Ona ibadət etməyə icazəsi varmı, yoxsa buna icazə verilmemişdir. Peyğəmbərlər Allah tərəfindən bəndənin Ona ibadət etməsinə və sair məsələlərə icazə verildiyini bəyan edir.
3. İnsan nəyin yaxşını və nəyin pis olmasını həmişə və hər bir sahədə dərk edə bilmir. Bəzisini dərk edir, bəzisini dərk etməkdə isə acizdir. Peyğəmbərlər göndərildiyi zaman onun dərk etdiklərinin düzgünlüyünü təsdiq edir, dərk etmədiklərini və yanlış anladıqlarını isə bəyan edir.
4. İnsan nəyin ona xeyir və nəyin ziyan olmasını bəzi məqamlarda tam dəqiqliyi ilə anlaya bilmir. Peyğəmbərlər insanını bunu anladığı məqamlarda təsdiq edir, anlamadığı məqamları isə bəyan edir. Həmçinin insan zaman keçdikcə xeyir və ziyanını anlayır. Amma bunun üçün uzun bir sürə və zaman keçməsi tələb olunur. Peyğəmbərlər öz ilahi kəlamları ilə insanlara bu haqda yardım edir.
5. Peyğəmbərlər (ə) ilahi qanunu bəyan edir, ictimai-sosioloji nizam-intizamın təməlini qoyur.
6. Peyğəmbərlər əməllərin hansı savab-mükafata, əzab-cəzalandırmağa malik olmasını bəyan edir ki, insanlar öz yolunu daha düzgün seçə bilsin.

---

1. Xacə Nəsrəddin Tusi, "Təlxisul-mühəssəl", səh 44

Burada peyğəmbərlərə Allahın birbaşa vəhyi, hansısa əşyanın üzərində səsləndirdiyi vəhy və yaxud da mələk vasitəsilə göndərdiyi vəhy qeyd edilir. Dördüncü qisim vəhyin çatdırılma növü isə, yuxuda peyğəmbərə bəyan edilən vəhydir. Belə ki, Quranın Saffat surəsində, 102-ci ayədə Həzrət İbrahimə (ə) yuxuda övladı İsmayılı (ə) qurban etməyin vəhy edilməsi yazılır.

iv. C. Peyğəmbərlərin göndərilməsinin fəlsəfəsi

Biz inanırıq ki, Allah-Taala bəşəriyyətin hidayəti və insanları tələb olunmuş (nəzərdə tutulmuş) kamilliyə və əbədi səadətə yetirmək üçün peyğəmbərlər göndərmişdir. Əgər Allah öz peyğəmbərlərini bəşəriyyətin hidayəti üçün göndərməsəydi, bəşər və dünya öz yaranış hədəfinə yetişməz, uca kamilliyə çatmaq hədəfilə yaradılan insan, azğınlıq yollarında sərgərdan olaraq, nəfsinin yaratdığı çirkab bataqlıqlarında boğulardı, nəticədə Tanrının insanı yaratmaqda olan məqsədinin, hədəfinin mənasız olması lazım gələrdi. Qurani-Kərim buyurur: «(Allah) Müjdə verən və qorxuzan peyğəmbərləri göndərdi ki, ondan sonra insanların Allaha qarşı dəlilləri olmasın. (Səadət yolunu insanlara göstərərək, onlar üçün bir üzr yeri qoymasın). Allah güclü və hikmət sahibidir!»

Bizim etiqadımız budur ki, Peyğəmbərlərdən beş nəfəri «Ulul-Əzm» yəni şəriət-din sahibi və Allah tərəfindən verilmiş «müqəddəs kitaba» malikdirlər. Onların əvvəlincisi həzrət Nuh (ə), sonra İbrahim (ə), Musa (ə), İsa (ə) və sonuncusu isə həzrət Məhəmməd (s)-dir.

«Əhzab» surəsinin 7-ci ayəsində buyurulur: «Xatırla o zamanı ki, peyğəmbərlərdən əhdi-peyman aldıq. Səndən, Nuhdan, İbrahimdən, Musa və Məryəm oğlu İsadan əhdi-peyman aldıq!» Digər ayədə isə buyurulur: «Ulul-Əzm peyğəmbərlər kimi, səbirli və dözümlü olun!» (Əhqaf 35)

Biz inanırıq ki, İslam Peyğəmbəri Həzrət Məhəmməd (s) Ənbiyanın axırıncısı və ilahi peyğəmbərlərin sonuncusudur. Onun şəriəti bütün dünya üçündür və dünyanın sonuna qədər mövcud olacaq yeganə dindir.

Yəni İslam təlimlərinin, hökmlərinin və İslam maarifinin hərtərəfli və universal olması, bir formada ki, dünyanın sonunadək bəşər övladlarının maddi və mənəvi cəhətlərdən olan bütün ehtiyaclarını təmin edəcək formada olması, bizə bu sözü söyləməyə haqq verir ki, İslam dini sonuncu din və İslam Peyğəmbəri (s) axırıncı peyğəmbərdir! Və o Həzrətdən sonra hər hansı bir kəsin etdiyi «peyğəmbərlik iddiası» puç və əsassızdır.

- Yerlərə və göylərə vəyh, yəni; yaradılış əmri vermək: Allah onları (səmaları) yeddi (qat) göy olaraq iki gündə əmələ gətirdi. O, hər bir göyün işini özünə vəhy edib bildirdi. Fussilət\12
- İnsana mənəvi ilham bildirişi: Biz Musanın anasına (ilham yolu ilə): “Onu (Musanı) əmizdir; elə ki ondan ötrü qorxdun, onu dəryaya (Nil çayına) at. (Uşağın suda boğulacağından) qorxma və (ayrılığına da) kədərlənmə. Biz onu sənə qaytaracaq, özünü də (şəriət sahibi olan) peyğəmbərlərdən edəcəyik!” -deyə bildirdik. Qəsəs\7
- Mələklərə mənəvi ilham bildirişi: (Ya Peyğəmbərim!) Xatırla ki, o zaman Rəbbin mələklərə belə vəhy edirdi: “Mən də sizinləyəm. Möminlərə qüvvət (mətanət) verin. Mən kafirlərin ürəklərinə qorxu salacağam.” Qəsəs\7
- Şeytanın vəsvəsəsi mənasına işlədilir: Həqiqətən, şeytanlar öz dostlarına sizinlə mücadilə etmək üçün (çirkin fikirlər və yaramaz əqidələr) təlqin edirlər. Ənam\121
- Peyğəmbərlərə ilahi vəyh: (Ya Rəsulum!) Yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibi olan Allah sənə və səndən əvvəlkilərə (keçmiş peyğəmbərlərə) belə vəhy edir! Şura\173

Peyğəmbərlərə nazil edilən vəhy, birbaşa ilahi kəlamı olaraq, xüsusi şüur və idrak tələb edir ki, Allah-təala da bunu seçdiyi peyğəmbərlərində qərar verir. Bununla da, onlar vəhyi almaqda və dərk etməkdə səhvə düçar olmurlar.[1]

B. Qurani-kərimdə peyğəmbərlərə nazil olan vəhyin növləri

v. Quranda Allahın peyğəmbərlərinə dörd yolla vəyh etdiyi yazılmışdır. Şura surəsinin 51-ci ayəsində onların üçünə işarə edilir: "Allah bəşər övladı ilə ancaq vəhylə, yaxud pərdə arxasından danışar. Və ya bir elçi (mələk) göndərər ki, o da Allahın izni ilə (göndərildiyi kimsəyə) Onun istədiyini vəhy edər."

1. İlahiyyat, Cəfər Subhani, c. 3, səh. 28

Yalnız bütə sitayişə dəvət edən şəxsin yalançı peyğəmbər olmasına təkid edilmişdir. Bir halda ki, Əhdi-ətiqin söylədiyinə görə, Süleyman (ə), Harun (ə) kimi peyğəmbərlər hətta peyğəmbərlikdən sonra da bütə sitayiş etmiş və onlara məbəd düzətmişlər. Belə olduğu halda, biz hansı şərtlərə əsaslanaraq, anlamalıyıq ki, peyğəmbərlik iddiası edən şəxs həqiqətən də, peyğəmbərdir və söylədikləri ilahi vəhyidir? Əhdi-ətiqə görə bunu peyğəmbərlərin qeybdən verdiyi xəbərlərə əsasən söyləmək olar. Bir halda ki, bu kitabın əvvəlindən axırına kimi yalançı peyğəmbərlik edən kahinlərin gələcəkdən doğru xəbər verdiklərinin şahidi olmaq olar.

Yəhudilikdə bir insanın məsum olmasının mümkünlüyü haqda fikir ayrılıqları mövcuddur. Bəzilərinin fikrincə bu ola bilər. Hətta onlar düşünürlər ki, İlk əcdadlar; İbrahim, İshaq, Yaqub məsum olmuşlar.[1]

Təlmuda görə dörd şəxs; Yaqubun oğlu Binyamin, Musanın atası Omram, Davudun atası Yişa, Davudun oğlu Kil Av günahkar olduqlarına görə ölmədilər, Həvvanın irsi ölüm cəzasına görə öldülər.[2]

Bəzi alimlərin fikrincə isə, Allah-təala İbrahim, İshaq, Yaqubu mühakimə etsə, onlar əməllərinə görə Yaradanın danlağı qarşısında özlərini müdafiə edə bilməzlər.[3]

Onlar öz sözlərinə Əhdi-ətiqdəki bəzi cümlələri dəlil gətirirlər: "Doğrudan da, yer üzündə elə saleh adam yoxdur ki, Yalnız yaxşılıq edib heç bir günah etməsin."[4]

İslamda peyğəmbərlik və vəhy

vi. A. İslamda vəhy

İslam dininə görə, bütün varlıqlar Allahla rabitədə bir növ şüura malikdir. Buna görə də, onların hamısı bir növ ilham və vəhydən bəhrələnə bilər.[5] Ümumiyyətlə, "vəyh" kəliməsi Qurani-kərimdə müxtəlif mövzularda işlədilmişdir:

- Lüğəvi yəni; işarə mənasında: Sonra (Zəkəriyya) mehrabdan (məbəddən) öz camaatının qabağına çıxıb (əli ilə) onlara belə işarə etdi: Səhər-axşam (Allahı) təqdis edib şəninə təriflər deyin! (Və ya namaz qılın!) Məryəm\11

1. Çıxış, 16:10 -un şərhində Məxilta, 48 A
2. Şabat, 55 B
3. Əraxin, 17 A
4. Vaiz 7:20; Sanhedrin 101 A
5. Quranın mövzularla təfsiri, Cavadi Amuli, c. 3, səh. 54

Həzrət Əli (ə) Nəhcül-bəlağədə buyurur: "Allah-təala peyğəmbərləri ən üstün xislətləri ilə seçdi və onları yaxşı bellərdən pak-pakizə bətnlərə köçürdü. Onlardan biri dünyadan getdikdə başqa birisi ondan sonra Allahın dinini yaymaq üçün ayağa qalxıb, *ilahi hökmlərin təbliği ilə məşğul olmuşdur*. Böyük Allah peyğəmbərləri seçdi, onlardan vəhy və risalətin təbliği üçün əhd-peyman aldı *ki, Haqq-təala tərəfindən onlara çatdırılanların hamısını yerinə yetirəcəklər və xalqı Allahı tanımağa dəvət edərək, bu yolda heç nədən çəkinməyəcəklər*. Çünki, insanların çoxu ilahi əhd-peymana vəfa etmədilər. Onun haqqını bilmədilər *və Onu vahid saymadılar* və Ona bənzərlər, şəriklər qoşdular. Şeytanlar onları ilahi mərifətdən daşındırdılar, *aldatdılar.*

Beləliklə, Allah-təala onların arasından Öz peyğəmbərlərini seçərək onlarda fitri olan Tanrının əhd-peymanını tələb etmək və unudulmuş neməti xatırlatmaları, təbliğ yolu ilə onlarla söhbət etmələri, *dəlillərlə danışmaları,* gizlənmiş ağılları üzə çıxararaq işə salmaları və Allahın qüdrət nişanələrini onlara göstərmələri üçün onları bir-birinin ardınca göndərdi. *Peyğəmbərlər* elə elçilər idilər ki, dostlarının azlığı və onlara qarşı çıxanların çoxluğu onları çəkindirmədi."

Yəhudilik və xristianlığın heç birində islam dinində olduğu kimi, vəhy və peyğəmbərlik sistemi münəzzəm və müəyyən hədəfə uyğun olaraq tənzimlənməmişdir. Yəhudilikdə peyğəmbərlik ilk növbədə "Allahın seçilmiş xalqı" olan yəhudilərə xas olduğu üçün ümumbəşəri dəyərə və faydaya malik deyil. Peyğəmbərlərin yalnız yəhudilərin rifahı və paklığı üçün gəldiyinə etiqad bəslənir. Bir halda ki, islam dininə görə peyğəmbərlər insanları doğru yola yönəltmək üçün göndərilmişdir. Əlbəttə, bəzi peyğəmbərlərin öz xalqına, tayfalarına göndərildiyi həqiqəti də mövcuddur. Lakin bu o demək deyildir ki, həmin xalq və tayfa başqalarından üstün olduğu üçün onlara xüsusi peyğəmbər göndərilmişdir. Yaxud bu mənaya deyildir ki, həmin peyğəmbərin ilahi kəlamları yalnız həmin xalqa məxsusdur.

Yəhudidlikdə vəhyin həqiqiliyini və peyğəmbərin sadiqliyini müəyyən edən xüsusi və ideal şərtlər mövcud deyildir.

vii. Süleyman peyğəmbər (ə)

İncilin zinakar, şərabxor, bütpərst və arvadbaz adlandırdığı Süleyman peyğəmbərə (ə) Quranın baxışı ilə baxaq:

1. Süleyman (ə) Allah yanında uca məqam sahibidir. *(Sad, 40)*
2. Küləklərin, cinlərin, mis mədənlərinin, heyvanların, ümumiyyətlə, hər bir şeyin hökmranlığı onun ixtiyarında idi. *(Ənbiya, 81- 82; Səba, 12-13; Sad, 36-39)*
3. O elə hikmət sahibi idi ki, bütün canlı və cansızları hökmranlıq etməsinə baxmayaraq həmişə məntiqə, ali zəkaya uyğun söz danışandır. Olduqca ədalətli bir insan idi. Hətta «şanapipik»lə danışarkən də, haqq-ədaləti itirmədi. *(Nəml, 20, 44)*
4. Quran nəzərində həzrət Süleyman (ə) elə gözəl bəndə idi ki, həyatı boyu yeganə arzusu ilahi nemətlərinin şükrünü yerinə yetirmək olmuşdur: «(Süleyman) dedi: İlahi, mənə və ata-anama verdiyin nemətə görə şükür edə şükür deyə, və sənin razılığını qazanmaq üçün saleh bir iş görüm deyə, ilham ver mənə! Rəhmətinlə saleh, pak əməlli bəndələrin sırasına sal məni!» *(Nəml, 19)*
5. O elə təmiz qəlbli Allah bəndəsi idi ki, qarışqaya da belə bilərəkdən zülm etməyə izn vermirdi. *(Nəml, 17-19)*
6. Süleyman (ə) hər vaxt dünya işlərilə məşğul olduqda öz-özünə söylərdi: «Heyf ki, yaxşı işlərə əlaqəm məni özümə məşğul etdi.» *(Sad, 32)*

viii. Harun

İslam dininə istinadən, Harun (ə) Musa (ə)-ın canişini sayılır. Onun imamət məqamına da sahib olduğu iddia olunur. Elə bu səbəbdən də İncildə qeyd olunan «buzov» əhvalatı tamamilə fərqli şəkildə Quranda zikr olunur. Qurani-kərim Samiri adlı birisinin «buzov bütü» düzəltdiyini, Harunun (ə) isə onun əleyhinə səylərini tamam-kamal açıqlayır. Harun (ə) Samiriyə mane olmağa çalışsa da, bəni-İsrail tayfası onun sözlərini qəbul etmir. *(Taha, 85, 98, 150-151)*

Gördüyünüz kimi, İslam dininin ən müqəddəs mənbəyi və ilahi kitabı olan Qurani-kərim peyğəmbərləri necə də ən gözəl xüsisiyyətlər ilə təsvir etmiş və onları çirkin əməllərdən uzaq saymışdır. Əhli-beytin kəlamlarında da, elə bu şəkildə peyğəmbərlərə dəyər verilmişdir.

«Davudun vaxtında əri cəbhədə ölən qadınları almağı nəhs bildiklərinə görə, heç kim onlarla evlənmirdi. Oriya döyüşdə şəhid oldu. Davud (ə) Allahın əmrilə onun arvadını aldı. (Ki, xalq arasına olan bu xurafi əqidə öz təsirini itirərək, qüvvədən düşsün.) Camaata da, belə iş qəribə gəldiyinə görə, bir sıra səfeh, şüursuz əfsanələr qurdular.»

Məsələlərin ciddiliyini və əhəmiyyətini nəzərə alaraq Qurani-kərimin Həzrət Davuda (ə) olan baxışıyla tanış olaq:

1. «O, şəriət və müqəddəs kitaba malik olan peyğəmbər idi.» *(Nisa, 163; İsra, 35)*
2. «Allah ona hökumət və hikmət bağışlamışdır. İstədiyi hər bir şeyi Davuda (ə) öyrətmişdir.»
3. «Allah ona hünər və sənət öyrətmiş, kəramət bağışlamışdır.» *(Ənbiya, 80; Səba, 10)*
4. «Ona pak-saleh övlad vermişdir.» *(Süleyman, ;Sad, 30)*
5. «Davud (ə) qüdrət, qüvvət və nemət sahibi olmasına baxmayaraq, həmişə Allahı yad edərdi. Bir an belə Allahdan qafil olmazdı.» *(Sad, 17)*
6. «Biz dağları Davuda ram etdik ki, axşam-səhər onunla birgə Allahı təsdiq edib, Tanrının şəninə tariflər deyərlər. Biz quşları da toplu halında ona ram etmişdik. Və hamısı Davuda tabe idilər. Biz onun hökumətini möhkəmləndirdik. Ona hikmət, düzgün hökm vermək qüdrəti öyrətdik.» *(Sad surəsi)*

ix. 5- Əyyub peyğəmbər (ə)

Qurani-kərim Əyyubun (ə) ilahi imtahanlardan üzü ağ çıxdığını söyləyir və buyurur: «Onun səbrini gördük. Nə gözəl bəndə idi. Şübhəsiz daim Allaha doğru üz tutan adam idi.» *(Sad, 44)*

İmam Sadiq (ə) buyurur: «Şeytan Allaha Əyyubun ona verdiyi nemət xətrinə sadiq olduğunu dedi və Allahdan onu imtahan etməsini dilədi. Allah (ki, bilirdi Əyyub mömin bir bəndədir ki, lakin şeytana sübut olması üçün) peyğəmbərin var-dövlətini əlindən alıb, onu çox məhdud və az zaman sürən ağır xəstəliyə düçar etdi. Arvadı ona vəfalı olaraq, çətin halında tərk etmədi. Bəni-israil rəhbərləri Əyyuba dedilər: «Sən günahkarsan, elə bu səbəbdən də, belə bəlaya dücar olmusan.» Amma o, dözümlü olaraq, imtahandan üzü ağ çıxdı.» (ixtisarla)

x. Davud peyğəmbər (ə)

Bütün İslam mənbələri İncildə Davuda nisbət verilmiş əməlin əksinə çıxaraq, ciddi surətdə bu işi böhtan sayaraq pisləmişlər:

Həzrəti Əli (ə) buyurur: «Hər kimi yanıma gətirsələr ki, desin: «Davud (ə) Oriyanın arvadı Varsiviya ilə qeyri-qanuni cinsi əlaqədə olub, ona iki cəza müəyyən edərəm. Biri peyğəmbəri təhqir etdiyi üçün (80 şallaq zərbəsi), digəri isə İslam üçün! (Yəni İslam qanununda belə belə böhtan söyləməyə 80 şallaq zərbəsi düşür.)»[1]

İmam Rza (ə)-dan bu barədə sual olunduqda çox narahat olaraq buyurur: «Sübhənallah! Çox qəribədir. Belə çirkin əməli Allah peyğəmbərinə necə nisbət verirlər?! O necə peyğəmbərdir ki, öz namazını bir göyərçindən ötrü tərk edir. Bu, bir günah!

Namazı buraxandan sonra, xırda uşaqlar tək göyərçinin ardınca dama çıxır?

Sonra damın üstündən gözəl bir qadını görür... Göyərçini tərk edərək ona vurulur? Bu ikinci günah!

İyrənc iş görür (namusa toxunur), bir halda ki, o qadının ərli olduğunu bilir! (Bu üçüncü günah!)

Kələk qurur, qadının ərini öldürtdürür. (Dördüncü günah - müəllif)

Bu ilahi fərmanlarından üz döndərməkdir! Bu çirkin işdir! Bu zinadır... Günahsız şəxsi öldürtməkdir! Ərli arvada toxunmaqdır! Görəsən bütün bu günahlarla, o necə Allah peyğəmbəri oldu?!»

İmam Sadiqin (ə) bu barədə olan etirazına diqqət edin:

Camaatın hamısının razılığını ələ gətirmək olmur. Onların ağzını bağlamaq mümkün deyil! Görmədinmi, necə də bu nalayiq işi Həzrət Davuda (ə) nisbət verdilər?

Guya o, quşun ardınca sarayın damına çıxdı? Gözü Oriyanın arvadına düşdü? Ona toxundu? Ərini ön cəbhəyə göndərdi ki, öldürsünlər? Sonra isə onun arvadı ilə evləndi?

İmam Rza (ə) isə məsələni olduqca gözəl formada aydınlaşdırır:

---

1. «Məcməül-bəyan», Sad surəsinin 21-25-ci ayələrinin təfsiri və həmçinin Fəxrrazinin təfsiri, eyni surə və ayələr.

12. «Həzrət İbrahim (ə) bütpərəstlərlə elmi mübarizədə güclü dəlillərə və Allah tərəfindən bəxş olunmuş əsaslı məntiqə malik idi.» *(Ənam, 83)*
13. İbrahim (ə) Allahın itaətkar və daim Onun «əmrlərinə təslim olan» nəcib bəndəsi idi: «O, təkallahlı və müsəlman idi.» *(Ali-İmran, 67-68)*
14. O, ölümün gözünə dik baxan, şücaətli və qorxmaz idi. Buna sübut, onun oda atılması və cəsarətlə bütləri sındıraraq, məhv etməsi idi. (Ənbiya və Saffat) İbrahim (ə) peyğəmbərin bütləri sındırdığı üçün oda atılması və Kəbəni tikməsinə İncildə işarə belə olunmayıbdır.

xi. Yaqub peyğəmbər (ə)

Quranda Yaqub peyğəmbərin (ə) Allahla güləşməsindən, nə də qardaşı Evasa qarşı işlətdiyi hiyləgərlikdən söhbət açılmışdır. Qurani-kərimə görə, peyğəmbərliyə layiq görülən Yaqubun (ə) Tanrı qarşısında üsyan etməsi və ya hiyləgərlik, fırıldaqçılıqla onun xeyir-duasını oğurlaması mümkün deyil. Çünki Tanrı elçisinə yaraşmayan bir hərəkətdir.

Müsəlmanların ilahi kitabına istinad edərək arxayınlıqla demək olar ki, Yaqub (ə), Yusifi (ə) quyuya atan oğlanlarına, onun ölüm xəbərini gətirdikdə nəinki inanmadı, hətta onların bu çirkin hiyləsindən müdriklik və uzaqgörənliklə agah oldu. Doğrudur, o qəlbində (daxilində) qəmlənərək ağladı, gözləri tutuldu, lakin bu sakit və adi surətdə hicran, ayrılıqlar oğul-ata məhəbbətinin nişanəsidir. *(Yusif, 84)*

Yaqub peyğəmbər və Quranın təbirincə desək, bu imtahanda «gözəl səbir və dözüm» nümayiş etdirdi. Quranda Yaqub barəsində zikr olunan ayələrdə belə nəticəyə gəlmək olar:

1. Allahın sevimli peyğəmbəri olan İbrahim (ə) kimi əzəmətli peyğəmbərlə birgə adı çəkilən Yaqub (ə) öz övladlarını həmişə yalnız Uca Xaliqə pərəstiş etməyə çağırırdı. *(Bəqərə, 132)*
2. O, elm sahibi idi və bu elmi ona Allah özü bəxş etmişdi. *(Yusif, 68)*
3. O pərhizkar və imanlı bəndə idi. *(Ali-İmran, 93)*
4. Yaqub (ə) oğlunun ölüm xəbərin eşitdikdə dedi: «Mən bu işə (müsibətə) gözəl şəkildə səbirli və dözümlü olacağam. »» *(Yusif, 18)*
5. Qurana görə, hətta Yaqub ikinci sevimli oğlundan məhrum olduqda belə, yenə dedi: «Mən yenə də gözəl şəkildə səbirli və dözümlü olacağam.» *(Yusif, 83)*

xii. İbrahim peyğəmbər (ə)

İbrahim peyğəmbərin adı Quranda 25 surədə 69 dəfə çəkilir.

Həzrət İbrahimin (ə) namussuzluq etdiyini söyləyən İncilin tam əksinə olaraq Qurani-kərim onu belə mədh edir:

1. O, həyatının əvvəlindən rəşadətli, cəsur, dünyagörüşlü və Allahpərəst bir şəxs idi: «Biz Musadan öncə İbrahimi irşad etdik, onun mərifətinə və ləyaqətinə kamilən agah idik.» *(Ənbiya, 51)*
2. O, dünyada seçilmiş və Axirətdə də saleh insanlardandır: «Biz onu dünyada seçdik və Axirətdə də salehlərdəndir.» *(Bəqərə, 130)*
3. O əvvəlcədən təkallahlı olmuş və heç vaxt müşriklərlə həməqidə olmamışdır. *(Ənam, 79)*
4. İbrahim (ə) o qədər ilahi, mənəvi kamilliyə çatmışdı ki, göylərin və yerin «gizli və uca səltənətini»[1] müşahidə edirdi, çox düzgün və yetkin imana sahib idi: «Beləcə İbrahimə göylərin və yerin «mələkutu»nu göstərdik ki, yəqin əhli olsun.» *(Ənam, 75)*
5. İstər rəftarında və istərsə də danışdığı sözlərdə doğru, layiq bir peyğəmbər idi: «Quranda İbrahimi yad et ki, o çox doğrucul və Allah tərəfindən göndərilən peyğəmbər idi.» *(Məryəm, 41)*
6. «O Allahın mömin və xeyirxah bəndəsi idi.» *(Saffat, 109-111)*
7. Pak, təmiz qəlbli idi: «O vaxt ki, İbrahim pak qəlblə Allah tərəfindən xalqı doğru yola yönəltmək üçün gəldi.» *(Saffat, 84)*
8. «İbadətində və xeyirxahlıqda qüvvət sahibi və bəsirətli insanlardan idi ki, baxışında xəta, səhv yoxdur. O, məxsus ixlasa malik Allah bəndəsi, həmişə Axirəti yad edən bir şəxs idi. O, seçilmişlərdən və yaxşı əməl sahiblərindən idi.» *(Sad, 45-47)*
9. O, «peyğəmbərlik» məqamından əlavə «imamlıq» rütbəsinə də layiq görülmüşdü: «Allah (İbrahimə): «Səni insanlara imam təyin edirəm.» *(Bəqərə, 124)*
10. O, Qurana istinadən «Ulul-Əzm» -əzəmətli beş peyğəmbərdən biridir ki, ibarətdir: «İbrahim (ə) Nuh (ə), Musa (ə), İsa (ə) və Məhəmməd (s).» *(Əhzab, 7; Şura, 13; Ə`la, 18-19)*
11. «İbrahim (ə) Allah tərəfindən verilmiş yazıya (sühufa) malikdir.» *(Ə`la, 19)*

---

1. Dini istilahda bu «mələkut» adlanır.

- Allah-təala kamilliyin özü və həqiqətidir. Ən ali varlıq olan Bənzərsiz Yaradanla (birbaşa və ya vasitəli) əlaqə saxlayan, onun əmrlərini eşidən, xalqa çatdırmağa məsul olan şəxs, özü də bu yüksək məqama ləyaqətli olmalıdır. Allahla söhbətə hər insan layiq görülə bilməz! Yalnız buna çıxarı olan, pak dəyərli insanlar belə dərəcəyə yetişə bilər.

Əhdi-ətiqin günahkar, bütpərəst, zinakar və sair kimi pis əməllər nisbət verdiyi peyğəmbərlərin Qurani-kərimdə təsviri:

xiii. Lut peyğəmbər (ə)

Biz Qurana baxdıqda müxtəlif surələrdə Lut peyğəmbərin (ə) adının 27 dəfə çəkildiyinin şahid oluruq. Onları oxuduqda Quranın Luta (ə) münasibəti barədə belə nəticə almaq olar:

1. Lut inamlı və etibarlı peyğəmbər idi. *(Şüəra, 162)*
2. Xalqı daim paklığa doğru çağırardı. *(Şüəra, 163)*
3. Lut və ardıcılları pakizə adamlar idi. *(Nəml, 56; Əraf, 82)*
4. Lut qeyrətli və qonaqpərvər idi. *(Hicr, 68)*

Quran Həzrət Lutun (ə), çox çirkin işlə-homoseksualizmlə məşğul olan tayfasına qarşı etdiyi təblağatından söz açır. İlahi peyğəmbərlərə xas olan cəsarətlə, onları bu iyrənc işdən uzaqlaşdırmaq üçün çalışdığını söyləyir. Amma həddini aşmış pozğun insanlar Lutu və onun tərəfdarlarını şəhərdən qovmaqla hədələyirlər.

Müsəlmanların müqəddəs kitabı, Həzrət Lutun (ə) tayfasının öz qonaqlarına (iki cavan cildinə girmiş mələklərə) qarşı da pis niyyətdə, zorakılıq qəsdində olduğunu gördükdə böyük mərdliklə qızlarını onlara arvadlığa təklif etməsini yazır. Belə ki, bu azğın tayfanı ram edib yola gətirmək istəyən Lut (ə) bütün vasitələrə əl atsa da, rədd cavabı alır. Sanki qorxunun nə olduğunu bilmək istəyən insanlar, «Allahdan bizə əzab istə» deyə onu ələ salırdılar. Lutun (ə) qonaqları ilə cinsi əlaqə istəyindən vaz keçə bilməyən ədəbsiz insanlar, onun hər bir təklifini qulaq ardına vururdular. Nəhayət, Lut onlara deyir: «Sizin aranızda başa düşən bir nəfər yoxdurmu?» Və Allah Luta oranı tərk etməyi əmr edir. Lut öz ailəsi və ardıcılları ilə oranı tərk etdikdən sonra Tanrı o tayfanı yerlə-yeksan edir. Qurani-kərim İncilin Luta (ə) nisbət verdiyi əməl barəsində heç bir məlumat vermir. Çünki müsəlmanların bu səmavi kitabı peyğəmbərləri belə şərəfsiz əməllərdən uzaq və pak sayır.

> 6. 44-cü fəs., 19-32-ci cüm: «Məndən sonra göndəriləcək peyğəmbər elm və məsləhət ruhu ilə zinət verilib. Hikmət və bacarıq ruhu ilə bəzədilib. Qorxu və məhəbbət ruhu ilə ali düşüncə və humanist ideyalarla dolu, məhəbbət və rəhmət peyğəmbəridir. Ədalət və pərhizkarlıq, lütf və səbr ruhu ki, adi insanlardan qat-qat çoxdur, ona əta edilmişdir. Necə də xoşbəxtdir onun dövründə yaşayıb ona iman gətirənlər! Siz də şahid olun ki, mən onun haqq niyyətini görüb ehtiramla onun qarşısında baş əydim. Bütün peyğəmbərlər də onun haqqında eşidərkən belə edib. Mən onun gəlişini əvvəlcədən bilib təsəlli tapdım və dedim: «Ey Məhəmməd, mən fəxr edərəm ki, sənin xidmətində olum.»

Bundan əlavə Barnaba incili 22-ci fəs., 20-ci cüm., 94-cü fəs., 16-19-cu cüm., 55-ci fəs., 22-ci cüm., 43-cü fəs., 13-15-ci cüm., 39-cu fəs., 14-16-cı cümlələrdə də Məhəmməd peyğəmbərin (s) barəsində çoxlu məlumatlar vardır ki, onları burada yazmaq imkan xaricindədir.

Qurani-kərimdə peyğəmbərlərin təsviri

Qurani-kərimin simasında İslamın peyğəmbərlərə olan münasibəti birmənalıdır. Ən başlıcası budur ki, Quran peyğəmbərləri hər günah və çirkin əməldən uzaq, pak sayır. Qurana görə peyğəmbər heç vaxt günah etməz və ümumiyyətlə, peyğəmbər seçilmiş şəxs günahkar olmamalıdır. Bunun da bir neçə səbəbi vardır:

- Allahın əmrlərini xalqa yetirən hər peyğəmbər, əgər özü onlara əməl etməzsə, xalqı doğruluğa, paklığa çağıraraq özü isə bunun əksinə əməl edərsə, camaat arasında onun etibarı itər. Və həmçinin söylədiyi əmrlər də etibarsız sayılır. Nəticədə xalq dindən uzaqlaşar, peyğəmbərə inanmaz. Bu da hikmətli və müdrik Yaradanın insanları doğru yola yönəltmək hədəfinə uyğun olaraq atıla biləsi düzgün addım deyildir. Çünki Allahın məqsədilə tənasüb daşımır.
- Peyğəmbər günahkar və xətakar bir şəxs olarsa, dini dəyişə bilər. İlahi buyruqlarını olduğu kimi insanlara çatdırmaq əvəzinə, öz şeytani istəyinə və şəxsi mənafeyinə uyğun olaraq açıqlayar. Allah isə belə adamı peyğəmbər seçməz!
- Peyğəmbər əslində insanlar üçün ən gözəl nümunədir. Xalq təkcə onun söylədikləri ilə deyil, həqiqətdə peyğəmbərin əməli və rəftarı ilə islah olunur, Allaha doğru yönəlir.

İsanın şagirdləri soruşdular: «Ey müqəddəs müəllim! Söylədiyin şəxs kimdir?!»

Həzrət İsa (ə) buyurdu: «O, Allahın pak peyğəmbəri Məhəmmədir (s)! O gəldikdə, uzun müddət yağışa həsrət qalmış torpağın güclü yağışın köməyilə bar verdiyi kimi, yer üzü mənəvi bərəkətlə dolacaqdır. O öz saleh əməllərilə insanları düzlüyə doğru yönəldəcəkdir...»

2. 2-ci fəs., 13-17-ci cüm.: «Mən bilirəm ki, məni düşmənlərimə satan adam özü mənim yerimə dara çəkiləcəkdir. Çünki Allah məni səmavi səltənətə aparacaq, düşmənlərimsə elə xəyal edəcəklər ki, məni öldürmüşlər... Amma Tanrının sevimli elçisi Məhəmməd (s) gələrək bu cəfəngiyatlara son qoyacaq.»
3. 220-ci fəs., 19-20-ci cüm.: «Mən İsa Məryəm (ə) oğlu günahsızam. Lakin bəzi adamlar mənim haqqımda söyləyəcəklər ki, «o, Allahdır», «o, Allahın həqiqi oğludur.» halbuki, mən heç vaxt belə söyləmərəm.

Bədxah əməlli insanlar (mənim həqiqi təlimlərimin məhv olduğunu görüb) sevinərlər. Elə güman edərlər ki, məni çarmıxa çəkdilər. Onlar daim istehza edərlər. Tanrı bu sözləri bəyənməyəcək və Onun iradəsi istəməyəcək ki, şeytanlar qiyamət günü mənə gülüb ələ salsınlar.

Elə bu səbəbdən də, bu gülüşlər və ələsalmalar tanrı elçisi (s), Məhəmməd gələnə qədər qalacaq. O, yer üzünə gəldikdə hər bir imanlı şəxs bunun yanlış və yalan olduğunu anlayacaq. Çünki o, «şeytanın ölü qardaşlarının» ört-basdır etdiklərinin üstünü açaraq faş edəcək. Bu şübhə, beləliklə, pak-qəlblilərin ürəyindən silinəcəkdir.»

4. 36-cı fəs., 6-8-ci cüm.: «Artıq bütün peyğəmbərlər gəlib, Allahın sonuncu elçisindən başqa. O məndən sonra gələcəkdir. Mən onun üçün şərait hazırlamağa gəldim. Ondan sonra heç peyğəmbər gəlməyəcək, amma yalançı peyğəmbərlər tapılacaq.»

«Soruşuldu: «O kimdir?»

İsa (ə) buyurdu: «Onun adı Məhəmməddir!»

5. 69-cu cüm. fəsil, 158-159-cu cüm.: «Allah yer üzünə rəhm edəcək və öz peyğəmbəri Məhəmmədi (s) onlara yollayacaq... O, cənubdan gələcək. Bütlərin və bütpərəstlərin kökünü kəsəcək. Bəşərə hakim kəsilmiş şeytanı məyus edəcək. Ona iman gətirənlər nə xoşbəxtdirlər!»

Pavel həvarilərin işləri, 15-ci fəs., 36-39-cu cümlələrdə Barnaba ilə olan mübahisənin, Markı özü ilə təbliğ aparmaq barəsində olduğunu yazsa da, Barnaba öz incilində bunun səbəbini üç şeydə görür: 1-Pavelin «sünnəti» ləğv etməsini.

İsanı «Allahın oğlu» bilməsini. 3-Qadağan olunmuş ətləri halal bilməsini. O həmçinin «üç üqnum əqidəsinin» əleyhinə də çıxaraq, onu rədd edir. Bu əqidənin hələ İsanın (ə) dövründəki bütpərəstlərə aid olduğunu vurğulayaraq Məsihin (ə) onları lənətlədiyini söyləyirdi. *(Barnaba incili, 22-ci fəs., 1-5-ci cüm.; 2-ci fəs., 10-11-ci cüm.)*

İndi isə Barnaba incili haqqında: Barnaba incili 325-ci ilə kimi İskəndəriyyə kilsələrində istifadə edilirdi. Və hamı onu müqəddəs kitab kimi qəbul edib, göstərişlərilə oturub-dururdu. Amma 325-ci ilə Nikeyya şurasında Pavelin «üçlük» əqidəsi rəsmən qəbul olunduqdan sonra isə, bu əqidənin əleyhinə aşkar dəlillərlə dolu olan məhkum olunmuş 300-ə qədər incilin arasında Barnaba incili də yer aldı. Digər incillər kimi onu oxumaq da haram sayılaraq ona etiqad bəsləyənlər təqib olundu. Dasasyus (366-cı ildə) Gelasyus (395 m i), İnusənt (465 m i), Hermisdas (514) və sair «papalar» müxtəlif illərdə onu oxuyanları cəzalandırmaq əmrini vermişdi. Elə bu səbəbdən də itirildi. Bu kitab, 475-ci ildə Barnabanın qəbri kəşf olunarkən tapıldı.

Amma bu barədə heç bir əlavə məlumat verilmədən, yoxa çıxarıldı. Bu vəziyyət XVII əsrə qədər davam etdi. Amma onun yunan və latın dillərində olan nüsxələri 1645-ci ildə tapılaraq yenidən çap edildi. Amma onun bütün nüsxələri kiminsə tərəfindən elə satışa çıxarılan gün alınaraq məhv edildi. Fələstində tapılmış digər nüsxələrlə birgə təkmilləşdirilmiş Barnaba incili, nəhayət, ki, müxtəlif illərdə yenidən çap üzü gördü: 1859, 1865, 1900 və s.

Qədim nüsxələrdən sayılan İtalyan və İspan dilində olan incillər indi də dünya alimlərinin diqqət mərkəzindədir.

Barnaba incili, Məhəmməd (s) peyğəmbərin gəlişi haqqında, İsanın (ə) söylədiklərini olduğu kimi nəql edir. Onun gələcəyi barəsində əvvəlcədən ətraflı şəkildə xəbər verdiyini söyləyir. Biz onlardan bir neçəsini sizə təqdim edirik:

1. Barnaba incili, 163-cü fəsil, 1-11-ci cümlələr: «Bir şəxs gələcəkdir ki, millətlər onu gözləyirlər. Nə xoşbəxtdir o kəslər ki, onun müqəddəs kəlamlarını dinləyəcəklər. Allah-təala onun həqiqi tərəfdarlarına öz rəhmət sayəsini salacaqdır. Necə ki bu xurma ağacı bizi öz kölgəsi altına alıb və bizi qızmar günəşin odlu şüalarından qoruyur. Allahın rəhməti də ona həqiqi iman gətirənləri şeytanın fitnəsindən qoruyacaqdır.»

«Başqa bir «təsəlliverici» ibarəsindən məlum olur ki, məqsəd «müqəddəs ruh» deyildir. Çünki məsihilərin özlərinə də gün kimi aydındır ki, müqəddəs ruhun «başqası» olmur. Burada söhbət göndəriləcək «peyğəmbərdən» gedir.

6. Yəhya incili, 12-ci fəs., 7-15-ci cümlələrdə deyilir: «Bununla mən sizə həqiqət söləyirəm. Mənim getməyim sizin üçün xeyirlidir. Çünki mən getməsəm, «təsəlliverici sizin yanınaza gəlməz.»

Yuxarıdakı cümlələrdən belə başa düşülür ki, gələcək «təsəlliverici» İsadan (ə) daha əhəmiyyətli və xeyirlidir. Halbuki, xristianların əqidəsinə görə «müqəddəs ruh» heç vaxt İsadan (ə) üstün və xeyirli ola bilməz. Deməli, söhbət daha xeyirli və kamil şəriət gətirəcək peyğəmbərdən gedir ki, o, İsadan (ə) sonra gələn yeganə peyğəmbər - Məhəmmədə (s) işarədir.

Barnaba incili

Barnaba İsaya (ə) ilk iman gətirənlərdən idi və onun «həvarisi» sayılırdı. Çox güman ki, Luka 6/16 da indiyədək kimliyi açıqlanmayan 11-ci həvari (Yəhuda) Barnaba idi. Və onu ikinci ləqəbilə yazmışlar. Həvarilərin işləri, 4-cü fəs., 36-cı cümlədə belə yazılır: «Kiprdə anadan olmuş Levili Yusif də (ki, həvarilər ona Barnaba ləqəbini verdilər, bu da «Təsəlli oğlu» deməkdir)...»

O, Markın qohumu idi. *(Koloslulara, 4-cü fəs., 10-cu cüm.)*

Barnaba, Pavelin təbirincə «Müqəddəs ruh və imanla dolu, yaxşı bir adam idi.» O, İsanın (ə) sevimlisi idi. Elə buna görə də hamının yanında, xüsusilə də, həvarilərin yanında çox böyük hörmət, nüfuz sahibi idi. Hətta Paveli həvarilər öz yanlarına qəbul etməyib qovanda, o məhz Barnabaya pənah gətirdi. Və həvarilər Barnabanın xətrinə Paveli özlərinə yaxın buraxdılar. *(Həvarilərin işləri, 9-cu fəs., 2 6-27-ci cüm.)*

O, Yerusəlimdəki cəmiyyətin aparıcı qüvvələrindən biri olaraq Antakiyaya və digər bölgələrə İsanın (ə) dinini təbliğ etməyə gedir və çox böyük naliyyətlər əldə edirdi.

Əlbəttə, demək olar ki, Pavellə kəskin mübahisəsindən sonra onun adı, «naməlum əllər» tərəfindən incil və risalələrdən silindi. Və bu mübahisədən sonrakı məlumatlarda məsihiyyət dininin yaranışı və təbliğində bənzərsiz zəhməti olmuş Barnaba barəsində heç bir məlumat verilmir.

Diqqət etmək lazımdır ki, əsl həqiqətdə bu söz «farqalit» deyil, «feriklit»dir.[1] Və «həmd olunmuş, təriflənmiş» mənasınadır ki, ərəbcə «Əhməd, Məhəmməd» adlanır.

2. Yəhya incili digər incillərin tam əksinə olaraq ibrani dilində deyil, yunan dilində yazılmışdır. Yəni İsanın (ə) ana dilində deyil, əcnəbi dilində yazılmışdır. Onu da xatırlatmaq lazımdır ki, əvvəlki fəsillərdə deyildiyi kimi, bu incili İsanın (ə) həvarisi adlanan Yəhya yox, başqaları yazaraq ona nisbət vermişdir. Bildiyiniz kimi, Yəhya incilini yazan yəhudilər o dövrdə məşhur olan Filonun[2] fəlsəfi məktəbinin tam təsiri altında onu qələmə almışlar. Elə bu səbəbdəndir ki, Yəhya incilində bütün incillərdən fərqli, onlarda olmayan fəlsəfi mətləbləri qələmə alınmışdır. Bu incili yunanca yazan yəhudilər ya naşılıq, savadsızlıq və ya da qəsdən «feriklit» kəlməsinin yerinə əslində heç bir məna daşımayan «farqalit» kəlməsini yazmış, və «qərəzli əllər» onu tərcümə edərkən «həmd olunmuş» əvəzinə «təsəlliverici» kimi tanıtmışlar.

3. İncilin qədim siryani nüsxəsində «Periclyte» kəlməsində («həmd olunmuş») yazılmışdır. Onun əski arami nüsxəsində də, «mihəmdə» və «həmidə», yəni «Əhməd» və «Məhəmməd» yazılmışdır.[3]

4. İncildə gəlişindən xəbər verilmiş «təsəlliverici»nin nişanələrindən aydın olur ki, o müstəqil bir şəxsdir. Lakin incillərdən oxuduğumuz kimi, məlumdur ki, «müqəddəs ruh» müstəqil şəxsiyyət deyil, bəlkə həvarilərə ilham verən, təlim verən, elm bəxş edən ilahi iradəsi və ruhudur. *(Korinflilərə, 1-ci məktub, 2-ci fəs., 11-14-cü cüm.)* Deməli, sözü gedən «təsəlliverici»dən məqsəd müqəddəs ruh deyildir.

5. Bəşarət verilmiş cümlələrdə deyilir: «Daim sizinlə bərabər olmaq üçün sizə başqa bir «təsəlliverici» versin.» *(Yəhya, 14-cü fəs., 15-ci cüm.)*

---

1. Piriclyte
2. Philon
3. Professor Əbdül-Əhəd Dadud, «Məhəmməd Bibliyada», səh. 239.

Lakin maraqlıdır ki, Həzrət İsa (ə) burada da öz şagirdlərinə təhrifə yol verməməyə, özünün göylər səltənətinə gedişindən sonra bu əhəmiyyətli xəbəri yaddan çıxarmamağa əmr edir. Xəbərin unudula biləcəyindən ehtiyat edən İsa (ə) peyğəmbər həvarilərinə «xəbər»in gələcək nəsillərə öyrədilməsi üçün, (bir növ şahidlik etməyi) çalışmağı tapşırır. Onun ilahi peyğəmbər olacağını, İsanı (ə) təsdiq edəcəyini də «gələcək peyğəmbərin» nişanəsi kimi qeyd edir.

«Amma mən gedərəmsə, onu sizə göndərərəm.» (həmin yer, 9-cu cüm.) «Mən getməsəm, o sizin yanınıza gəlməz.»

İncillərdən məlum olduğu kimi, «müqəddəs ruh» daim İsanın (ə) yanında və həvarilərlə birgə idi. O heç vaxt onlardan ayrı düşməmişdi. Onun həvarilərlə əlaqə saxlamasının İsanın getməyilə heç bir rabitəsi yoxdur. Deməli, «müqəddəs ruhun göndərilməsi» mənasızdır. Göndəriləcək şəxs «peyğəmbər» dir, nəinki «müqəddəs ruh».

«Təsəlliverici» barəsində tədqiq (İslam baxımından)

Əvvəldə işarə edildiyi kimi, islam alimləri «təsəlliverici»dən məqsəd Ruhul-qüds (müqəddəs ruh)un olmadığını və Məhəmməd peyğəmbərin (s) olduğuna etiqad bəsləyirlər. Bu barədə olan çoxsaylı dəlil-sübutların bir neçəsinə işarə edirik:

1. «Təsəlliverici» kəlməsi yunan sözü kimi qələmə verilən «Farqalit»dən[1] tərcümə olunmuşdur. Əslində isə «Farqalit» «şəfaət edən, təsəlli verən» mənasında deyildir. Həqiqətdə «Farqalit» sözü heç yunan dilində də gözə çarpmır. Yunan dilindən azca məlumatı olan hər kəs bilir ki, «təsəlliverici» yunanca «Farqalit» yox, «farakailok»[2] adlanır. Belə ki, Ermiya nəbinin kitabında ibranicə «minaxim» – «təsəlliverici» sözünün yunanca tərcüməsi «frakailon»dur, «farqalit» deyilir. Bundan əlavə yunanca «sunegorus» və «meditea» kimi «təsəlliverici, şəfaət edən» mənalı sözlər də vardır. Deməli, «Farqalit» kimi yeni kəlmə yaratmağa heç bir ehtiyac yox idi. Yunanca heç bir mənası olmayan, kimin quraşdıraraq incilə artırdığı bəlli olmayan «farqalit» kəlməsinin «təsəlliverici» kimi tərcümə olunması çox təccüb doğurur.

---

1. Paraclete
2. Parakalon

Şərh:

«Başqa bir «təsəlliverici» ifadəsindən məlum olur ki, söhbət «göndəriləcək peyğəmbər»dən gedir. İsadan (ə) sonra isə Məhəmməddən (s) qeyri «başqa peyğəmbər» gəlməmişdir.

«Daim sizinlə bərabər olmaq üçün» ifadəsi isə, onun gətirəcəyi şəriət və kitabın, dinin əbədi olduğuna işarədir.

«Bu həqiqət ruhudur: onun dünya qəbul edə bilməz. Çünki onu görmür və tanımır. Siz isə onu tanıyırsınız. O, sizin yanınızda durur və sizin yanınızda olacaqdır.»

Burada qeyd olunan «həqiqət ruhunun», Ruhul-qüds olmaması barəsində gələn bölmədə olduqca ətraflı şəkildə bəhs olunacaqdır.

«Siz onu tanıyırsınız» və sairdən məqsəd isə Məhəmmədin (s) barəsində, xüsusilə də incildə verilmiş xəbərdir. İsa (ə) hətta öz qeybi elmilə bu xəbərin, incil təhrif olunduqdan sonra da tam silinməyəcəyini, sonrakı nəsillərə yetişəcəyini də vurğulayır. Elə bu səbəbdən də Quran buyurur: «Kitab verdiyimiz kimsələr (Əhli-kitab) oğullarını tanıdıqları kimi tanıdırlar, Məhəmməd (s) peyğəmbərə İman gətirməyənlər isə özlərinə ziyan vururlar.» *(Ən`am, 20)*

«Amma mənim adımla göndəriləcək təsəlliverici sizə hər şeyi öyrədəcək və sizə söylədiyim hər şeyi xatırladacaqdır... Bunu sizə baş verməzdən əvvəl söylədiyim ki, baş verəndə iman edəsiniz.»

Şərh:

«Mənim adımla göndəriləcək» - yəni İsanı (ə) təsdiq edəcək bir peyğəmbər. Necə ki Məhəmməd onu təsdiq etdi. «Hər şeyi sizə xatırladacaq» - Allahın Rəsulu (s) öz gəlişi ilə hər şeyi, bütün həqiqətləri, o cümlədən də öz gəlişi barədə incildə xəbər verilməsini xatırlatdı.

Sonuncu cümlədə İsanın (ə) təkidlə xəbərdarlığına fikir verin. O sanki bu sözlərin unudulmasından, təhrifə uğramasından qorxur, və bu barədə narahatdır.

Gəlin Yəhya incilinin 15-ci fəs., 26-cı cümləsinə diqqət edək:

«Atadan sizə göndərəcəyim «təsəlliverici» gəldiyi zaman mənim üçün şahidlik edəcək. Siz də (ona) şahidlik edərsiniz, çünki başlanğıcdan mənimləsiniz.»

Əziz oxucu, bu cümlənin Məhəmmədə (s) aid olması heç bir şəkk-şübhə doğurmur. Onun İsa (ə) barəsində söylədiklərini Qurana müraciət edən hər kəs aydın təsdiqləyər.

Şərh:

İslam peyğəmbəri (s) də öz gəlişi və səmavi kitabı ilə insanlara ört-basdır edilmiş həqiqətləri açıqladı. Qurani-kərim kimi kamil və daim doğru yolu açıqlayan ilahi kitab gətirdi. Necə ki, çoxsaylı Quran ayələrinə diqqət etdikdə oxuyuruq: «Doğru yol göstərir, rəhmət verir yaxşılara bu kitab!» (Loğman, 1.«Hər şeyi bəyan edən bu kitaba and olsun!» (Duxan, 2) «Şübhə yoxdur ki, bu kitab haqdan gəlib, təqva sahiblərinə doğru yolu göstərir.» (Bəqərə, 2)

«Ona görə ki, öz adından söyləməyəcəkdir. Amma (ilahi vəhydən) hər nə eşidərsə söyləyəcəkdir və gələcəyi sizə bildirəcəkdir.»

Bəli, azca fikirləşsək görərik ki, Qurandakı bütün sözlər birbaşa Allah adından söylənilir və bu kitabın heç bir yerində ayələrin Məhəmmədin (s) öz adından söylədiyinə rast gələ bilməzsiniz. Necə ki, Quranda buyurulur: «Məhəmməd heç vaxt «həvayi-nəfs» (öz-özündən, boş-boşuna» öz mənafeyi üçün) üzündən söz deməz. Onun dedikləri nazil olunmuş vəhydən başqa bir şey deyildir. Dediklərini ona çox güclü (mələk) olan Cəbrayıl öyrətmişdir.» *(Nəcm, 3-5)*

Həzrət Məhəmmədin (s) gələcəkdən verdiyi xəbərlər də göz önündədir. «Rum» surəsinə müraciət edən hər kəs bunun şahidi ola bilər.

«O məni izzətləndirəcəkdir, çünki mənim özümdən götürəcək və sizə bildirəcəkdir.»

Şərh:

Əvvəldə qeyd etdiyimiz kimi, İslam peyğəmbəri (s) İsanı (ə) həqiqətən də, izzətləndirdi. Onu təsdiq edərək mədh etdi. (Bu barədə İsa (ə) islam nəzərində» bölməsinə müraciət edin.) Ona atılan böhtan və iftiraları rədd etdi. Və özündən yeni bir din gətirmədiyini, Quranın isə İncil və Tövratda yazıların kamil bir forması olduğunu söylədi. Belə ki, Quran həqiqi tövrat və incili təsdiqləyir, onlardakı məlumatların təkamül və yekun zirvəsidir. Qurani-kərim buyurur: «Uydurma bir hədis deyildir bu Quran! Əvvəldə göndərilmiş kitabların təsdiqləyicisidir. Hər şeyin açıqlamasıdır. Doğru yolu göstərəndir. Rəhmət verəndir insanlara.» *(Yusuf, 111)*

Eləcə də Yəhya incili, 14-cü fəs., 15-17-ci və 26-29-cu cümlələr də Məhəmmədin (s) gəlişindən xəbər verir:

«Mən də, Atadan xahiş edəcəyəm ki, O daim sizinlə bərabər olmaq üçün sizə başqa bir «təsəlliverici» versin»

İnsanları bir olan Allaha ibadət etməyə dəvət etmişdir. Onu şirkdən münəzzəh saymışdır. «Üç üqnum əqidəsi»nin cəfəngiyat olduğunu dəfələrlə israr etmiş, «İsanın (ə) Allah oğlu olmadığını» bəyan etmişdir.

1. «Hökm barəsində olan səhv» həm də xristianların «şərtinin ləğv olunmuş», «məhkum olunmuş» hesab etmələri ilə yanlış addım atdıqlarına işarədir.

Yəni yuxarıdakı cümlələrdə «hökm» dən məqsəd «ilahi hökmlər-qanunlar», başqa sözlə desək, «şəriət» də ola bilər. Fəda inancına əsaslanaraq şəriətin ləğv olunduğunu düşünənləri məhz Məhəmməd (s) öz atəşin şəriəti ilə rədd etmiş, «həqiqi incil və tövratın» şifahi hökmlərinə əməl edənləri alqışlamışdır. Necə ki Qurani-kərimdə oxuyuruq: «İncil əhli Allahın onda nazil etdiyi (ehkam) ilə hökm etsin. Allahın nazil etdiyi ilə hökm etməyənlər, əlbəttə, günahkarlardır.» *(Maidə, 47)*

Digər ayələrdə indiki incil və tövratın tərhif olunduğunu dolayısı ilə də olsa bəyan edən Quran, həqiqətdə keçmiş dövrlərdəki incil və tövratın həqiqi hökmlərinə əməl edən insanların doğru yolda olduqlarına işarə edərək, xüsusi bir incəliklə şəriətin zərurətinə haqq qazandırır.

2. «Dünyanın başçısı»ndan məqsəd «şeytan» olduğunu bir fərziyyə kimi qəbul etsək, Məhəmmədin (s) gəlişi ilə şeytanın məhkum olmasını başa düşmək çətin deyildir. O öz peyğəmbərliyi ilə şeytanı məğlub edərək onun bütün hiylələrini, iftiralarını ifşa etdi. Və cahan həqiqəti anlamaqda acizlik çəkmədi.

3. Bəzi islam alimlərinin nəzərincə,[1] hətta cümlədəki «məhkum» sözü, «məmur» kəlməsinin təhrif olunmuş versiyasıdır. «Dünyanın başçısı» ndan məqsəd isə Məhəmməd (s) peyğəmbərdir. O, Tanrının sonuncu, kamil dinini gətirərək bütün dünyanı Allaha və islama doğru dəvət etməyə məmur oldu.

«Sizə söyləyəcəyim daha çox sözlərim var, amma indi bunlar sizdə sığmaz. O, yəni həqiqət ruhu gəldikdə, sizə hər həqiqətə yol göstərəcəkdir.»

---

1. Məhəmməd Sadiqi, «Bibliya bəşarətləri», səh. 226-227.

1. Tanrı elçisi Məhəmməd (s), İsaya (ə) nisbət verilmiş ilahi peyğəmbərlərə xas olmayan çirkin əməlləri (İsanın (ə) özünü «Allah» və ya «Allahın oğlu» adlandıraraq xalqı şirkə, çoxallahlılığa sürükləməsinin) cəfəngiyat olduğunu bəyan etmiş. Bu böyük günahın İsadan (ə) uzaq olduğunu, heç bir vaxt belə iddialar etmədiyini, yalnız insanları vahid Allaha sitayiş etməyə doğru çağırdığını söylədi.

«Salehlik barəsində (səhvləri ifşa edəcəkdir), çünki Atamın yanına gedirəm və artıq məni görməyəcəksiniz.»

Şərh:

1. Məsihilərin etiqadlı olduqları «fəda» inancı «saleh əməllərin vacibliyi ilə daban-dabana ziddir.

Saleh əməllərə və şəriətə məhəl qoymayan, yalnız «İsanın (ə) çarmıxa çəkilməsinə» olan inamla kifayətlənərək, əbədi behişt əhli olacaqlarını güman edən bəzi məsihilərin səhvdə olduqları şübhə doğurmur.

Məhəmməd peyğəmbər (s) də bu əqidənin yanlış olmasını söyləyərək, onların səhvini ifşa etdi.

2. Eyni zamanda İsanı (ə) və Məryəmi (ə) Allahın saleh bəndələri adlandıraraq, hər iftiradan təmizlədi.

«Və hökm barəsində (səhvləri ifşa edəcəkdir), çünki bu «dünyanın başçısı» məhkum olunmuşdur.»[1]

Şərh:

4. «Dünyanın başçısı» Allahdır. Xristianlar öz şirklə dolu, bütpərəst ideyalarına uyğun olan əqidələri ilə Onu məhkum etmişlər. «Üç üqnum əqidəsi», «Fəda» və s kimi müşrik əqidələrinə görə həqiqətdə onu məhdud etmiş, kiçiltmiş və təhqir etmişlər.

Məhəmməd peyğəmbər (s) bütün bunları rədd edərək, mifik əfsanə və uydurma kimi dəyərləndirmişdir. O, tövhidi bütün İslam təlimlərinin ruhu və əsası saymışdır.

---

1. Xristian alimlərinə görə, «dünyanın başçısın»dan məqsəd «şeytan»dır.

Amma mənim adımla göndəriləcək «təsəlliverici» söylədiyim hər şeyi sizə xatırladacaqdır... Bunu sizə baş verməzdən əvvəl söylədim ki, baş verəndə iman edəsiniz.»

1. Yəhya incili, 15-ci fəs., 26-27-ci cüm.: «Atamın sizə göndərəcəyi «təsəlliverici», gəldiyi zaman mənim üçün şəhadət[1] edəcəkdir. Siz şəhadət edərsiniz, çünki başlanğıcdan mənimləsiniz.»

Məşhur islam alimlərinin fikrincə, Yəhya incilinin 16-cı fəs., 7-15-ci cümlələrində qeyd olunan «təsəlliverici» Məhəmməd (s) peyğəmbərə aiddir. Çünki «təsəlliverici» kəlməsi əslində «həmd olunmuş» – «təriflənmiş»[2] kəlməsinin yerinə «səhvən» soxuşdurulmuşdur. Bu kəlmə əslində, «həmd olunmuş» -Əhməd mənasınadır, lakin sonradan təhrifə uğrayaraq «təsəlliverici Ruhul-qüds» şəklinə salınmışdır. Bu söz əski mətnlərdə «həmdolunmuş» kimi yazılmışdır. Amma cümlələrə diqqətlə nəzər yetirdikdə görərik ki, bu «təsəlliverici» heç də, Ruhul-qüds deyil və ola da bilməz. (Bu barədə bir az sona məlumat veriləcək.)

Ümumiyyətlə, 16-cı fəsildəki 7-15-ci və 14-15-ci fəsillərdəki cümlələri də nəzərə almaqla, onların birbaşa Məhəmməd peyğəmbərə (s) aid olduğu gün kimi aydındır.

«O gəldiyi zaman dünyanın günah, salehlik və hökm barəsində səhvlərini ifşa edəcəkdir. Çünki günah barəsində mənə iman etmirlər.»

Şərh:

2. İsadan (ə) sonra, əvvəldə işarə etdiyimiz kimi, bəzi şəxslərin xüsusi canfəşanlığı nəticəsində Məsih dinində «şəriət» ləğv olundu. İsanın (ə) bəşərin «günahı» nı yumaq üçün dünyaya gəlib dara çəkildiyini zənn edən bütpərəst yunan fəlsəfi əqidələrinin təsiri altına düşən şəxslər belə etdilər. Bu isə Məsihi təlimlərinin tam ziddinə idi.

Amma Məhəmməd peyğəmbər (s) onların bu sözlərini İsaya (ə) atılan böhtan adlandıraraq Qurani-kərimdə aşkarcasına rədd etdi.

3. Məhəmməd peyğəmbər (s) gəlişi ilə «atasız» doğulmuş İsaya (ə) və onun anası müqəddəs Məryəmə (ə) Yəhudilər tərəfindən atılan böhtanları, onlara nisbət verilmiş pis əməlləri, günahları rədd edərək Məryəmi (ə) pak və iffətli qadın adlandırdı, onları izzətləndirdi.

---

1. Şahidlik
2. Ərəbcə «Əhməd», «Məhəmməd»

Habakkuk nəbi, 3-cü fəs., 3-6-cı cüm.: «Tanrı Tiymandan gəldi. Müqəddəs şəxs isə Faran dağından gələcək. Dünyanın sonunadək onun əzəməti göyləri bürüyəcək və yerlər ona həmd-səna oxuyacaq...»

Bəzi islam alimləri belə qənaətdədirlər ki, hər iki cümlələrdə Faran dağından aləmə saçılan nur Həzrət Məhəmməddir (s).

Tanrının Sinadan çıxması Musa (ə)ya aiddir ki, orada Allahla danışdı və ona peyğəmbərlik verildi.

Sairdən nur saçması, həmçinin, Tiymandan gəlməsi isə İsaya (ə) aid olunur.

Faran dağından gələn, şəriət gətirən «müqəddəs şəxs» isə Məhəmməd (s) dir.

Çünki Faran bütün ərəb tarixçilərinin və çoxsaylı İncil tədqiqatçı şərhçilərinin əqidəsinə əsasən, Ərəbistan yarımadasında yerləşən, Məkkə vadisi yaxınlığındakı «Həra» dağına deyilir. Və Məhəmməd peyğəmbər (s)də, məhz elə burada peyğəmbərlik verilmişdir və o, dünyaya nur saçan«atəşin şəriətini» gətirdi.

1. Yəhya incili 16-cı fəs., 7-15-ci cüm.: «İsa dedi: Bununla mən sizə həqiqəti söyləyirəm: Mənim getməyim sizin üçün xeyirlidir. Çünki mən getməsəm «təsəlliverici» sizin yanınıza gəlməz... O gəldiyi zaman dünyanın günah, salehlik və hökm barəsində səhvlərini ifşa edəcəkdir. Çünki günah barəsində mənə iman etmirlər. Salehlik barəsində, çünki atamın yanına gedirəm. Və artıq məni görməyəcəksiniz. Və hökm barəsində çünki bu dünyanın rəisi məhkum olunmuşdur. Sizə söyləyəcəyim daha çox sözlərim var: amma indi bunlar sizdə sığmaz. O, yəni «həqiqət ruhu» gəldikdə sizə hər həqiqətə yol göstərəcək. Ona görə ki, öz adından söyləməyəcəkdir; amma hər nə «eşidirsə» söyləyəcək və gələcəyi sizə bildirəcəkdir. O məni izzətləndirəcəkdir, çünki mənim özümdən götürəcək və sizə bildirəcəkdir.»

2. Yəhya incili, 14-cü fəs., 15-17, 26, 29-cu cüm.: «Əgər məni sevirsinizsə əmrlərimi yerinə yetirin. Mən də Atadan xahiş edəcəyəm ki, O daim sizinlə bərabər olmaq üçün sizə başqa bir «təsəlliverici» versin. Bu «həqiqət ruhudur», onu dünya qəbul edə bilmir, çünki onu görmür və tanımır. Siz isə onu tanyırsınız, çünki o sizin yanınızda durur və sizin yanınızda olacaqdır...

Qurani-kərimdə buyurulur: «Məhəmməd boş-boşuna söz deməz. Onun dedikləri nazil olunmuş vəhydən başqa bir şey deyil. Dediklərini çox güclü (mələk) olan Cəbrayıl öyrətmişdir ona.» (Nəcm, 3-5)

Hamıya məlumdur ki, İncildə ilahi vəhydən əsər-əlamət belə yoxdur. Hətta buradakı hikmətli sözlər də, birbaşa İsaya (ə) nisbət verilibdir. Amma Qurandakı ayələr, Tövratda işarə olunduğu kimi «Allahın adı ilə başlayaraq, birbaşa Allaha nisbət verilir. Üçüncü nişanə də, məhz buna işarə edir. Lakin xristianlar öz dini çıxışlarını tək Allahın adı ilə yox, «Ata Oğul və Ruhul-qüds»ün adı ilə başlayırlar.

1. Tövratda və həmçinin Osiya nəbinin kitabında, 9-cu fəsil və 6-7-ci cüm.-də əsla savad olmadan ilahi ruhu ilə rabitəli, səmavi vəhyə malik bir peyğəmbərin gələcəyindən xəbər verilir. Xatırladır; onun kəlamları o qədər ali və həqiqətlə dolu olacaqdır ki, müxalifləri bu ecazkar kəlamın qarşısında heç bir dəlil-sübutla çıxış edə bilməyəcəklərini gördükdə, onu «dəli» adlandıracaqlar.

Heç bir savadı olmayan, Allahın ona bəxş etdiyi təkallahlığa, sülhə, paklığa, insaniyyətə doğru çağıran, ilahi kəlamlarını söyləyən, xalq arasında «əmin» kimi tanınan Məhəmmədi də, pak mənəviyyatdan uzaq olan müşrik və bütpərəstlər «dəli» adlandırdı. Onların cahiliyyəti o həddə yetmişdi ki, «bu dəli bizə 360 Allahı kənara qoyaraq, bir Allaha sitayiş etməyi tövsiyə edir?!» deyə təəccüblənirdilər.

Qurani-kərim bu barədə buyurur: «Zikri (Quranı) eşidən zaman, peyğəmbərə dəli deyirlər. Bir halda ki, Quran aləmlər üçün zikrdən başqa bir şey deyildir.» *(Qələm, 51)*

Beləliklə, islam alimləri öz müqəddəs kitabları olan Qurandan ilham alaraq, İncildə və müqəddəs peyğəmbərlərin yazılarında olan savadsız peyğəmbərin» məhz Məhəmməd (s) olduğuna təkidlidirlər. Bu barədə Quranda oxuyuruq: «Allahın göndərdiyi «savadsız peyğəmbərdən» ki, onun adı və nişanələri tövrat və incildə yazılmışdır...» *(Ə`raf, 157)*

2. Tövrat, Təsniyə 33-cü fəs., 1-3-cü cüm.: «Tanrı Sina dağından çıxdı, Sairdən onların üzünə nur saçdı və sonra Faran dağından parladı. Minlərlə mömin və müqəddəs insanlar irəli gəldi və sağ əlindən onlara «atəşin şəriət» yetirdi.»

- Birinci nişanə: «İsmayıl və İshaq bir atanın oğullarıdır.[1] Yəhudilər-İshaqın övladları, ərəblər isə İsmayılın övladlarıdır. Məhəmməd peyğəmbər (s) də İsmayılın nəslindəndir. Deməli, yəhudilərin qardaşı övladlarından sayılır.»[2]
- «Məhəmməd peyğəmbər (s) Yaqubun qardaşı Evesin[3] övladlarındandır ki, İsmayıl peyğəmbərin qızı ilə evlənmişdir.»[4]
- İkinci nişanə: Məhəmmədin (s) Musaya (ə) oxşarlığı.[5]
- Onlar ata-analı və adi doğuluşla dünyaya gəlmişlər. Amma İsa (ə) atasız və möcüzəli doğuluşla dünyaya gəlmişdir.
- Nəhayət, Musa (ə) və Məhəmmədi (s) xalq qəbul etmiş, onları rəhbər seçmişdir. Lakin İsanı (ə) qəbul etməmişlər.
- Onlar hakim olmuş, amma İsanın (ə) hakimliyi və səltənəti bu aləmdə deyil, səmavi səltənətdir.
- Onlar evli olmuş, lakin İsa (ə) ömür boyu subay olmuşdur. Deməli, Musaya (ə) oxşar peyğəmbər Məhəmməddir (s), nəinki İsa (ə).

Üçüncü nişanə: «Sözlərini o mənim adımdan söyləyəcək. Mən nə desəm, o da onu deyəcəkdir.»

Məhəmmədə peyğəmbərlik verilərkən o heç bir təhsil görməmiş, hətta oxumağı-yazmağı da bacarmayan bir şəxs idi. Elə bu səbəbdən də Həra dağında Cəbrayıl adlı mələk vəhyi ona gətirərək, «oxu» dedikdə o «mən oxuya bilmirəm» cavabını verdi.

Cəbrayılın iki dəfə «oxu» deyə təkidindən sonra da o eyni cavabı eşitdi: «Mən oxumağı bacarmıram.» Bunun ardınca Allah-təala sonsuz qüdrətilə öz kəlamlarını Məhəmmədin (s) qəlbinə qoyaraq, Ələq surəsinin, 1-5-ci ayələrini onun dili ilə söylətdi: «Oxu! Allahın adı ilə oxu! Rəbbindir ən böyük kərəm sahibi. Yazmağı öyrətmiş...» Və 23 il müddətində beləcə Tanrı öz kəlamlarını onun qəlbində yerləşdirərək, onun dili ilə ifadə etdi.

---

1. Əhməd Didad, «Bibliya Məhəmməd (s) haqqda nə deyir?», səh. 12
2. Varlıq, 25-ci fəs., 17-18-ci cüm.
3. Təsniyə, 28-ci fəs., 8-10-cu cüm.
4. Məhəmməd Sadiqi, «Əhdi-ətiqin bəşarətləri», səh. 218-219.
5. Əhməd Didada məxsusdur.

Məhəmməd peyğəmbər (s) barəsində İncildə xəbər verilməsi və əhli-kitabın bu barədə geniş anlayışa malik olması, Quranda o qədər aydın və dəqiqdir ki, Ali-İmran surəsinin 70-ci ayəsində buyurulur: «Ey əhli-kitab! Şahid olduğunuz halda nə üçün Allahın ayələrinə qarşı küfr edirsiniz?» Gördüyünüz kimi, Quran onların hətta şahidlik etmək əvəzinə, inkar etmələrinə təəccüblənir. Ənam surəsinin 20-ci ayəsində oxuyuruq: «Əhli-kitab, oğullarını tanıdıqları kimi tanıyırlar (Məhəmməd (s) peyğəmbəri. İman gətirməyənlər isə özlərinə ziyan vururlar.»

Yuxarıdakı ayənin, necə də şiddətlə əhli-kitabı məhkum etməsindən anlayarıq ki, Quran tam əminliklə Məhəmməd (s) barəsində İncildə xəbərlərin olmasına etiqadlıdır. Elə bu səbəbdən də, İslam alimləri bu barədə tam əmindirlər. Necə ki, Əraf surəsinin 157-ci ayəsində belə deyilir: «Allahın göndərdiyi «savadsız peyğəmbər»dən ki, onun adı və nişanələri onların yanında tövrat və incildə yazılmışdır...»

Beləliklə, biz daha ətraflı tanışlıq üçün islam alimlərinin İncildə istinad etdiyi cümlələrə diqqət yetirməyi lazım görürük. İncildə istinad olunan cümlələr çoxdur, lakin onların əsas və məşhurlarına müraciət edərək heç bir münasibət göstərmədən sizə çatdırmağı lazım bildik. Məsələyə tam münasibət isə «araşdırma» bölməsində diqqətinizə təqdim olunacaqdır.

2. Tövrat, Təsniyə, 18-ci fəs., 17-22-ci cüm.: Bəni-İsrailə de: Mən (Allah) sonda onlar üçün öz qardaşı övladlarından sənə oxşar sənə (Musaya) oxşar peyğəmbər göndərəcəyəm. Onun ağzına-dodaqlarına öz sözlərimi qoyacağam. (Öz sözlərimi onun dili ilə ifadə edəcəyəm.) Mən hər nə söyləsəm, hər nə desəm o da, onu deyəcəkdir. Onu mənim adımdan söyləyəcəkdir. Onun mənim adımdan söyləyəcəyi sözləri eşitməyərək qəbul etməyən kəsləri, Mən (Allah) taparam! (Cəzalandıraram.)

Çoxsaylı İslam alim və tədqiqatçılarının fikrinə əsasən, bu cümlələrdə işarə olunan «gələcək peyğəmbər» Həzrət Məhəmməddir. Çünki yuxarıda işarə olunan gələcək peyğəmbərin nişanələrinin hamısını məhz onda tapmaq olur. Bu nişanələr aşağıdakılardan ibarətdir:

- Yəhudilərin öz qardaşı övladlarından olmalıdır.
- Musaya (ə) oxşar olmalıdır.
- Allah hər nə söyləsə, onu deməli, sözləri yalnız Allahın adı ilə söyləməlidir.

xiv. - İslam baxışında

İslam dininə əsasən, «peyğəmbərlik» iddiasında olan şəxsin, doğrudan da, peyğəmbər olub-olmadığını anlamaq üçün çoxsaylı yollar vardır. Onların biri də özünü «tanrı elçisi» adlandıran şəxsin barəsində, keçmiş ilahi peyğəmbərlərin verdiyi xəbərdir. Yəni əgər İsa (ə) Məhəmmədin (s) barəsində əvvəlcədən xəbər verirsə, onu adını və ya nişanələrini söyləyirsə, bu, Məhəmmədin (s)həqiqətən peyğəmbər olduğuna bir dəlil-sübut sayılır. Çünki hər xəta-səhvdən uzaq olan peyğəmbər İlahinin onlara bəxş etdiyi qeyb-elmi vasitəsilə, birbaşa Allahın məmuriyyətinə əsasən bu xəbərləri söyləyirlər. Əlbəttə belə xəbərlər daha çox şəriət sahibi və gəlişi olduqca lazım olan, yüksək əhəmiyyət daşıyan peyğəmbərlər barəsində verilir.

İmam Əli (ə) buyurur: «Uca Tanrı yaratdıqlarına daim ya şəriət sahibi bir peyğəmbər göndərmiş, yaxud kitab endirmiş ya da gərəkli bir höccət tanıtmışdır... Bəzi peyğəmbərlər gəlib keçmiş və özündən sonra gələcək peyğəmbərlərin adlarını bildirmişlər. Gələn peyğəmbərlərin bəzilərini ondan əvvəlkilər tanıtmış, xəbər vermişdir.»[1]

Beləliklə Tanrının sonuncu ilahi dini olan İslamı və kamil kitabı oan Quranı gətirmiş axırıncı peyğəmbər Həzrət Məhəmmədin (s) gəlişi barəsində də İncildə əvvəlcədən xəbər verilmişdir. Bütün islam alimləri və eləcədə bu dinin ana mənbəyi olan Qurani-kərimə görə, Həzrət Məhəmməd (s) barəsində istər Qədim-əhddə və istərsə də Yeni-əhddə çoxsaylı işarələr, hətta, birbaşa xəbərlər də vardır. Qurani-kərimə əsasən, tövrat və incildə ört-basdır edilmiş çoxsaylı həqiqətləri aşkara çıxarmaq üçün gəlmişdir: «Ey əhli kitab! Tövrat və incildə gizlətdiyiniz bir çox həqiqətləri bəyan etmək üçün Məhəmməd peyğəmbər, sizin üçün gəlmişdir.» *(Maidə, 15)*

Səff surəsi, 6-cı ayədə buyurulur: «Məryəm (ə) oğlu İsanın Bəni-İsrailə söylədiklərini xatırla ki, buyurmuşdur: «Ey İsrail övladları, həqiqətən də, Mən Allahın sizə göndərdiyi elçiyəm. Əlimdə olan tövratı təsdiqləyir və məndən sonra gələcək adı Əhməd (Məhəmməd) olan peyğəmbəri sizə müjdə verirəm.»

---

1. Nəhcül-bəlağə, xütbə 5.

Bu xəbərlərdən bəzisi indi də, məsihilərin və yəhudilərin müqəddəs kitablarında (Bibliyada) mövcuddur. Qurani-Kərim buyurur: «Onlar ki, Tövrat və İncildə (barəsində) nişanələri yazılmış «dərs oxumayan Peyğəmbərə» tabe olurlar, səadətə çatan insanlardır.» (Əraf, 157)

Tarix kitablarında bu barədə belə yazılmışdır: «İslam Peyğəmbəri (s) peyğəmbərliyə yetişməzdən əvvəl, yəhudilərdən ibarət böyük bir dəstə Mədinə şəhərinə gəldilər. Onlar səbirsizliklə Məhəmməd adlı bir peyğəmbərin olacağını və onun dəvətini gözləyirdilər. Çünki öz müqəddəs kitablarında Məhəmmədin (s) məhz bu yerlərdə olacağını oxumuşdular. Lakin Məhəmməd Peyğəmbərin (s) dəvətindən sonra onlardan bir dəstə iman gətirdi, digərləri isə öz dinini şəxsi mənafelərinə qurban verərək, onunla müxalifətə çıxdılar.»

Bizim etiqadımız budur ki, peyğəmbərlərə nazil olan ilahi dinləri (məxsusən İslam dini) yalnız insanların şəxsi yaşayışlarında və həyatlarının islahında deyil, bütün ictimai məsələlərin həllinə yol açmışdır. Hətta ilahi dinlər insanların gündəlik həyatlarında lazım olan elmi bəhslərə də, toxunmuş, onları bu sahədən təmin etmişdir. Onların bəzisinə Qurani-Kərim işarə etmişdir. İlahi Peyğəmbərlərin ən mühüm hədəflərindən biri də, cəmiyyətdə ədalətin bərqərar olunması məsələsi olmuşdur. Qurani-Kərim buyurur: «Biz öz peyğəmbərimizi aydın dəlillərlə göndərdik. Və onlara kitab və tərəzi (ədalətli qanunlar, haqqı - nahaqdan ayırmaq vasitəsi) da, göndərdik ki, insanlar ədalətlə iş görsünlər.» (Hədid, 25)

Bibliya Həzrət Məhəmməd (s) barəsində nə yazır?

xv. - Xristianlıq baxışında

Xristian alimlərinin nəzərincə, İncildə Məhəmməd (s) peyğəmbərin gəlişi barəsində heç bir məlumat verilməmişdir. Qədim-Əhddə isə, İsanın (ə) gəlişi barədə əvvəlcədən müjdə vermiş və insanları ona iman gətirməyə həvəsləndirmiş cümlələr mövcuddur. Misal olaraq, onlar Təsniyə 18/14-19; İsayya nəbi 7/14-16-nın İsanın (ə) zühuru barəsində verilmiş müjdələr olduğunu iddia edirlər.

Xristian alimləri müsəlmanların göz önünə çəkdiyi İncildəki Məhəmməd (s) barəsində verilmiş müjdələrin əsassız olduğunu söyləyir, xüsusilə Yəhya incilindəki xəbərlərin yalnız «Müqəddəs Ruha» aid olduğuna etiqadlıdırlar.

d) İsa (ə) anadangəlmə korun gözünü açdıqda, fəriseylər inanmadılar və dedilər.[1] «Adi günahkar adam belə əlamətləri necə göstərə bilər? Bilirik ki, Allah günah işlədənləri eşitmir, fəqət kim Allaha ibadət edib, Onun iradəsini yerinə yetirirsə, Allah onu eşidər».[2] Yuxarıdakı cümlələrdən belə nəticə alırıq: 1-Allah günahkara möcüzə qüdrəti verməz. 2-Allah günahkarı eşitməz. Deməli, ilahi peyğəmbərlər də, günah əhli ola bilməz.

e) Yəhyanın 1-ci məktubunda yazılıb: «Qardaşlar, qoy sizi heç kim aldatmasın. Saleh iş görən Məsih, saleh olduğu kimi salehdir. Günah işlədən isə iblisdəndir.»[3]

Peyğəmbərlər İblisdən yox, Allah tərəfindən göndərilmişlər. Və günahlardan məsum olmalıdırlar. Məsum olmayan şəxs peyğəmbər deyildir.

Bütün bu söylədiklərimizlə birlikdə onu da qeyd etmək lazımdır təəssüf ki, xristian alimləri peyğəmbərlərin günahsız və məsum olmalarını lazım bilmirlər. Tövratın və Yeni-əhdin tam ziddiyyətli şəkildə yazdığı təzadlı sözləri müşahidə edən xristianlar Qədim-əhdin yazılarını təsdiq etmək məcburiyyətində qaldıqları üçün bu qənaətə gəlmişlər.[4] Xristianlar yalnız İsanın (ə) məsum olması qənaətindədirlər. Lakin bu ona görədir ki, İsa onların etiqadına əsasən, insan şəklinə düşmüş Oğul Allahdır.

İslam dininə görə, Pavel İsanın (ə) «gedişin»dən 10 il sonra məsihi olub, həvarilərin arasına daxil olmuş, bəzi təməlli təlimatlarını dəyişdirilməsində rol oynamışdır. Belə ki, islami mənbələrə əsasən xristian aləmində yaranmış bəzi əqidələrin banisi Paveldir. Belə ki, bu əqidələr Həzrət İsanın (ə) yazanında mövcud deyildi.[5]

xvi. Keçmiş peyğəmbərlərin gələcəkdən verdiyi xəbərlər

Bir çox peyğəmbərlər özlərindən sonra gələcək peyğəmbərlərin barəsində xəbər vermiş və onların nişanələrini bəyan etmişlər. Həzrət Musa (ə) və Həzrəti İsa (ə) da, Məhəmməd Peyğəmbərin (s) gələcəyi barəsində xəbərlər vermiş və onun nişanələrini, bəyan etmişlər.

---

1. Onlar İsanın (ə) Allah tərəfindən göndərilən peyğəmbər olduğundan xəbərsiz idilər.
2. Yəhya, 9-cu fəs. 16-31-ci cüm
3. Yəhyanın 1-ci məktubu, 3-cü fəs. 7-8-ci cüm
4. «Ənisül-əlam», c. 1, səh. 131-356
5. Məhəmməd Sadiq Fəxrül-islam, «Ənisül-Ə`lam fi nüsrətil-İslam», c. 1, səh. 123; «Biharul-ənvar», c. 8, səh. 310; «Biharül-Ənvar», c. 13, səh. 212

İsa (ə) peyğəmbər burada şagirdlərinə olduqca ağıllı və məntiqə uyğun bir həqiqəti açıqlayır. O, bəyan edir ki, ali mənəvi saflığı olmayan, günahlardan pak olmayan şəxs, başqalarını düzlüyə yönəldə bilməz. Çirkin işlərlə məşğul olan təbliğatçı dindar, xalqı kamilliyə doğru ucalda bilməz. Şagirdləri camaatın kiçik bir hissəsinə təbliğ etmək üçün hazırlaşan zaman Həzrət Məsih onlara belə söyləyərsə, böyük xalq kütlələrinə ilahi dinini təbliğ etməyə məmur olan peyğəmbərlərin məsuliyyəti daha da böyükdür. Onların ruhani saflığa malik olması və günahlardan pak olması olduqca zəruridir. Amma biz, Tövratdakı peyğəmbərlərə diqqət yetirdikdə, bunun əksini görürük. Onlara hətta ən çirkin işlərdən - kafirlik, şirk, cinsi pozğunluq və s. çəkinmirlər. Əlbəttə, bu təhrif olunmuş Tövratın uydurduğu böhtanlardan başqa bir şey deyildir. İlahi peyğəmbərlərin belə iyrənc hərəkətlər etməsi qeyri-mümkündür.

Diqqət edin. Görün İsa (ə) bu barədə necə hökm edir: «Yalançı peyğəmbərlərdən qorunun! Onlar yanınıza qoyun cildində gələrlər, amma daxildə vəhşi qurddurlar. Onları bəhrələrindən (əməllərindən) tanıyacaqsınız. İnsanlar tikanlardan üzüm, yaxud qanqaldan əncir yığarlarmı?» Beləliklə, hər yaxşı ağac xeyirli meyvə verər, pis ağac isə çürük meyvə verər. Yaxşı ağac çürük meyvə verə bilməz. Xeyirli meyvə verməyən hər ağac kəsilər və oda atılar. Siz onları bəhrələrindən tanıyacaqsınız.»[1]

b) Luka incilində İsa (ə) belə söyləyir: «Kor koru yedəkləyə bilərmi? İkisi də quyuya düşməzmi?»[2] İlahi peyğəmbərlər də beləcə. Onlar əgər pak və günahsız insanlar olmasalar, başqalarını necə paklığa doğru çəkə bilərlər? Günahdan gözləri «kor» olmuş, həqiqəti görə bilməyən şəxslər necə digərlərini haqqa yönəldə bilərlər? Deməli, peyğəmbərlərin məsum olmağı olduqca zəruridir.

c) Yəhya incili, 8 fəsil, 34-cü cümlədə oxuyuruq: «İsa (ə): Sizə doğrusunu deyirəm: «Günah işlədən hər kəs, günahın köləsidir, onun quludur!»

Peyğəmbərlər də əgər günah əhli olsalar, iblisin qulu, köləsidirlər. Bir halda ki, onlar Allahın milyonların içindən seçdiyi bəndələridir, deməli Allahın qulu olmalıdır, nəinki şeytanın!

---

1. Matta, 7-ci fəs. 15-20-ci cüm
2. Luka, 6-cı fəs. 39-cu cüm

Bunun da səbəbini belə açıqlayırlar ki, «İncil» Allah tərəfindən kəlmə-kəlmə nazil olmuş kəlam deyil.[1] Bu kitabda yalnız İsanın həyatı və buyurduqları təlim-tərbiyələr o həzrətin həvariləri (yaxınları) tərəfindən yazılmışdır. Əgər İncili insanlar yazıblarsa, necə vəhy dərəcəsində mötəbər ola bilər? sualının cavabında məsihi filosofu Tomas Mişel belə yazır:

«Məsihilərin etiqadına görə Uca Tanrı müqəddəs incili bəşərin əlilə təlif etmişdir. Başqa sözlə desək, Allah-taala müqəddəs kitabı Ruhul-Qüds vasitəsilə təlif edib və bu işdə bəşər müəlliflərindən kömək almışdır. Və Ruhul-Qüdsün bəşərə köməyi onların qəlblərini ovsunlamaq olmuşdur. Belə ki, onlar yalnız Tanrı iradə etdiyi mətləbləri yaza bilmişlər. Deməli, incilin müəllifi həm Allahdır, həm bəşər.»[2]

Məsihilərin bəziləri, hətta, müqəddəs kitabda olan cümlələri (kəlmələri) eyni Ruhul-Qüdsün ilhamları bilsələr də, katoliklərin nəzərincə bu kitabda olan bütün cümlələr bəşərin öz ibarələridir. Sadəcə olaraq cümlələrin məfhumları Ruhul-Qüds vasitəsilə təsdiq olunmuşdur.

Xatırladıq ki, qeyd etdiyimiz vəhyin mənaları, məsihilərin arasında olan məşhur bir nəzərdir ki, bu nəzərin əsası Pavelin və Yuhənnanın yazılarına qayıdır.

Məsumluq

Yeni əhddə peyğəmbərlərin məsumluğu

Yeni əhddə, peyğəmbərlərin pak və günahsız olması haqda bir sıra cümlələr mövcuddur. Yəni dolayası yolla olsa da, bu kitabda peyğəmbərlərin məsum, günahsız insanlar olmasının lüzumunu qeyd edilərək, onların günahdan və çirkin işlərdən pak olmaları vacib sayılır. Gəlin birlikdə «Yeni-Əhd»ə diqqət yetirək:

a) «İsa (ə) şagirdlərinə dedi:» Siz yer kürəsinin duzusunuz; hər şey iyləndikdə duzla təmizlənər, amma duz iylənsə, nə ilə duzlanar? Artıq çölə atılıb, insanların ayaqları altında əzilməkdən başqa bir şeyə yaramaz... Siz dünyanın nurusuz. Qoy sizin nurunuz insanların qarşısında elə parlasın ki, xeyirxah işlərinizi görsünlər və göylərdəki Atanıza (Allaha) həmd etsinlər.»[3]

---

1. Barbur Ayen, Elm və din, səh. 145
2. Məsihi əqidəsi, səh. 26
3. Matta, 5-ci fəs. 13-16-cı cüm

1. Müqəddəs incilin, həvarilərin Ruhul-Qüdsün vasitəsilə təsdiqlənməsi. Katolik kilsəsinə görə, Papanın bəyanatları da Ruhul-Qüds tərəfindən təsdiqlənmiş vəhydir.[1]

Məsihi alimlərinin nəzərincə üçüncü hissə vəhyin əsl həqiqi mənası, birinci, ikinci və dördüncü qisim isə vəhyin məcazi mənasıdır. Xristianlığa görə, həqiqi vəhy İsada tamamlanmışdır. Məsihilərin əqidəsinə görə İsa, cisim və insan şəklinə düşmüş Allahdır. O, insanların arasında mücəssəm olmaqla onları həqiqətə tərəf (Ata Allaha) yönəldir. Onlar bunun səbəbini belə açıqlayırlar: «(Ata) Allah-taala əlçatmaz bir qüdrət olduğu üçün çarəsiz qalıb öz əziz oğlu İsanı bəşər şəklinə salıb və bu vasitə ilə insanları özünə tərəf cəlb edir»[2]

Ümumiyyətlə, xristian dinində insanlar Allahı (İsanı) görür və onu həyatda özlərinə nümunə seçirlər. Həmçinin insanlar Allaha iman gətirməklə onun məcazi oğulları sayılırlar.[3]

İndiki məsihiyyətdə deyilir: Allahın oğlu İsadan qabaq başqa peyğəmbərlər tərəfindən bəyan olunmuş hökmlər yalnız bəndələr və qullara şamil edilir. Lakin sonra Allahın oğlu İsanın insanların arasında təcəssüm tapması və sonda səlbə çəkilməsilə, artıq ona iman gətirənlərin hamısı Allahın oğulları sayıldılar. Deməli, məsihiyyət dinidə Allahla insanlar arasında olan əlaqə «Ata və oğul» rabitəsi əsasında qurulmuşdur. Baxmayaraq ki, bu rabitə İsadan başqalarında məcazi məna kimi işlənir. Pavel bu barədə yazır: «Allahın oğluna (İsaya) iman gətirənlərin hamısı onun oğulları sayılırlar. Beləliklə, siz xristianlar, tanrı bəndəsi və qulu yox, əksinə, onun oğulları sayılırsınız. Artıq ondan qorxmağınız lazım deyil.»[4]

Çox az saylı bir qrup vəyhi Allahın yazılı şəkildə bəyan etdiyinə işarələr etsə də,[5] lakin böyük əksəriyyət, «vəhy» kəlməsinin mötəbər saydıqları bu ilahi kitaba deyilməsini məcazi və qeyri-həqiqi məna bilirlər.

---

1. Corc Brentel, "Katolik məzhəbi", səh. 118
2. SSS, R. 19
3. Məsihi əqidəsinə görə Allahın həqiqi oğlu yalnız İsadır ki, o da Allahın bir hissəsi sayılır. Ona iman gətirənlər isə Allahın məcazi oğulları sayılırlar.
4. Rumlulara, 8-ci fəs. 14-17-ci cüm.
5. Can Hik, Din fəlsəfəsi, səh. 37-38

1- Peyğəmbərlərin ən əhəmiyyətli vəzifəsi Allahın göndərəcəyi Xilaskarı (İsanın gəlişini və ona iman gətirməyin zəruriliyini) insanlara xəbər vermək idi.[1]

«Vəhy» nədir?

İslam, Yəhudi və Xristian dinlərinin əqidəsinə əsasən, Allah-taalanın insanları yaratmaqdan məqsədi onların kamilliyə çatması və ilahi-əxlaqi dəyərlərə yetişmələri olmuşdur. Və buna görə də Allah-taala bəndələrilə öz arasında müxtəlif vasitələrlə əlaqə saxlamışdır. Bu mənəvi əlaqə və rabitələrin hamısının kökü «vəhy» deyilən ilham qüvvəsinə qayıdır. Başqa dillə desək, tanrının insanların haqqa yönəlmələri və vicdanlarının oyanması üçün onlara mənəvi qüvvələr ilə ilham etməsinə «vəhy» deyilir.[2] Bu tərif ümumi şəkildə məsihiyyət və islam baxımından düzgün sayıla bilər. Lakin vəhyin həyatda formalaşması və xaricdə baş vermiş həqiqətinə gəldikdə, bu dinlərin arasında olan aşkar ixtilafları araşdırma bölümündə nəzərinizə çatdıracağıq.

Xristianlıqda «vəhy»

Vəhy xristianların məşhur əqidəsinə əsasən üç hissəyə bölünür:

2. Katoliklərin fikrincə, insan və təbiət, ümumiyyətlə yaranmışlar bir növ Allahı tanıdan vəhydir.[3]
3. Allahın səsini eşitmək, yaxud mələklərin xəbər gətirməsi, bəzən də xəyallar və röyalar görməklə vəhy almaq. Vəhyin bu növü Əhdi-ətiqdə olduğu üçün xristian dinində təsdiq edilmişdir.
4. Allahın (İsanın) insanların arasında təcəssüm tapması (maddiləşməsi) ilahi vəhyidir. Onlar düşünürlər ki, ilahi vəhyi ən ali şəkildə Oğul Allah olan İsada təcəlla etmişdir. Onun həyatı, sözləri, hərəkətləri və fədakarlığı Tanrının insanlara xəbəridir.[4] "Kəlam bəşər olub, lütf və həqiqətlə dolu olaraq aramızda ssakin oldu. Biz də, Onun izzətini, Atanın vahid Oğlunun izzətini gördük." (Yəhya, 1:14)

---

1. "İman Yolu", Yusif Miller, səh 49
2. «Vəhy» lüğətdə «işarə», «ilham», «sirr» və «yazmaq» mənasınadır
3. Corc Brentel, "Katolik məzhəbi", səh. 26-27
4. Yəhya, 7:16

Belə ki, İbrahimin qoca vaxtında, arvadı Saradan İshaq adında oğlu olmuşdur. İbrahim Allaha həddindən artıq iman etdiyinə görə oğlu İshaqı Ona qurban verməyə hazır idi. Lakin Allah İshaqın əvəzinə qurbanlıq üçün qoç verdi (Yaradılış 22:1-19). Sonra Allah İbrahimə vəd etdi ki, İshaqın nəsli dünyaya nicat və xoşbəxtlik gətirəcəkdir. Bu vəd İsa Məsihdə yerinə yetirildi. Bu haqda, nicat və qurtuluş bəhsində söhbət açacağıq.

1- Çoxsaylı xristian qrupları inanırlar ki, Məsihdən sonra Yəhya, Peter, Pavel kimi həvarilər gəldilər. Onlar da, Allahın kəlamını insanlara deyir və onları İsa Məsihə itaət etməyə öyrədirdilər. Onlar da Allahın peyğəmbərləri olmuşlar. Geniş mənada isə Allahın Kəlamını yayan başqa hər kəs peyğəmbər adlandırıla bilər.[1]
2- Bəzi qrupların fikrincə, İlyas və Vəftizçi Yəhya kimi bəzi peyğəmbərlər kitab yazmamışlar. Musa, Davud, Yeşaya, Yəhya, Pavel kimi peyğəmbərlər isə gələcək nəsillər üçün Allahın Sözlərini yazmışlar.[2]
3- Allah peyğəmbərləri 2000 il ərzində göndərmişdir. Peyğəmbərlər əsasən İsrail xalqından seçilmişlər. Allah onu xüsusi xalq olaraq seçmişdir ki, həqiqətini dünyanın bütün xalqlarına bu xalq vasitəsilə bildirsin.[3]
4- Peyğəmbərlər cəmiyyətin bütün təbəqələrinə mənsub olduqlarından onların bəziləri varlı, bəziləri isə yoxsul olmuşlar. Onların arasında alim, savadsız, qoca, cavan və s. olmuşdur.
5- Allahın Sözləri peyğəmbərlərə müxtəlif üsullarla gəlib çatmışdı. Bəziləri Allahın səsini eşitmiş, bəziləri mələklərdən xəbər tutmuş, bəziləri xəyallar və röyalar görmüş, bəzilərinə isə bunu ağıl və ürəkləri ilə Ruhül-qüds tərəfindən demişdir. Onlar da insanlara deyirdilər: "Rəbb belə buyurur."
6- Bəzi xristian qrupları etiqad bəsləyir ki, bir sıra peyğəmbərlərə möcüzə yaratmaq gücü verilmişdir. Bu da onların sözlərinin həqiqiliyini sübut edir. Bunlar Musa, Elişa, Peter kimi peyğəmbərlərdir. Vəftizçi Yəhya kimi peyğəmbərlər isə heç bir möcüzə göstərməmişlər.

---

1. "İman Yolu", Yusif Miller, səh 46
2. "İman Yolu", Yusif Miller, səh 47
3. "İman Yolu", Yusif Miller, səh 48

Amma unutmamalıyıq ki, xristianlar "peyğəmbərlik" dedikdə, özlərinə xas məna və məfhumu nəzərdə almışlar. Buna görə də, yəhudilərlə bəzi əsaslı fərqlərə malikdirlər. Ümumiyyətlə, xristianların peyğəmbərlik haqqındakı fikirləri aşağıdakılardan ibarətdir:

1- Məsihilərin etiqadına əsasən, Allah kəlamını insanlara demək və onları doğru yola yönəltmək üçün peyğəmbərlər göndərmişdir. Amma bunun səbəbini yəhudilərdən tam fərqli izah edirlər. Onların əqidəsinə əssasən, insanlar "günah" səbəbi ilə Allahın səsini eşitmək istəməmiş, demək olar ki, "mənəvi karlıq"larına görə bunu bacarmamışlar. Peyğəmbərlərin göndərilmə zərurəti məhz buna görə yaranmışdır. Gələn bəhslərimizdə "günah" və "mənəvi karlıq" haqqında ətraflı məlumat veriləcəkdir.

2- Xristianlıqda "peyğəmbərlik" məfhumu geniş mənada qəbul edilir. Buna görə də, peyğəmbərlər fərqli xüsusiyyətlərə malik olan şəxslər deyildir. Xristianlığa görə, Allah bəzi insanlarla danışmış və onlardan kəlamlarını başqa insanlara çatdırmasını tələb etmişdir. Beləliklə, onlar Allahın peyğəmbərləri olmuşlar. Bunların arasında əvvəllər olduqca çirkin və pis işlərlə məşğul olmuş insanlar, hətta günahsız insanları qətlə yetirən şəxslər də yer alır. Bəzən də peyğəmbərlər bu günahlara peyğəmbərlik dövründə də əl atır, amma tövbə edirlər. Tövbə etmiş kişi və qadın peyğəmbərlər iman etdikləri üçün qurtulduqlarına görə Allah tərəfindən bağışlamışdır. Bir sözlə, peyğəmbərlər heç də günahsız olmamışlar.

3- Çoxsaylı məsihi qruplarının fikrincə, qadınlar da peyğəmbər ola bilər. Buna nümunə olaraq, bir çox qrupların Musanın bacısı Məryəmi peyğəmbər saydıqlarını qeyd etmək mümkündür.[1]

4- Bir çox xristianların əqidəsinə əsasən, Allahın dostu və iman gətirənlərin atası sayılan İbrahimi Allah bir çox xalqların atası seçmişdir. Bütün peyğəmbərlər İbrahimin və onun oğlu İshaqın nəslindəndir.[2]

---

1. "İman Yolu", Yusif Miller, səh. 44
2. "İman Yolu", Yusif Miller, səh 45

Yuxu görmək bir nemətdir ki, ondan məhrum olmaq, Allah tərəfindən cəzalandırmaq kimi təqdim edilir. Qədim əhddə yalançı peyğəmbərlər yuxu görməkdən məhrum edilməklə təhdid edilir.[1] "Buna görə sizə görüntüsüz gecə gələcək, Qaranlıqda falçılıq edə bilməyəcəksiniz. Həmçinin, Əhdi-ətiqdə Misirin Fironunun yuxusu və Yusif peyğəmbərin yuxu yozma əhvalatı da nəql edilir."[2]

Həmçinin, Əhdi-ətiqdə padşahlar pis əməllərinə görə Allah tərəfindən yuxuda ikən danlanır. Buna nümunə olaraq, Əhdi-ətiqdə Allahın Avimalekin yuxusuna gələrək, İbrahimin həyat yoldaşını mənimsədiyi üçün onu təhdid etməsini qeyd edə bilərik.[3]

Vəhyin və peyğəmbərliyin sonu

Yəhudi alimlərinin fikrincə, Həzrət Musa (ə) gətirdiyi vəhylərdən əlavə, bütün peyğəmbərlərin söylədiklərini də bəyan etmişdir. Bununla da, insanlara kamil və hərtərəfli bir din bəxş etmişdir. Buna görə də, dörd il miladdan öncə hüdudlarında, ilahi vəhy və Ruhul-qüdsün enişi İsrail övladlarından kəsildi. Amma Məsih (Maşih) gəldikdən sonra, yenidən bərpa ediləcəkdir. Bununla belə, sonuncu yəhudi peyğəmbərin ölümündən sonra da, bəzən ilahi-səmavi səslər Allahın fərmanlarını xalqa çatdırır.[4] Həzrət Musadan (ə) sonra İsrail övladları arasında mövcud olan 48 kişi peyğəmbər və 7 qadın peyğəmbər Tövrata heç bir şey artırmayıb və bu 55 peyğəmbər sadəcə olaraq Tövratı təbliğ etməklə məşğul olmuşlar.[5]

Xristianlıqda peyğəmbərlik

Biz xristianlığın peyğəmbərlər haqqındakı fikirlərini Bibliyadan öyrənirik. Orada xristianların etiqadına əsasən, Allah tərəfindən seçilmiş və Onun müjdəçiləri olan adamların tərcümeyi-halları, yazıları və sözləri mövcuddur. Peyğəmbərlərin dəqiq sayı məlum deyildir. Bibliyada adı çəkilən bir sıra peyğəmbərlər bunlardır: Həzrət İbrahim (ə), Həzrət Musa (ə), Musanın qardaşı Harun, Musanın bacısı Məryəm, Natan, Şəmuel, Davud, İlyas, İshaq, Elişa, Yeşaya, Yeremya, Yəhya, Yoel, Daniel və İsa Məsihin gəlişindən əvvəl gəlmiş Vəftizçi Yəhya...

---

1. Mikeya, 3:6
2. Varlıq, 41:1-39
3. Yaradılış 20:3-4
4. Təlmud, Tusiftasuta, 13:3
5. Əmir Firuddin Qorqani, "Təlmuddan seçmələr", səh. 141

2- Allahın peyğəmbərə toxunması ilə vəhyini çatdırması

Əhdi-ətiqə görə, Allah-təala əlini peyğəmbərinin ağzına qoymaqla kəlamını onun dililə cari edir. "Rəbb əlini uzadıb ağzıma toxundu və mənə dedi: «Bax sözlərimi sənin dilinə qoydum. Bu gün əni millətlər və ölkələr üzərinə təyin etdim."[1]

A) Pərdə arxasından (görünməyərək) alınan vəhy

Bu vəhydən məqsəd, Allahın peyğəmbərinə görünməyərək, bir əşyada səs yaradaraq danışmasıdır. "Rəbb sizinlə bu alovun içərisindən danışdı. Siz Onun danışıq səsini eşitdiniz, lakin bir surət görmədiniz. Yalnız bir səs var idi."[2]

B) Mələk vasitəsilə vəhy almaq

Başqa səmavi kitablar kimi Əhdi-ətiqdə də, mələk vasitəsilə vəhy almaq haqqında söhbət açılıb. Həmin kitabda camaatın arasında olanda Asəf nəslindən olan Yaxazielinona mələk vasitəsilə Allahın onlara hücum gətirən böyük qoşundan qorxmamağı və ruhdan düşməməyi əmr etdiyini söyləyir.[3]

C) Yuxuda vəhy

Əhdi-ətiqdə peyğəmbərlərin yuxuda vəhy alması haqda çoxsaylı məlumatlar verilmişdir. Belə ki, Allah Harunla Məryəmi çağıraraq deyir: «İndi sözlərimi dinləyin Əgər aranızda bir peyğəmbər varsa, Mən Rəbb görüntüdə ona Özümü bildirərəm, yuxuda onunla danışaram."[4]

Yəhudilikdə vəhyin yuxu ilə rabitəsi

Bütün ilahi dinlərdə yuxuya diqqət edilir. Lakin yəhudi dinində yuxu görmək xüsusi əhəmiyyət daşıyır. Yuxarıda qeyd etdiyimiz kimi bəzən peyğəmbərlik məqamı yuxuda verilir. Təlmuda görə, ümumiyyətlə yuxuya peyğəmbərlik məqamından pay düşür.[5]

Yaxud, "Rəbbin Ruhu mənim vasitəmlə söylədi, Onun sözü dilimin ucundadır"[6] kimi cümlələr də elə bu mənaya işarədir.

---

1. Yeremya, 1:9-10
2. Qanunun təkrarı, 4 :12
3. Salnamələr (2), 20:14-15
4. Saylar, 12:5-6
5. Təlmud, 291; Bərəxud, 57
6. Şamuel (2), 23:2

Başqa bir bölümdə Allahın Yeremyanın sözlərinə qulaq asmağın və onunla vəhy yolu ilə bağladığı əhdə sadiq qalmağın zəruriliyinə təkid edir. Onun Allahın sözlərini söylədiyini deyir.[1] Yəni Yeremya birbaşa Allahın kəlamını eynilə xalqa çatdırır.

Əhdi-ətiqdə Allah Həzrət Musaya əmr edir ki, ilahi kəlamını (vəhyi) yazsın. Həmin vəhylə də, Allah Musa və bütün İsraillə əhd kəsir.[2] Əlbəttə, bəzən Allahın söylədiyi vəhy, hazır yazı şəklində də peyğəmbərlərə təqdim edilib: "Rəbb sizinlə bu alovun içərisindən danışdı. Siz Onun danışıq səsini eşitdiniz, lakin bir surət görmədiniz. Yalnız bir səs var idi. O sizə əhdini, yəni əməl etmənizi buyurduğu on əmri elan etdi. Bunları iki daş lövhə üzərinə yazdı."[3]

Əhdi-ətiqdə vəhyin alınma növləri

Əhdi-ətiq peyğəmbərlərin vəhyi bir neçə formada aldıqlarını söyləyir:

A) *Vasitə olmadan, birbaşa Allahdan vəhy almaq.* Tövrata görə Allah başqa peyğəmbərlərdən fərqli olaraq yalnız Musa ilə onun gözünə görünərək birbaşa danışır. "Qulum Musa isə elə deyil, O bütün evimdə sadiqdir. Mən onunla müəmmalarla deyil, Üzbəüz açıq danışaram və O, Rəbbin surətini görür."[4]

Əhdi-ətiqdə birbaşa Allahdan vəhy qəbul etmək də iki şəkildə qeyd olunur:

1- Xəbər vermək

Əhdi-ətiqdə Allahın Şamueli onun gözünə görünmədən çağıraraq, ona gələcəkdən xəbərlər verməsi də mövcuddur: "Rəbb gəlib orada durdu və əvvəlki kimi «Şamuel! Şamuel!» deyə çağırdı. Şamuel dedi: «Danış, ya Rəbb, qulun Səni eşidir». Rəbb dedi: «Bax İsraildə elə bir iş görəcəyəm ki, eşidənin qulaqları cingildəyəcək."[5]

---

1. Yeremya 11:2-3
2. Çıxış, 34:27
3. Qanunun təkrarı 4:13
4. Saylar 12:6
5. Şamuel (1), 3:10-11

Əhdi-ətiqə görə, bəzən ana bətnindəki uşağa peyğəmbərlik əta edilir. "Mənə Rəbbin bu sözü nazil oldu: Mən sənə ananın bətnində Surət verməzdən əvvəl səni tanıdım, Doğulmazdan əvvəl səni təqdis edib Millətlərə peyğəmbər etdim."[1]

Əhti-ətiqdə vəhydən söhbət açıldıqda həmişə peyğəmbərlərə verilən vəhylər nəzərdə tutulmur. Bələm Bauraya (Bilam) vəhyin və Allahın ruhunun nazil olmasının yazılması da buna sübutdur. "Bilam gözlərini qaldırdı və İsraili qəbilələrinə görə yerləşmiş görəndə onun üzərinə Allahın Ruhu endi. O, gələcəkdən xəbər verib dedi: Budur, Beor oğlu Bilamın kəlamı, Uzaq görən adamın kəlamı, Allahın sözlərini eşidən, Külli-İxtiyarın görüntüsünü görən, Gözləri açıq, yerə sərilən adamın kəlamı."[2]

Müqəddəs Kitabın İnseklopediyasında isə bəzən "vəhy" ilham mənasına işlədilir.[3]

Əhdi-ətiqdə vəhyin təhlili

Əhdi-ətiqdə peyğəmbərlərə verilən ilahi vəhy "sözlə bəyan"dan ibarətdir.

- "Allah dedi": Mən enərək orada səninlə danışacağam." [4]
- "Allahın kəlamı nazil oldu": "Rəbb Musanın baxmağa gəldiyini görəndə Allah kolun ortasından onu çağırıb dedi: "Musa, Musa!" O da "mən buradayam"- dedi."[5]

Həmçinin, Əhdi-ətiqdə nəbinin Allahla birbaşa danışıqları da qeyd olunub.[6]

Ümumiyyətlə, Əhdi-ətiqdə "nəbi" (peyğəmbər) kəlməsindən məqsəd, "Allahın vəhyini söyləyən ağız" deməkdir. Bu kitabda Allah Bəni-İsrailə sonda onlar üçün öz qardaşı övladlarından Musaya oxşar peyğəmbər göndərəcəyini buyurur. Allah həmin peyğəmbərin ağzına-dodaqlarına öz sözlərini qoyacağını, Allah hər nə söyləsə, hər nə buyursa, peyğəmbərin də, onu deyəcəyinə təkid edir.[7]

---

1. Yermiya, 1:4-5
2. Saylar, 24:2 -5
3. Ceyms Hakes, Müqəddəs Kitabın İnseklopediyası, səh. 905
4. Saylar, 11:17
5. Çıxış, 3:4-5
6. Şamuel (1), 2:23
7. Təsniyə, 18-ci fəs. 17-22-ci cüm

ƏHDİ-ƏTİQDƏ VƏHY

Yəhudilərin əksəriyyəti, ümumiyyətlə, təkcə Tövratı deyil, Əhdi-ətiqi bütünlüklə vəhy məhsulu və Allahın kəlamı kimi təqdim edir. "Bu xəbərdarlıq İsrail barədə nazil olan Rəbbin sözüdür."[1]

Əhdi-ətiqdə ilham və vəhyin nazil olması əksər hallarda Allahın ruhunun insan bədəninə nazil olması və oturması" kimi qeyd edilir. "Rəbbin Ruhu üzərimə endi və mənə dedi: «Söylə ki, Rəbb belə deyir:…" [2] "Ordular Rəbbinin Öz Ruhu ilə əvvəlki peyğəmbərlər vasitəsilə göndərdiyi qanunu və nəsihətləri eşitməmək üçün ürəklərini almaz kimi sərtləşdirdilər. Buna görə də Ordular Rəbbi onlara çox qəzəbləndi." [3]
Allahın ruhu da hər kimin üzərinə nazil olarsa, o, dəyişər və nəbi (peyğəmbər) olar. Belə ki, Şaul Davudu gətirmək üçün oraya adamlar göndərdiyi zaman, onlar Şamuelin başçılığı altında peyğəmbərlər dəstəsinin peyğəmbərlik etdiyini gördülər. Onda bu adamların da üstünə Allahın Ruhu enir və onlar da peyğəmbərlik etməyə başlayırlar. Bunu Şaula xəbər verdikləri vaxt, o başqa adamlar göndərir və onlar da peyğəmbərlik edirlər. *Şaul üçüncü dəfə yenə adamlar göndərir, onlar da peyğəmbərlik edirlər*. Bütün bunların hamısı, Allahın ruhunun onların üzərinə enməsilə baş verir. [4]

Əhdi-ətiqə görə, bəzən Allahın ruhu (vəhy və peyğəmbərlik) bir şəxsdən alınaraq, başqasına əta edilir. Bu kitabda nəql edilir ki, Kenaana, oğlu Sidqiya yaxınlaşdığı zaman, Mikeyanın yanağına vurub Allahın Ruhunun (vəhyinin) peyğəmbərlik etməsi üçün ona keçdiyini söyləyir.[5]

Bəzən ilahi vəhy peyğəmbərlik üçün hazırlaşdırmaq qəsdilə yeniyetməyə də verilir. Yeremya peyğəmbərə vəhy nazil olduğu zaman, o, Allah cavan olduğunu, danışıq qabiliyyətinə malik olmadığını deyir. Cavabında isə, ilahi yardımı ilə peyğəmbərlik vəzifəsinə başlamağına əmr edilir.[6]

---

1. Zəkəriyya, 12:1; 9:1
2. Hezegel, 11:5
3. Zəkəriyya, 7:12 Nehemya, 9:206; Mikeya, 3:8; Yoel, 2:28
4. Şamuel, 19:20-24
5. Padşahlar (1) 22:24
6. Yermiya, 1:6-7

Bundan xəbər tutan Davud onun əri Oriyanı[1] bilərəkdən qaynar döyüş bölgəsinə göndərərək ona tələ qurdurur və öldürtdürür. Sonra isə onun arvadı ilə rahat həyat sürməyə başlayır. Allah bu iyrənc əmələ görə Davuda qəzəblənir. Onu bəlaya düçar edir Səhvini anlayan Davud tövbə edir. Allah onu bağışlayır...

Əyyub peyğəmbər (ə)

Varlıq, 3-cü fəsildə Allah tərəfindən xəstəliyə düçar olmuş Əyyubun imtahandan və ilahi sınaqdan üzü ağ çıxmadığı, dözümsüzlük edərək Allaha qarşı çıxması və şikayətlənməsi qeyd olunur. (Bir halda ki, başqa cümlələrdə onun dözümlü və səbirli olduğu üçün təriflənməsinin şahidi oluruq.)

Süleyman peyğəmbər (ə)

Bibliyaya əsasən, Davud peyğəmbərdən (ə) sonra onun Varsiviyadan olan oğlu Süleyman (ə) padşah olur. O, əzab-əziyyətin, çətinliyin nə olduğunu bilmir. Belə ki, bu dövrdə kef-damaq, naz-nemət içərisində yaşayan bəni-İsrail tayfası, ən gözəl qəsrlər tikir, hətta behiştdən də kömək alırlar. Amma Süleyman peyğəmbər bu nemətlərə naşükürlük edərək Allaha itaətsizlik edib, onun qadağan etdiyi dul qadınlarla evlənir. O, Moavlılar, Ammonlular, Edomlular, Sidonlular və Xetlilərdən çoxlu yadelli qadın seçir.

Bu azmış kimi, müxtəlif bütlərə sitayiş edən dul arvadlar, Süleymanın qəlbini ələ alaraq, onu bütpərəst edirlər. Nəticədə, Süleyman Sidonluların ilahəsi Aştoretə və Ammonluların iyrənc bütü Milkoma xidmət edir.

Süleyman Rəbbin gözündə pis olan işlər edir və atası Davuddan fərqli olaraq Rəbbə tamamilə xidmət etmir. Süleyman Yerusəlimin şərqindəki dağda Moavın iyrənc bütü Kemoş üçün və Ammon övladlarının iyrənc bütü Molek üçün səcdəgah düzəldir. O öz allahlarına buxur yandıran və qurbanlar gətirən bütün yadelli arvadları üçün belə edir. Allah-təala guya Süleymanın gözünə iki dəfə görünərək, bütpərəstlikdən əl çəkməyi əmr edir. Ancaq Allahın əmrinə məhəl qoymayan Süleyman bütlərə ibadət etməklə kifayətlənməyib qurbangah da tikdirir. Buna görə də, Allah qəzəblənərək onun ölkəsində iğtişaş salır. Süleymanı isə cinlərin başçısı tərəfindən uzaq bir guşəyə atır. Cin Süleymanın cildinə girərək ölkəni idarə etməyə başlayır. Süleyman (ə) tövbə edir Allah onu atası Davud peyğəmbərin (ə) hörmətinə əfv edir.[2]

---

1. Bibliyanın yazdığına görə, Oriya Davudun ən cəsur, sədaqətli, inamlı əsgəri sayılırdı.
2. Padşahlar (1), 11-ci fəs, 1-40-cı cüm.

Bir gün onun böyük qızı bacısına dedi: «Bizim atamız yaşlıdır və bizim başqa qadınlar kimi kişimiz yoxdur. Gəl atamıza şərab içirək və onunla cinsi əlaqədə olaq ki, nəsli kəsilməsin.» Həmin gecə Lut şərab içərək böyük qızı ilə əlaqə olur. Lut bu əhvalatdan xəbərsiz qalır... İkinci gecə kiçik qız da bu işi təkrar etdir... Beləliklə, Lutun nəsli yox olmayıb, davam tapır. Maraqlıdır ki, onun öz qızlarından iki oğlu oldu və onlar da peyğəmbər idilər və onların nəslindən çoxlu peyğəmbərlər gəldi.

İbrahim peyğəmbər (ə)

Bibliyaya görə, guya İbrahim peyğəmbər (ə) öz canının qorxusundan və həmçinin tamahkarlığı ucbatından arvadı Saranı bacısı kimi təqdim edərək, onu Firona ərə verir. Əvəzində isə, çoxlu mal-dövlət sahibi olur. Amma zalım, qəddar və pozğun bir padşah olan Firon, Saranın İbrahimin (ə) arvadı olduğunu bildikdə onu İbrahimə (ə) qaytarır və bu işi tutduğuna peşman olur. (Varlıq, 12-ci fəsil, 11-20-ci cümlələr)

Yaqub peyğəmbər (ə)

Varlıq, 14-cü fəsil, 37-50-ci cümlələrə əsasən, Yaqub (ə) oğlu Yusifin ölüm xəbərini eşidən kimi, paltarlarını cırıb fəryad edərək, günlərini vay-şivənlə keçirib ağlayırdı. Onu oğlu, qızı və hətta bütün tayfası ovutmağa çalışır. Lakin o nəinki ovunmaq bilmir, «belə ağlaya-ağlaya qəbirə gedəcəyini söyləyir.» Peyğəmbərlik vəzifəsini buraxaraq, insanlardan uzaqlaşıb vay-şivənlə yaşayır...

Həmçinin Yaqub, aldatma və hiyləgərliklə qardaşı Evasın haqqını tapdalayaraq onun üçün nəzərdə tutulmuş «xeyir-duanı» atasından oğurlayır. Və bu yolla peyğəmbərliyə yetişir (Varlıq, 30-cu fəsil, 25-43-cü cümlələr və 27-ci fəsil, 1-46-cı cümlələr)

Davud peyğəmbər (ə)

Bibliya Davudu (ə) «zülmkar», «qatil» adlandırır. Şamuel 2-kitab, 2-ci fəsil, 2-28-ci cümlələrə görə, bir gün Davud öz otağında namaz qılarkən bir göyərçin görür. Göyərçinə vurulan Davud, ibadətini buraxaraq onun ardınca qaçır və onunla birgə evin damına çıxır. Elə oradaca gözü əsgərlərdən birinin evində çimən Varsiva adlı arvadına düşür. Bir könüldən min könülə ona vurulan Davud guya onu zorlayaraq qeyri-qanuni cinsi əlaqədə olur. Zaman keçir, Varsiviya Davuddan hamilə olur.

Tövratda tapşırılır ki, əgər aranızdan bir peyğəmbər yaxud bir röya görən çıxıb sizə bir əlamət ya da möcüzə olacağını söyləyərsə, sonra tanımadığınız yad allahların ardınca gedək və onlara sitayiş edək- deyərsə, bəhs etdiyi əlamət və ya möcüzə həyata keçsə də, belə peyğəmbərin yaxud röya görənin sözlərinə qulaq asmayın. Tövrata görə, bu, bir ilahi sınaq və imtahandır. Allahı görmək istəyir ki, insanlar Allahı bütün qəlbləri, bütün varlığı ilə sevirmi?[1]

Amma eyni halda qeyd olunur ki, yalançı peyğəmbərləri tanımanın bir yolu da, onların möcüzələrinin və qeybi xəbərlərinin boşa çıxmasıdır. "Əgər bir peyğəmbər Rəbbin adından danışanda dediyi söz həyata keçməzsə yaxud düz çıxmazsa, bilin ki, onu Rəbb söyləməmişdir. O peyğəmbərin dediklərinin səlahiyyəti yoxdur. Ondan qorxmayın."[2]

Həmçinin, Əhdi-ətiq iddia edir ki, Allah-təala yalançı peyğəmbərlərin möcüzəsini boşa çıxardır və onları ifşa edir. "Yalançı peyğəmbərlərin möcüzələrini boşa çıxaran, Falçıları ifşa edən Allah."[3]

2- Əhdi-ətiqin təsvir etdiyi peyğəmbərlər məsum deyildir.

Ümumiyyətlə, Əhdi-ətiq müqəddəs peyğəmbərlərə çox ziddiyyətli münasibət bəsləyir. Sanki müntəzəm olaraq onları bir növ məsuliyyətsiz, dargöz, kobud, pisliyə və pozğunluğa meylli insanlar kimi tanıtmaq istəyir. Peyğəmbərlik heysiyyətinə və şərəfinə layiq olmayan, ən pis işləri, böyük günahları onlara nisbət verir. Qəribədir ki, eyni halda bu peyğəmbərləri Allah elçisi, müqəddəs insan, Allahın dostu sayır. Belə məqamlardan bəzilərini aşağıda qeyd etməyi lazım bilirik:

Lut peyğəmbər (ə)

Bibliya Lut peyğəmbərin öz qızları ilə cinsi əlaqədə olduğunu və onun nəslinin beləcə davam taparaq yaşadığını iddia edir. Varlıq, 19 fəsil, 30-38-ci cümlələrdə söylənilir: «Lut öz şəhərindən çıxdıqdan sonra, Allah onun qövmünə, o şəhərin sakinlərinə bəla göndərdi. Lut şəhərdən kənarda öz iki qızı ilə mağarada yaşamağa başladı.

1. Qanunun təkrarı, 13:1-5
2. Qanunun təkrarı, 18:22
3. Yeşaya, 44:25

İsrailin Allahı olan Ordular Rəbbi belə deyir: “Aranızdakı peyğəmbərləriniz və falçılarınız sizi aldatmasın, gördüyünüz yuxulara əhəmiyyət verməyin. Çünki onlar Mənim adımla sizə yalandan peyğəmbərlik edir. Onları Mən göndərmədim” Rəbb belə bəyan edir." [1]

Bəs həqiqi peyğəmbərləri yalançı kahin-peyğəmbərlərdən fərqləndirən şərtlər nədir?

Peyğəmbərliyin şərtləri

Əhdi-ətiqə görə, Allah-təala istədiyinə qeyd-şərtsiz peyğəmbərlik məqamı bəxş edir.[2] Yəhudilərin təsdiq və etibarını qazanmış Təlmud kitabında isə, peyğəmbərliyin Allahın istədiyi bəndəsinə bəxş etdiyi hədiyyə olmasından əlavə, bu ali məqama sahib olmaq üçün bir sıra xüsusiyyətlərə malik olmağın zəruriliyinə diqqət çəkir. Vəhyə sahib olan şəxs, bacarıqlı, fürsəti dəyərləndirmək qabiliyyətinə sahib, pak, pərhizkar, saleh əməlli, təvazökar, dözümlü və imanlı olmalıdır. Əxlaqi xüsusiyyətlərdən başqa, cəsur, ağıllı, alim, varlı-sərvətli və uzun boylu olması da lazımdır. Əlbəttə, qeyd edilir ki, əxlaqi azğınlıqlar, vəhy və peyğəmbərliyin geri alınmasına səbəb olur. Məsələn; peyğəmbər əsəbləşsə, təkəbbürlü olsa, peyğəmbərlik məqamı ondan geri alınır.[3]

Yəhudi filosofu İbn Məymun təkidlə söyləyir ki, peyğəmbərlik məqamı, buna hazır olmayan şəxsə verilmir.[4]

Burada bir neçə məsələyə diqqət etmək lazımdır:

1- Həqiqi peyğəmbərləri tanımanın yeganə yolu

Əhdi-ətiqin təsvir etdiyi həqiqi peyğəmbərləri demək olar ki, onların möcüzələri ilə tanımaq mümkün deyil. Həqiqi peyğəmbərləri yalançı kahin-peyğəmbərlərdən fərqləndirən yeganə xüsusiyyət isə onların bir olan Allaha (Yəhvəyə) sarı dəvət etməsidir.

Axav bütün İsrail övladlarını və peyğəmbərləri Karmel dağına çağandan sonra, İlyas Baal "peyğəmbərlərinin" (kahinlərinin) hamısını Qişon vadisində qətlə yetirir. Onlardan bir nəfər də qaçıb qurtara bilmir.[1]

---

1. Yeremya, 29:8-9
2. Qanunun Təkrarı 18:18
3. Əmir Firuddin Qorqani, "Təlmuddan seçmələr", səh. 138-139; Təlmud, Mişnasuta, 9:15
4. Dr. İsrail, "Musa ibn Məymun və əhvalihi", səh. 92-94

Yalançı nəbilər haqqında isə yenə Əhdi-ətiqdə oxuyuruq: "Rəbb mənə dedi: Peyğəmbərlər Mənim adımla yalançı peyğəmbərlik edir. Onları Mən göndərməmişəm, onlara əmr edib söz deməmişəm. Sizə peyğəmbərlik etdikləri şeylər yalan bir görüntü, falçılıq, boş bir şey, öz ürəklərinin uydurmasıdır."[2]

Əlbəttə, diqqət etmək lazımdır ki, Əhdi-ətiqdə yalançı kahinlər peyğəmbər adlandığı kimi, həqiqi peyğəmbərlər də, qeybdən xəbər verdikləri üçün kahin-görücü adlandırılmışdır. Bunun üçün də, Müqəddəs kitabı oxuduğumuz zaman bu qarışıqlığı nəzərdə almalıyıq. "Əvvəllər İsraildə Allahın iradəsini öyrənmək üçün gedəndə adamlar belə deyərdilər: «Gəl görücünün yanına gedək». O vaxt peyğəmbərləri görücü adlandırırdılar." [3]

Yalançı peyğəmbərlər və kahinlər müxtəlif zikrlər oxuyub, çalıb oynayıb özlərindən gedir və qəşş edir, sonra isə gələcəkdən xəbər verirdilər. Maraqlıdır ki, bunlar Əhdi-ətiqdə sərt tənqid edilir. Amma elə həmin kitabda yazılanlara görə, bəzi peyğəmbərlər də, vəhy aldıqları zaman çalıb oynayır və zikrlər söyləyib özlərindən gedirdilər. Şaul Filişt keşik dəstəsinin olduğu yerə Giveat-Elohimə çatdığı zaman, şəhərə daxil olduqda, səcdəgahdan enən bir peyğəmbər dəstəsinə rast gəlir. Onların qarşılarında çəng, dəf, ney, lira çalınır və onlar peyğəmbərlik edir. Onda Rəbbin Ruhu Şaulun üzərinə qüvvə ilə enir və o da, onlarla birgə peyğəmbərlik edir. Dönüb tamam başqa bir adam, yəni; peyğəmbər olur.[4]

Əhdi-ətiqdə Allah daim yalançı peyğəmbərlərdən uzaq durmağı və onlara aldanmamağı tapşırır.

---

1. Padşahlar (1), 18:18-20 və 40
2. Yeremya 14:14
3. Şamuel (1) 9:9
4. Şamuel, 10:5-11; 19:20-24

İBRAHİMİ DİNLƏRDƏ PEYĞƏMBƏRLİK VƏ VƏHY

Müəllif: Dr. Əfzələddin Rahimov (Azərbaycan)[1]

Bu məqalədə, İbrahimi dinlərdə; yəni yəhudilik, məsihilik və islamda Pryğəmbərlik haqda olan fikirlər sizlər üçün açıqlanacaq və sonda müqayisə olacaq:

YƏHUDİLİKDƏ PEYĞƏMBƏRLİK

Yəhudi dininə müraciət etdikdə, başqa dinlərlə fərqli bəzi cəhətlərin şahidi oluruq. Bu dində, Allah-təala öz xüsusi qövmünə, İsrail övladlarına nəzarət edir, onu himayə altına alır, bu tayfanı doğruluğa dəvət etmək, xilas etmək və yaxud cəzalandırmaq üçün natiqlərini və peyğəmbərlərini göndərir. Bu, yəhudi dinində peyğəmbərlərin göndərrilməsinin fəlsəfəsidir.

Qeyd etdiyimiz natiqlər, peyğəmbərlər və nəbilərin bütün sözlədikləri Allahın (Yəhvənin) sözüdür. Onların əmrləri və fərmanları Allahın əmr və fərmanı sayılır. Buna görə də, Əhdi-ətiqdə nəbilərin tarixi və sözləri və onlar haqqında hər nə varsa, deməli bir mənalı olaraq Allahın bəndələrinə söylədiyi şəhri-haldır.

Əhdi-ətiqdə "nəbi" kəlməsi haqda

Əhdi-ətiqdə "nəbi" kəlməsi müxtəlif məqamlarda fərqli mənalarda işlədilir. Əhdi-ətiqin "nəbi" adlandırdığı bəzi şəxslər sadəcə kahinlərdir. Əlbəttə, onların arasında müşrik kahinlər, yalançı nəbilər, təbliğatçı nəbilər və Yəhvənin həqiqi nəbiləri də mövcuddur.

Belə ki, Əhdi-ətiq İsrailin padşahı İzabelin 450 müşrik peyğəmbər-kahini olduğunu söyləyir. "İsrail padşahı dörd yüzə qədər peyğəmbəri topladı və onlara dedi: "Vuruşmaq üçün Ramot-Gileada gedim ya getməyim?"2

İlyas peyğəmbər bu 450 müşrik peyğəmbər-kahini birdəfəlik öldürtdü. O üzünü padşaha tutaraq deyir ki, İsraili mən yox, sən və atanın evi dərdə saldınız. Siz Rəbbin əmrlərindən dönüb Baal bütlərinə xidmət etdiniz. İndi bütün İsraililləri, İzevelin süfrəsində yemək yeyən dörd yüz əlli Baal peyğəmbərini və dörd yüz Aşera peyğəmbərini Karmel dağına, yanıma çağır.

---

1. elmi-işçi, Əl-Mustafa BeynəlxalqVirtual Universitet, Qum, İran, rahimli80@mail.ru

2. Padşahlar (1), 22:6

Baş radaktorun ön sözü

Tədqiqat, elm sahəsində həyat şərbəti rolunu oynayır. Onun inkişafı elmin sərhədlərinin genişlənməsi və çiçəklənməsi deməkdir. Tədqiqat və araşdırma sahəsinə diqqətsizlik etmək, elmi inkişafın zəifləməsi və sonda tamamilə məhvinə gətirib çıxarır. Bu da, cəhlin yaranmasına şərait yaradır. Belə ki, müasir dünyada sağlam tədqiqatın olmamasının məhsulu olan “modern cəhalətin” şahidi oluruq.

Elmi sahələrin günbəgün inkişafı, daha çox elmi sahələrə daxil olmağın zərurətini çatdırır. Bu gün, islam elmlərinin müxtəlif sahələri beynəlxalq aurada araşdırılmalı və düzgün təqdim edilməlidir.

“**PURE LİFE**” jurnalı əl-Mustafa Virtual Universitetinin tələbələrinə öz elmi-tədqiqat əsərlərini buraya təqdim etmək üçün şərait yaradaraq, tələbə əsərlərinin elmi səthini inkişaf etdirməyə və islami-humanitar sahələrdə fəaliyyət göstərən araşdırmaçıların əlaqələrinin möhkəmlənməsinə xidmət edir.

“**PURE LİFE**” jurnalı hər fəsldə, bir neçə dildə, elektron versiyada elmi məqalələrlə nəşr edilir. Bu nömrəmizdə, xüsusi buraxılışımız: “Quran və Müqəddəs kitab” mözusundadır. Jurnalda Azərbaycan və fars dillərində altı üstün elmi məqalə mövcuddur.

“**PURE LİFE**” jurnalı Əl-Mustafa nəşriyyat şurasının, həmçinin, İran İslam Respublikası İslam Mədəniyyəti və İncəsənəti Nazirliyinin fərmanına əsasən, bu jurnal, əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universitetinin ilk elmi-tədqiqat gurnalı olaraq, dəyərli alimlərin və tələbələrin elmi əsərlərini qəbul edir.

Müdirin ön sözü

“**PURE LİFE**” jurnalı bəşərin həmişəyaşar mənəvi həyatına açılan bir qapıdır. Əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universiteti yer üzündə ilahi maarifi yaymağı öz ülvi vəzifəsi sayır. Allah-təalanın lütfü ilə sahib olduğu elmi dəyərlər ilə yeni bir mənəvi həyatın təməlini qoymağa çalışır. Dünya və axirət səadətini təmin etmək yolunda addımlayır.

“**PURE LİFE**” jurnalı universitetin tələbələri üçün də, elmi-mədəni fəaliyyətlərini virtual fəzada daha da inkişaf etdirmək və elmi dillə ilahi maarifi bəşərin həyatının müxtəlif sahələrində nəşr etmək yolunda gözəl bir fürsətdir. Ümidvarıq ki, elm nurunun axtarışında olan hər bir şəxsin əməyilə, bu elm və mərifət pəncərəsi daha da faydalı olsun.

Mündəricat

(Fars bölümü)

Təsisçi sözü 7

Baş redaktor sözü 8

Zati tövhid haqda Quran və Müqəddəs kitabda araşdırma 11
Azadə Kəbiri, Məhəmmədəli Rzayi İsfəhani

Quran və Müqəddəs kitabda hekayələrin qarşılıqlı tədqiqi 51
Fruğ Fəhim, Seyid Məhəmməd Təbatəbai

Quran və Müqəddəs kitabda peyğəmbərlik haqda müqayisəli araşdırma …...... 71
Əşrəf Sadat Nui Bağban, Mehdi Sazəndegi

Quran və Müqəddəs kitabda “xilaskar” məfhumu barəsində tədqiq 97
Nəfisə Muradi, Məhəmmədəli Qəyyumi

(Azəri bölümü)

Təsisçi sözü 142

Baş redaktor sözü 143

İBRAHİMİ DİNLƏRDƏ PEYĞƏMBƏRLİK VƏ VƏHY 145
Əfzələddin Rəhimov

İBRAHİMİ DİNLƏRDƏ ALLAH 197
Tofiq Əsədov

Qısa xülasələr

Məqalələrin qısa xülasəsi 130

Məqalə və təqdim şəkli:

1. Məqalə aşağıdakı bölümlərə malik olmalıdır:

Ünvan, xülasə, açar kəlmələr, müqəddimə yaxud mövzuya giriş, məqalənin əsas mətni, nəticə, istifadə olunmu mənbələr.

2. Məqalələr əvvəllər çap olunmamış olmalı və müəllif məqaləni başqa nəşriyyəyə verməyə öhdədar olmamalıdır.
3. Elmi və hüquqi cəhətdən məqalənin doğruluğu üçün , müəllif məsuliyət daşıyır.
4. Məqalələrin qəbul edilib-edilməməsi jurnalın öhdəsindədir. Nəşriyyat 30 gün ərzində məqalənin müəllifinə bu haqda məlumt verməlidir.
5. Elmi dəyərləndirmədən sonra məqalənin jurnalda çal olunması üçün son təsdiq, təhrir heyətini öhdəsindədir.
6. Məqalənin həcmi ən az 8 səhifə və ən çox 25səhifə, hər səhifədə 250 kəlmə olmalıdır.
7. Jurnalın məqalələrindən istifadə, jurnala istinad verilmək şərtilə manesizdir.
8. Məqalənin fars, ərəb, ingilis dilində olan xülasəsi ən çox 250 kəlmə olmalıdır.
9. Məqalənin (farsca) yazılış qələmi font 14 və B Lotis xəttilə ilə olmalıdır.
10. Ərəb dilində olan məqalələrin qələmi font 15 və Arabic Typesetting xəttilə olmalıdır. Ordu dilində font 14 və Alvi Nastaleeq xəttilə olmalıdır. İngilis və Azərbaycan dilindəki məqalələr font 13 və Times New Roman xəttilə yazılmalıdır.
11. İstifadə olunmuş mənbələr əlifba sıraası ilə və aşağıdakı şəkildə olmalıdır:

İstifadə edilmiş kitab: Müəllifin familyası, adı, nəşr ili, kitabın ünvanı (bold şəklində), tərcüməçinin və yaxud düzəliş edən şəxsin adı, çap növbəsi, məkan, nəşriyyat.

İstifdə edilmiş məqalə: Müəllifin familyası, adı, nəşr ili, məqalnin ünvanı, tərcüməçinin adı, nəşriyyat (bold şəklində), çap dövrəsi, çap nömrəsi, məqalənin səhifələrinin sayı, nəşr ili.

12. Mətndə istiadə edilmiş mənbələrin haşiyədə qeyd olunma tərzi: Müəllifin adı, nəşr ili, səhifə. Misal: (Təbatəbai, 1991:76)
13. Hər səhifədəki haşiyənin mənbəyinin qeyd forması: Xarici dildə olan kəlmələr, islah edilmiş mənbələrin şərhi və sair aşağıda haşiyədə gətirilməlidir.
14. Məqaləni yazan şəxs və şəxslər, məqalələrini Universitetin Elm-tədqiqat Departamentinin elektron-poçtuna göndərməlidirlər: *research@almustafaou.com*

Bununla birgə, ad, familya, elmi rütbə, ünvan, tel. nömrəsi və elektron-poçtunuzu (email) göndərin.

Jurnal bir neçə dildə birgə fəaliyyət göstərdiyi üçün, dəyərli tədqiqatçılar öz əsərlərini Azərbaycan, fars, ərəb, ingilis, ordu və sair dillərdə təqdim edə bilərlər.

15. Məqalə çap edildikdən sonra, jurnalın nəşriyyatı onun bir nüxəsini müəllifin elektron-poçtuna göndərəcəkdir.

Qanuni göstəriş:
Əl-Mustafa nəşriyyat şurasının iyirmi ikinci iclası (2014.3.10),
İran İslam Respublikası İslam Mədəniyyəti və İncəsənəti
Nazirliyinin (2015.3.2) 74327 nömrəli fərmanına əsasən,
bu jurnal elm-tədqiqat gurnalı kimi təyin edildi.

http://journals.miu.ac.ir/

Bismillahir–rəhmanir-rəhim

Müxtəlif dillərdə fəaliyyət göstərən elmi-tədqiqat jurnalı

PURE LİFE

Xüsusi buraxılış: “Quran və Müqəddəs kitab”

ikinci nəşr ili, ikinci nömrə, 2015 İyun, 1436 h. q. Mübarək Ramazan ayı, 1394 Tir

Təməl imtiyaz sahibi: Əl-Mustafa Beynəlxalq Universiteti

Əl-Mustafa BeynəlxalqVirtual Universiteti, Elm-tədqiqat Departamenti

Müdir: Möhsün Qənbəri

Baş radaktor: Abidin Siahət İsfəndiyari

Elmi yönətici: Tofiq Əsədov

İcraçı: Əbülfəzl Mandeqar Qələndəri

Təhrir heyəti:

Möhsün Qənbəri	Əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universitetinin rektoru-Qum
Abidin Siahət İsfəndiyari	Əl-Mustafa BeynəlxalqVirtual Universiteti, Elm-tədqiqat Departamentinin sədri-Qum
Tofiq Əsədov	Əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universitetinin ustadı-Azərbaycan respublikası
Seyid Məhəmmədəli On Nəqəvi	Əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universitetinin ustadı-Hindistan
Yıldız Kadri	Əl-Mustafa Beynəlxalq Virtual Universitetinin ustadı-Türkiyə
Yəhya Əbdülhəsən Duxi	Alul-beyt Universitetinin ustadı-İraq
Qulam Cabir Məhəmmədi	İmam Xomeyni Universitetinin ustadı-Pakistan

Elm-təhsil mütəxəssisləri: Mahmud Nəzəri, Müctəba Qasimi

Texniki və sistematik yardım: Əhməd Hüseyn Fərcamfər

Adres: Qum, Cənub Sahil xiyabanı, Müsəlladan öncə, 4 və 6 -cı küçələrin arası

Post: 3713913554 **Tel. və Fax**: 32613875-32114171

Səhifə sayı: 246

Nəşr: Elektron versiya

Web: http://journals.miu.ac.ir/content.php?pagename=journal&publication_id=117&journal_id=7&page=2

Email: research@almustafaou.com

Revelation and Nubuwwah in the Quran and the Testaments

Author: Dr. Afzalodin Rahimov[1]

Reccive: 2015/1/21 **Accept**: 2015/6/27

Abstract

This article tries to study and compare revelation and prophecy issues in Qur'an and the Testaments perspective. Among all books based on revelation and prophecy issues, Quran, due to its unassailable authenticity, has its own place. in this respect it is not comparable with the Bible, but despite this, there are a series of common points between Quran and the Bible. in this paper along with notes explaining their differences, share the common issues expressed, and in the end, the assessment is done.

Keywords: Revelation, Nubuwwah, Quran, Testaments, Bible

1. Professor of Almustafa Open University, rahimli80@mail.ru

God in the Quran and the Testaments

Author: Dr. Tofiq Asadov[1]

Reccive: 2015/3/13 **Accept**: 2015/6/27

Abstract

The most important issues considered in the Qur'an and the Testaments, God's existence and recognizing Dimension Tawhid that some important indicators, are fundamentally very different. God introduces the Quran, unlike the Testaments, the perfect Glory, and has absolute perfection, but however in some Testaments passages about God's divine attributes can also be seen. In fact, looking at the Testaments as God is faced with a stark contrast. So, this article reviews and evaluates the common points and differences in the Quran and the Bible about God.

Keywords: God, Tawhid, Quran, Testaments, Bible

---

1. Professor of Almustafa Open University, tofiq.asadov@inbox.ru

Conceptual Description of “Savior” in the Quran and the Testaments

Authors: Nafiseh Moradi (Iran)[1], Dr. Mohammad Ali Qayyumi (Iran)[2]

Reccive: 2013/9/21 **Accept**: 2014/3/19

Abstract

Relation and need of creatures to Imamate is like the relation of all the creatures on the earth to the creation of Hazrat Adam (AS) and his descendants. For this reason, forming a society where no kind of “injustice” can be found and a tyrant is not ruling over people’s fate has been a main challenge for human being from the past till now. So the issue of Mehdism has been raised in the divine books. In the Testaments, being optimistic for a bright and luminous world in which human being has reached to all his desires and has been cleaned from the sin and has been freed of all the materialistic attachments and its ugly displays and has strong belief on a savior which will fulfill all of his desires and needs, can be seen clearly. Judaism and Christianity are waiting for the appearance of such a promised savior who will hold the real justice all over the world. However, the real savior is God which is capable and bewared of everything. In this paper, an attempt has been made to explain briefly this issue that how the savior of humanity has been described in the main religions.

Keywords: Savior, Gospel, Quran, the Resurrection (of Mahdi)

---

1. Confirming Student Almustafa Open University, qhadr97@gmail.com
2. Professor of Almustafa Open University, sazmahdi@gmail.com

A comparative Study of Prophet in the Holy Quran and the Testaments

Authors: Ashraf Sadat Noei Baghban (Iran)[1], Hojjatul Islam Mahdi Sazindagi (Iran)[2]

Reccive: 2013/9/21 **Accept**: 2014/3/19

Abstract

In this paper, citing from the Holy Quran, the Testaments and also referring to available sources especially Commentaries *(Tafasir)*, the common and special basis about prophecy and revelation have been determined and considered. In this comparison between the Holy Quran and the Testaments, we reached this conclusion that the holy prophets were mediums to reveal the words of God to this world, but in the old testament, this word (prophet) was also applied to other people and in the new testament, the word prophet applies to the messengers and apostles of Jesus and those who used to receive the God's message and deliver it to the people. Another point is that the selection of prophet by the God's providence and will is a common point between the Holy Quran and the Old Testament. The Holy Quran emphasizes on the eternity of prophecy for a prophet but the Old Testament doesn't accept this issue. Difference between prophets with respect to their degree of grace and perfection is one of the commonalities of the holy Quran and the Testaments. The Holy Quran and the Testaments mention the necessity for people to obey the prophets. Teachings of the prophets are also a common point between the Holy Quran and the Testaments, and likewise monotheism, resurrection and eternal life are also the common points between the Holy Quran and the New Testament. Muslim scholars and the clerics of the Old Testament have common belief in the meaning of miracle. Knowing God as the origin of all the miracles, the Holy Quran and the Testaments refer some of miracles to the prophets provided that this is by the permission of God. The Holy Quran and the Testaments accept the infallibility of prophets in reception and propagation of the revelation. The practical and doctrinal infallibility of prophets are special to the Holy Quran. The Holy Quran and the Testaments describe Hazrat Musa (AS) as "Kalim-ul-Allah" (the one who speaks to God). He is a prophet who is privileged and prominent because of the abundance in miracles. From the perspective of the Holy Quran and the Old Testament, revelation is a type of ultra-human awareness and a sacred-heavenly teaching and an occult knowledge and is not a result of internal unveiling or enlightenment of the prophet. Unveiling specific to God in Jesus (AS) is not accepted by the Holy Quran and the Old Testament. The last thing is that the common point of all the divine religions is salvation and liberation of the human being and this job is done through revelation. The Old Testament and the holy Quran insist that the revealed rules and divine laws result in salvation and liberation.

Keywords: Quran, Prophet, Gospel, Torah, Bible

---

1. Confirming Student Almustafa Open University, hozeh_noei@yahoo.com
2. Professor of Almustafa Open University, sazmahdi@gmail.com

A comparative study of Stories in the Quran and the Testaments

Authors: Faroogh Fahim (Iran)[1], Dr. Syed Muhammad Tabatabai (Iran)[2]

Reccive: 2013/9/21 **Accept**: 2014/3/19

Abstract

The religion of Islam and the monotheistic religions of Judaism and Christianity, each of them have a sacred book which is the basis of faith of the followers of these religions. Words are the messengers of meanings and they like the holy prophets are dependent on their environment, traditions, customs and their fields of duty in this messaging. Collection of words and phrases that chase a specific purpose and illustrate some particular events in the past or explain an occasion are called a story or storytelling. Storytelling and its creation have roots in innovation, thriving and genesis of human being, his primary community and very initial traditions. The art of storytelling has also been recognized by Islam and is significantly exercised nearly in all divine books especially the Holy Quran. So, Quranic tales have abundant commonalities with the Old Testament, especially in the stories of Prophets, but the pattern of narration of Holy Quran is different from the Bible.

Keywords: Stories, Quran, Testaments, Religions

1. Confirming Student Almustafa Open University, f.fahim20@yahoo.com

2. Professor of Almustafa Open University, Taba1352@yahoo.com

A Study of Unity of Divine Essence in the Quran and the Testaments

Authors: Azadeh Kabiri (Iran)[1], Dr. Muhammad Ali Rezai Esfahani (Iran)[2]

Reccive: 2013/9/21 **Accept**: 2014/3/19

Abstract

A number of Prophets had been raised from the generation of Hazrat Ibrahim (AS) whose followers have founded three main and alive religions (Judaism, Christianity and Islam) of the present time. The common thing between these three religions is their monotheism. Followers of these religions worship the God of Ibrahim (AS) and believe Him as a creator of them and the whole world. However, when we refer to the sacred texts of Jews and Christians, we see that the concept which is given by Torah and Gospel about God is completely different from that given by the Holy Quran and it is sometimes polytheistic. Now this question arises that what the cause of this inconsistency is. In this paper, by the help of library method and analytical–descriptive approach, principles of faith of monotheistic religions on the basis of unity of divine essence have been studied and an attempt to revise the unity of divine essence in the Holy Quran, unity of divine essence in the Testaments and the Holy Quran approach to the Testaments regarding unity of divine essence has been made. The result of this research showed that Torah and Gospel are acceptable by the Holy Quran but whatever is present nowadays with their name have been distorted and principles of faith contrary to monotheism have been added to them which have been criticized and rejected by the Holy Quran.

Keywords: Unity of Divine Essence, Quran, Testaments, Torah, Gospel

---

1. Confirming Student Almustafa Open University, A-kabiri@whc.ir
2. Professor of Almustafa Open University, rezaee@quransc.com

Table of Contents

Researches (Farsi Section)

A Study of Unity of Divine Essence in the Quran and the Testaments/
Azadeh Kabiri & Muhammad Ali Rezai Esfahani …....................…………….. 11
A comparative study of Stories in the Quran and the Testaments/
Faroogh Fahim & Syed Muhammad Tabatabai ……….................….…….….. 51
A comparative Study of Prophet in the Holy Quran and the Testaments/
Ashraf Sadat Noei Baghban & Mahdi Sazandagi ……...................................… 71
Conceptual Description of "Savior" in the Quran and the Testaments/
Nafiseh Moradi & Mohammad Ali Qayyumi ……......………….................... 97

Researches (Azari Section)

Revelation and Nubuwwah in the Quran and the Testaments/
Afzalodin Rahimov ……………...… 145

God in the Quran and the Testaments/
Tofiq Asadov …………..…………..…... 197

Abstracts

Abstract (IWL)……………………….........……………………..... 130

A word from Managing Editor

Research is the artery of life in the realm of insight and science. Its dynamism leads to generation and expansion of knowledge borders and discarding this area, makes knowledge resting and lifeless; and the first achievement of this resting is ignorance. In these very days, we are witnessing the modern ignorance, which roots in absence of sound and lucid research in different areas.

Today research is considered to be a gate for expanding the borders of knowledge, and plays an eminent role in human activities. Exploring Humanities and Islamic areas can enable people to understand the human issues and difficulties to offer solutions for them.

The growing development in different areas of knowledge demands discussions in more scientific areas. Explaining a huge range of Islamic Science areas in global scope is a necessity today.

“**Pure Life**” student journal, with the aim of creating a situation for presenting articles of Al-Mustafa Open University students, is trying to improve the level of student researches in Islamic Science and also grounding an area for expanding the relationships among researchers in Humanities and Islamic Science areas.

“**Pure Life**” is published, every season, in a form of a multilingual, electronic and promotive student journal. This very volume, trying to discuss “**Quran and the Testaments**”, represents the six best articles in Farsi and Azari-Turkish.

Thanks to Al-Mustafa Journals Commission and Ministry of Culture and Islamic Guidance in Islamic Republic of Iran, “**Pure Life**” journal, as the first scientific journal in Al-Mustafa Open University is ready to publish the students‟ journal.

A Word from Chief Editor

"PURE LIFE" will be a window towards man's eternal life. Al Mustafa Virtual University considers its mission to introduce the divine teachings to ground dwelled man, so that he could be able to establish a fresh living by using the knowledge bestowed upon him by Almighty God in such a manner that it brings him worldly peace and eternal prosperity.

"PURE LIFE" is an opportunity for the students and graduates of the university to spread out their scientific and cognitive knowledge on the vast arena of cyberspace and also, with the use of scholarly dialect, reflect religious cognition into various aspects of human life. Hope that through efforts of knowledge seekers, this window may become more magnificent.

Guide for Article Writers

1- Articles must include following sections:
title, abstract and keywords, prelude or introduction of the subject, main body of the article, conclusion, references
2- Only those articles will be considered which had not been published before and their corresponding authors have not been obliged to publish them elsewhere.
3- Responsibility of scientific and legal authenticity of the articles will rest upon the corresponding author.
4- The right to accept or reject an article is reserved for the journal. However, the secretariat of the journal is bound to report the final situation of sent articles to their corresponding authors within one month (30 days).
5- Final approval for an article to be published in the journal will be made by the editorial board after the recommendation of referees.
6- Size of an article must be eight pages at least and 25 pages at most where each page contains 250 words.
7- Quotation and adaptation from articles of the journal, with reference to the source, are allowed.
8- Persian, English and Arabic abstracts of an article should be 300 words at most.
9- To type a Persian article, “B Mitra” font with the size of 14pt should be used.
   - ✓ To type an article in Arabic, “Arabic Typesetting” font with the size of 14pt and in English, “Times New Roman” font with the size of 14pt should be used.
10- References should be arranged alphabetically and should be listed as under:
   - ✓ In Case of Book: Surname, Name, (Year of Publication), Title of Book (with “Bold” font style), Name of Translator or Editor (if applicable), Volume, Edition, Place of Publication: Name of Publisher.
   - ✓ In Case of Article: Surname, Name, Title of Article, Translator (if applicable), Name of Publication (with “Bold” font style), Periodicity, Edition, Total Number of Article Pages: (Year of Publication).
11- Endorsement of references related to sources in the text should be made in form of (Name of Author, Year of Publication: Page Number) e.g., (Tabatabai, *1376*: 89).
12- Explanation references of each page, like Latin form of alphabets, Description of terms, etc, should be given in footnote of the same page.
13- Author or Authors of an article must endorse their name, surname, academic level, address, cell number and their email along with their articles sent to the University’s Secretariat of Research and Production on: (research@almustafaou.com).
   - ✓ As the journal is multilingual, venerable scholars can submit their articles in four languages: Persian, Arabic, English and Urdu.
14- After the article is published, the secretariat of journal is bound to email the electronic edition of the journal to the given email address of the author(s).

On the basis of the act approved in the Twenty second meeting of Al-Mustafa publications Council (on 10/03/2014) and 74327 E-Rasaneh's, in Ministry of Culture & Islamic Guidance, License no. (on 02/03/2015), this special edition has been designated as at the level of academic- specialized journals with student pivoted approach.

This journal is in the electronic form which after being published will be uploaded to the following address:
(and can be downloaded completely)

http://journals.miu.ac.ir/

In The Name of God

Academic – Specialized Multilingual Journal

PURE LIFE

Special Issue "Quran and the Testaments"

Vol.2, No.2, Ramadan Mubarak 1436 (Tir 1394/ July. 2015)

Concessionaire: (Al-Mustafa International University)

Al-Mustafa Open University, Secretariat of Research and Production

Chief Editor: Mohsen Qanbari

Managing Editor: Abedin Siahat Isfandiari

Academic Secretary: Tofiq Asadov

Executive Manager: Abolfazl Mandegar Qalandari

Editorial Board:

Mohsen Qanbari	Chancellor, Al Mustafa Open University (Qom)
Abedin Siahat Isfandiari	Research and Production Secretary, Al Mustafa Open University (Qom)
Tofiq Asadov	Professor at Al-Mustafa Open University (Azerbaijan)
Syed Mohammad Ali Aon Naqavi	Professor at Al-Mustafa Open University (India)
Kadri Yildiz	Professor at Al-Mustafa Open University (Turkey)
Yahya Abdul Hasan Dookhi	Professor at Ahlbyt University (Iraq)
Ghulam Jabir Muhammadi	Professor at Imam Khomeini Specialized University (Pakistan)

Scientific- Training Experts: Mahmoud Nazari, Mojtaba Ghasemi

Technical Affairs: Ahmad Hossein Farjamfard

Publisher: Al-Mustafa Open University

Address: Qom, Southern *Sahili* Road, Before *Musallah*, between lanes 4 and 6

Post Box: 3713913554 **Telephone and Fax**: 32613875 - 32114171

Number of Pages: 246

Circulation: Electronic Printing

Web: http://journals.miu.ac.ir/content.php?pagename=journal&publication_id=117&journal_id=7

Email: research@almustafaou.com